پژوهشی در

سحر و جادوگری



محمد سا لاری (قاینی)

موسسه انتشارات منیور

پژوهشی در سِحر

و

جادوگری

از نظر اسلام

محمد سالاری

سالاری، محمد، ۱۳۴۴-
پژوهشی در سحر و جادوگری از نظر اسلام / محمد سالاری - قم: انتشارات میراث ماندگار، ۱۳۸۲.
۱۲۸ ص.
شابک ۳ - ۲۷ - ۷۸۸۴ - ۹۶۴ ISBN 964-7884-27-3
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا (فهرستنویسی پیش از انتشار).
کتابنامه: ص. ۱۲۴ - ۱۲۶؛ همچنین به صورت زیر نویس.
۱. جادوگری (اسلام). الف. عنوان.
۴ پ ۲ س /۱۵۶۶ BF
۱۳۳/۴۳

انتشارات میراث ماندگار

شناسنامه کتاب

نام کتاب	پژوهشی در سحر و جادوگری از نظر اسلام
مؤلف	محمد سالاری
ناشر	انتشارات میراث ماندگار
شمارگان	۳۰۰۰
نوبت چاپ	اول / ۱۳۸۲
چاپ	بهار
قیمت	۵۰۰ تومان

مراکز پخش
قم- خیابان ارم- پاساژ قدس- طبقه آخر- پلاک ۱۸۴
ص.پ: ۳۳۹۶ - ۳۷۱۸۵
تلفن: ۷۷۳۷۴۶۱ - تلفکس: ۷۷۴۶۸۰۶

انتشارات چاف: ۷۷۴۷۳۹۶
قم، موسسه انتشارات مشهور، تلفن: ۷۷۳۴۳۷۵

فهرست مطالب

عنوان **صفحه**

عنوان | صفحه

**** «فصل دوم» ****

عنوان	صفحه

عنوان **صفحه**

مقدمه

در دنیایی که مردم از شدت پریشانی و نابسامانی فکری به افسانه‌ها و خرافات روی می‌آورند، مسلّم است که اگر ما اسلام را به زبان ساده عرضه کنیم، تشنگان حق و حقیقت مشتاقانه به طرفش می‌شتابند و از زلال معارفش سیراب می‌گردند.

مردم جهان، در پی یافتن راه فراری بر آمده‌اند تا از نگرانی، نومیدی‌ها و جنگ‌ها که نشأت گرفته از اعتقادات غلط آنها می‌باشد، بگریزند و به آرامش و اطمینان پناه برند، لذا در جستجوی دارویی شفابخش هستند که این بیماری عالمگیر را درمان کنند، و درد و رنج را از صفحهٔ گیتی براندازند.

در این جستجو، تنها محلّ امن و یگانه هدف مطلوب انسانها، دین مقّدس اسلام می باشد، چون اسلام حاصل فکر بشر نیست، بلکه خداوند متعال اسلام را کامل و بدون کم و کاست برای جهانیان نازل فرموده، به طوری که در هر زمان و مکان قابل اجرا می‌باشد، دین فطری تمام ملّت‌های جهان و دین خداست و مشیّت الهی بر آن قرار گرفته است که تا اَبَد، بشر را به وسیله این دین هدایت فرماید.

چون دین اسلام زاییده علم خداوندی است و علم خداوندی بر همه چیز احاطه دارد بنابراین ما معتقدیم که اسلام باید پاسخگوی همه نیازهای بشر حتی در مورد پدیده‌های نو ظهور باشد.

اسلام دو جنبه دارد و شامل دو نوع قوانین است، ۱ـ قوانین ثابت

راستگویی و امانتداری و زشتی ظلم و بخل و حرام بودن دروغ، احتکار و قتل و واجب بودن نماز، روزه و زکات و ...

امّا قسم دوم که قوانین متغیّر می‌باشد و قابل تغییر و تبدیل است، مبنای تشخیص آن، یک سلسله قواعد کلّی ثابت است که اسلام وضع کرده و در هر زمان با توجّه به تحوّلات جوامع بشری و پیشرفتهای علمی و تغییر روش زندگی افراد بشر، حکم اسلام را دربارهٔ هر چیزی، تعیین می‌کند که این وظیفه و مسئولیت مهم در زمان غیبت معصوم علیه السلام به عهدهٔ فقهای شیعه می‌باشد، مانند: قاعدهٔ کلّی[1] (اوفوا بالعقود)[2] یا آیهٔ شریفهٔ **«اِلاّ اَن تکونَ تجارةً عَن تَراضٍ مِنکُم»**[3] که هر گونه داد و ستد را با رضایت طرفین صحیح می‌داند و مانند مسأله بیمه که از مسایل مستحدثه می‌باشد و تحت عنوان کلّی عقود جایز شمرده می‌شود.

بنابراین، اسلام، خوشبختی و سعادت دنیا و آخرت را برای انسان‌ها ضمانت می‌کند. و اگر فردی به دین اسلام عمل نماید، آثاری بر آن مترتّب می‌شود که هم به سود فرد و هم به سود جامعه خواهد بود، مانند موارد ذیل:

۱ـ اعتقادات دور از خرافات و انحرافات و هماهنگ با فطرت انسانی و دلایل عقلی که عاید انسان می‌گردد.

۲ـ روح پیراسته از کینه و دشمنی و آلودگی و توأم با سلامتی و دانش و تقوا.

پس هر انسان عاقلی در خواهد یافت که آنچه در اسلام حرام شده

---

۱. قواعد کلّی ثابت هستند، لکن فقیه به اقتضای حالات مکلّف، فروع مختلفی از آن استخراج می‌کند. مانند خرید و فروش خون که سابقاً ممنوع و حرام بود، چون منفعت محلّله نداشته، ولی فعلاً چون منفعت دارد، خرید و فروش آن جایز است و همین طور است مسالهٔ بیمه.

۲. مائده / ۱.

۳. نساء / قسمتی از آیه ۲۹.

است زیان فراوانی در خود نهفته دارد که اسلام آن را حرام شمرده و به همین سبب با قاطعیّت، عمل به آن را نهی کرده و دستور دوری و اجتناب از آن را صادر نموده است در صورتی که اگر انسان مرتکب کارهای حرام شود یا چیزهایی را که اسلام تحریم کرده است، انجام دهد، هم در دنیا و هم در آخرت زیان خواهد دید.

امّا زیان‌های دنیا، مانند: قمار بازی که زیان مالی به بار می‌آورد و شرابخواری که موجب بیماری می‌شود و نوعی از موسیقی که ضعف اعصاب می‌آورد مثلاً «موسیقی خطّی» که امروزه روان شناسان هم تأثیر آن را بر ضعف اعصاب و تحریک خشم و شهوت در انسان، تأیید می‌کنند و ربا خواری که موازنهٔ اقتصادی و توزیع ثروت را در میان افراد جامعه بهم می‌زند و سِحر و جادو که باعث ایجاد سوء ظن و کینه و عداوت و بهم خوردن روابط خانوادگی و اجتماعی بین انسانها می‌گردد.

بنابراین نتیجه می‌گیریم که، آنچه را معاندین اسلام، محدودیت و سختگیری اسلامی تلقّی می‌نمایند، محدودیت نیست، بلکه مصونیت انسانها از آسیبهای اجتماعی است و این او امر و نواهی اسلام، حکمت‌ها و مصلحت‌های فردی و اجتماعی فراوانی را همراه دارد.

به همین جهت، مؤلّف کوشیده است تا نظر اسلام را دربارهٔ سِحر و جادو، به صورت تحقیقی و علمی بیان کند، تا بر خوانندگان روشن گردد که چرا سحر حرام گردیده است، چون بعضی افراد سطحی نگر، طوری به سحر و جادو نگاه می‌کنند که گویا سحر حّلال خیلی از مشکلات است و حال آنکه به اصطلاح آنها پدیده‌ای با این مفیدی، چرا باید حرام باشد و چرا اسلام آن را حرام می‌داند؟ نکتهٔ دیگری که مؤلف کوشیده است تا آن را بیان کند، اینست که خیلی از افراد معتقدند که اصلاً سحر حقیقت ندارد و بسیاری هم معتقدند که سحر واقعیت دارد.

بنابراین در این کتاب پاسخ هر دو گروه داده شده و توضیحات لازم برای بیان اینکه اگر سحر واقعی است، چگونه واقعیتی دارد و در غیر اینصورت به چه دلیل و چه نوع از سحر واقعیت ندارد، به روشنی توضیح داده شده است.

مطلب دیگری که در این کتاب آمده است، اینست که منشاء سحر چیست؟ آیا سحر امری خرافاتی است و یا منشاء و اسبابی دارد.

و مبحث دیگری که در این کتاب مطرح شده، اینست که نظر قرآن، پیامبر، ائمّه معصومین وفقها را در مورد سحر و مصداقهای آن بیان کرده‌ایم تا دلایل شرعی و فقهی سحر نیز برای اهل فن شناخته شود.

و به قول خواجهٔ شیراز:

سِحر با معجزه پهلو نـزند دل خـوش دار

سامری کیست که دست از ید بیضا بـبرد

در پایان لازم می‌دانم تا از حضرت آیة ا... معرفت«دام عزّه» تشکّر و سپاسگزاری نمایم، جهت راهنمایی‌های مفیدشان و همچنین از جناب حجة الاسلام والمسلمین یوسفی گنابادی به جهت کمکهای عالمانهٔ‌شان در مراحل تحقیق کتاب و امیدوارم خداوند متعال به این حقیر توفیق خدمت به نشر معارف الهی عنایت فرماید و این تلاشها را مورد تأیید آقا و مولایمان حضرت حجّة بن الحسن(عج) روحی فداه قرار دهد.ان‌شاءا...

حوزهٔ علمیهٔ قم ـ محمد سالاری (قاینی)

زمستان سال ۱۳۷۹

«فصل اوّل»

سحر در لغت

سحر در لغت عبارتست از: چیزی که مأخذ آن لطیف و منشأ آن دقیق می‌باشد که با چشم عادی دیده نمی‌شود.[1]

و در جای دیگر، سحر را بمعنای اخراج باطل به صورت حق، یا خدعه می‌نامند.[2]

بعضی هم سحر را افسونگری دانسته و آنچه که جذّابیت و فریبندگی خاص داشته باشد، ولی هنری را که حیرت انگیز بوده، و از راه حیله و نیرنگ حاصل نشده باشد، سحر حلال می‌نامند.[3]

و نیز سحر را بمعنی، جادویی کردن، فریفته ساختن کسی با کاری شگفت انگیز و کاری که در آن فریبندگی و گیرندگی باشد، معرفی نموده‌اند.[4]

در مفردات راغب به سه معنی اشاره کرده است:

۱ـ خدعه و خیالات بدون حقیقت و واقعیت، همانند: شعبده، تردستی.

۲ـ جلب شیطانها از راههای خاصی و کمک گرفتن از آنان.

---

۱. قاموس المحیط / ج ۲ / ص ۴۵ و المنجد الابجدی / حرف ۶ / ص ۵۴۰.

۲. مقاییس اللغة / ج ۳ / جزء سوم / ص ۱۳۸.

۳. فرهنگ معین / ج ۲ / ص ۱۸۴۰ / حرف (س).

۴. لغت‌نامه دهخدا / ج ۹ / ص ۱۳۴۹۲ / چاپ دوم / جدید ۱۳۷۲. فرهنگ عمید یک جلدی / ص۷۷۲ / حرف (س).

۳ـ معنی دیگری است که بعضی پنداشته‌اند و آن اینکه ممکن است با وسایل ماهیت و شکل اشخاص و موجودات را تغییر داد، مثلاً انسان را به وسیلهٔ آن به صورت حیوانی در آورد، ولی این نوع خیال و پنداری بیش نیست و واقعیت ندارد.(مفردات راغب واژهٔ سحر)

مؤلف از مجموع تعاریف لغوی سحر این تعریف را برای سحر برگزیده است که: سِحر به اموری اطلاق می‌شود که منشاء دقیقی دارد و مبنای آن بر خدعه است و پس از ظهور دارای جذّابیت است که بینندگان را به شگفتی و وهم وا می‌دارد. امثا نتیجهٔ آن گاه توّهم و خیال است و غیر واقعی و گاه تأثیر واقعی دارد همانطورکه در قرآن آمده است که به واسطهٔ آن بین زن و شوهر تفریقه ایجاد می‌کردند.

سحر در اصطلاح

تعبیر دیگر از سحر، اینست که سحر کلامی است که ساحر به آن تکلّم می‌کند، یعنی او راد یا اذکاری را می‌گوید، یا می‌نویسد یا به وسیلهٔ افلاک آسمانی، متوسل به ستاره‌ای می‌شود و در مقابل آن خیلی خضوع و خشوع می‌کند.[۱]

دیگر اینکه، سحر، عبارتست از استحداث خوارق، یعنی چیزی که خارق العاده است و خارج از عادت بشر است، شخصی آن را ایجاد کند.[۲]

مرحوم علاّمه مجلسی در کتاب بحار الانوار، سحر را اینطور

---

۱. قواعد الاحکام / ج ۱ / ص ۱۲۱ / و تحریر الاحکام / ج ۱ / ص ۱۶۱.
۲. ایضاح الفوائد (فخرالمحققین) / ج ۱ / ص ۴۰۵.

تعریف نموده است: «سحر در لغت، چیزی است که سبب و منشأ آن لطیف و دقیق است» و بعد علامه در همانجا، برای سحر اقسامی را ذکر کرده است؛[۱] که در قسمت انواع سحر آنها را ذکر خواهیم کرد.

شیخ مرتضی انصاری ﷺ در مکاسب می‌فرماید: «جمع بین کلمات لغویین و اقوال فقهاء در اینکه، سحر چیست؟ در غایت اشکال است».[۲]

شاید جهت اشکال این باشد که چون مأخذ سحر مشخص نیست لذا تعاریف سحر هم تعاریف واقعی و حقیقی نخواهد بود و مبتنی بر حدس و گمان است.

واژه‌هایی که سحر شامل آنها می‌شود

الفاظ مترادف با کلمهٔ سحر فراوان است، لکن در اینجا به اهّم آنها اشاره می‌شود و آن کلمات عبارتند از:

کهانت، خوارق، تصویر، سرعت، افسون، هیپنوتیزم، جادو، تنجیم، فالگویی، طالع‌بینی، طلسمات، عزایم، تسخیر جّن و ملایک، چشم‌بندی و تردستی که این دو لفظ اخیر را بیشتر در مورد شعبده بکار می‌برند. برای روشن شدن مطلب به بعضی از این الفاظ به طور مختصر اشاره می‌شود:

---

۱. بحار الانوار / علامه مجلسی / ج ۱۰ / ص ۱۶۹ / روایت ۲ / باب ۱۳

۲. مکاسب شیخ انصاری / بخش اول / مکاسب محّرمه مبحث دهم / ص ۳۲.

کهانت

کهانت یعنی فالگویی و غیبگویی، اخترگویی، اخترشناسی و از امور غایب خبر دادن. مراد از کهانت رابطهٔ ارواح بشری با ارواح مجّرده، یعنی جِنّ و شیاطین است و نتیجهٔ آن کسب خبر از آنهاست، راجع به حوادث جزئیِ مخصوص به زمان آینده در عالم کَون و فساد.

کهانت بیشتر در میان عرب معمول بود و در بین آنها کاهنان مشهوری بودند که از جملهٔ آنهاست «شق» و «سطیح» که داستان آنها در کتب سَیر به خصوص در کتاب «اعلام النبوهْ» ماوردی مذکور است. لیکن کاهنان پس از بعثت پیغمبر اسلام از آگاهی نسبت به امور غیبی به علت غلبهٔ نور نبوّت محروم و محجوب شدند و بنابر بعضی از روایتها، پس از نبوت، کهانت از میان رفت.

از کتاب «سرّ المکتوم» فخر رازی برمی‌آید که کهانت بر دو قِسم است: قسمی از خواص بعضی از نفوس است و این قِسم اکتسابی نیست و قسم دیگر با عزایم و مدد خواستن از ستارگان و اشتغالِ بدانها همراه است... سلوک در این طَریق در شریعت اسلام حرام است و بدان جهت از تحصیل و اکتساب آن احتراز واجب است.(۱)

طلسمات

طلسمات دانشی است که بواسطهٔ آن، چگونگی درآمیختگی قوای فعّال آسمانی با قوای منفعل زمینی شناخته می‌شود تا به سبب آن کارهای عجیب و غریبی در عالم هستی پدید آید.

---

۱. لغت نامهٔ دهخدا / ج ۱۲ / ۱۸۷۷۸.

حاجی خلیفه، ذیل عنوان علم الطلسمات آورده است: «طلسم به معنی گره لاینحل است و برخی گفته‌اند: این کلمه مقلوب است و اصل آن «مسلّط» است، زیرا طلسم از قهر و بسط است و آن دانشی است که از کیفیّت ترکیب قوای فعّالهٔ آسمانی با قوای منفعلهٔ زمینی در زمانهای مناسب بحث می‌کند تا بدان سبب خاصیّت و تأثیر مقصود را به دست آورند و این عمل به کمک بُخورات مقّویِ جالب، انجام می‌یابد تا طلسم، روحانی گردد و منظور از آن پدید آوردن افعال شگفت‌آور در عالم کَون و فساد است و این فن نسبت به سحر و جادو آسان‌تر در دسترس قرار می‌گیرد، زیرا مبادی و اسباب آن معلوم است و فایدهٔ آن واضح است ولی طریق تحصیل آن پُررنج می‌باشد.»

داود ضریر انطاکی گوید: بر حسب نوشتهٔ برخی از مؤلفان، علم طلسمات را ارشمیدس اختراع کرده است و برخی گفته‌اند: نخستین چیزی که درین علم وضع گردیده مکعب افلاطون است.

باید دانست که اگر موضوعِ مطلقِ علم روح، در روح باشد، آن را سحر خوانند و اگر در جَسَد باشد آنَ راکیمیا نامند و اگر روح در جسد باشد آن را طلسم گویند و علم طلسمات از لحاظ نسبتهای عددی و اسرار فلکی قهراً مشابه طبیعیات است.[۱]

شعبده

بازیی راگویند که آنرا نمودی باشد ولی بودی نداشته باشد و این به حرکت دست و سرعت آن صورت می‌پذیرد.

---

۱. همان / ج ۱۰ / ۱۵۵۰۸.

در اصل شعبذة است که گاهی نیز باء آن را بـه واو تـبدیل مـی‌کنند و شعوذة می‌گویند. شعبده یعنی چشم‌بندی، نـظربندی و حـقّه بـازی و نیرنگ و تردستی.(۱)

عزایم

جمع عزیمه، ارادهٔ قوی، قصد و آهنگ چیزی کردن. و در اصطلاح عزایم یعنی آیات قرآنی که بر آفات رسیدگان می‌خوانند به امـید بـهتر شدن آنها و یا برای شفای بیمار می‌خوانند. و به عبارت دیگر: افسونها و ادعیه‌ای که برای احضار جنیّان و پریان می‌خوانند.(۲)

انواع سحر

سِحر دارای انواع مختلفی است که به اعتبار منشاء آن، دانشـمندان علوم اسلامی برای هر کدام شرحـی بـیان نـموده‌انـد کـه بـه آن اشـاره می‌شود:

علاّمه مجلسی ﷺ درکتاب بحار الانوار،(۳) بعد از آنکه سحر را تعریف نموده، برای آن هشت قسم یا نوع ذکر کرده است که عبارتند از:

- **نوع اول: سحر کلدانیین**

این گروه (کلدانیین) ستارگان را عبادت می‌کردند و تمام خیر و شّر را از وجـودآنها مـی‌دانسـتند وبـه عـبارت دیگـرکواکب راخـالق ومـدیر می‌دانستند.

---

۱. همان / ۹ / ۱۴۲۹۴.

۲. همان / ۱۰ / ۱۵۸۵۶.

۳. بحارالانوار / ۱۰ / ۱۶۹.

سحر کلدانیین سه دسته‌است:

الف ـ عده‌ای می‌گویند: «کواکب واجب بالّذات هستند و آفرینش همهٔ مخلوقات، به کواکب منتهی می‌شود.»

ب ـ گروه دیگری قائلند که «کواکب قدیم هستند به آن جهت که علّت مؤثر در آنها قدیم است».

ج ـ عده‌ای هم معتقدند که «کواکب حادث هستند و مخلوق، لکن مخلوقی که مختار است و خالقش یعنی (خداوند)، امر عالَم را به وی واگذار کرده است و او را آزاد گذاشته است».

بنابراین، کلدانیین به کسانی گفته می‌شود که از نظر مذهب، ستاره پرست هستند.

اما در بین کلدانیین، ساحران و اشخاصی هستند که قوای عالیهٔ فعّالیه (= قوای آسمان) را خوب می‌شناسند، به این صورت که آنها می‌دانند کدام ستاره به تنهایی تأثیر می‌گذارد و یاکدام ستاره باید با ستارهٔ دیگری، با کمک یکدیگر در روی زمین اثر گذارند و می‌دانند که کدامیک از ستارگان را در هنگام طلوع می‌توان سِحر کرد و کدام یک چنین خصوصیتی را ندارد!

● **نوع دوم: سحر اصحاب اوهام و نفوس قویّه**

این سحر به واسطه کارهای عجیب و غریب و پنهان صورت می‌گیرد.[۱] یعنی کسانی که دارای قدرت اراده و تسلّط بر نَفْس خویش می‌باشند قادرند چنین کارهای شگفتی انجام دهند.

۱. دروس الشرعیّه فی فقه الامامیه (شهید اول) / ص ۳۲۷.

● نوع سوم: سحر استعانت به ارواح ارضیّه

یعنی سِحری که با کمک شیاطین، جّن، انسان، (بچّه یا زن) صورت می‌پذیرد.[۱] توضیح اینکه در این نوع سحر با کمک ارواح انسان، مانند روح زنـان، کـودکان ـ زیرا کـودکان و زنـان را بـه راحـتی مـی‌توان بـه وَهم انداخت ـ و یا کـمک از جـن و شـیاطین، سـاحر کـارهای خـارق العاده‌ای انجام می‌دهد.

● نوع چهارم: سحر تخیّلات، چشم بندی و شعبده

در این نوع سِحر، ساحر آن چنان با زیرکی و به سرعت کـارهایی را انجام می‌دهد که تخیّل بیننده را تصّرف مـی‌کند و گـویی در آن لحـظه چشم بیننده را می‌بندد که او غیرواقع را به صورت واقعی می‌بیند مثل اینکه از ظرف خالی کبوتری بیرون بیاورد.

● نوع پنجم: سحر اعمال عجیبی که ظاهر می‌شود و حاصل ترکیب آلات مرکّبهٔ هندسی می‌باشد.

یعنی محاسباتی که بعضی از افراد انجام می‌دهند و بواسطهٔ محاسبهٔ اعداد و ارقام، وسیله‌ای را با خاصیت خارق العاده بوجود می‌آوردند.

● نوع ششم: سحر کمک گرفتن از خواص ادویه

در این نوع سِحر از خواص شـیمیاییِ مـواد اسـتفاده مـی‌کنند و بـه شیوه‌ای ماهرانه آنها را به هم می‌آمیزند تا برای معالجه بعضی امراض جسمی و روحی از آن استفاده شود.

● نوع هفتم: سحر جلب قلوب به سوی خویش

این نوعِ سِحر، به این تـرتیب است کـه سـاحر مّـدعی مـی‌شود کـه

---

۱. تنقیح الرائع / کتاب تجارت / ج ۲ / ص ۱۲.

علم سیمیا و کیمیا یا اسم اعظم را می‌داند، در حالی که ادّعایش هیچ اساسی ندارد و فقط با حالات یا سخنانی خاص، قلوب مردم را به خودش جلب می‌کند.

• نوع هشتم: سحر نمّامی و سخن چینی

این سحر، حرام بودنش به جهت ایجاد عداوت، میان عدّه‌ای می‌باشد. یعنی نتیجهٔ این سحر، تفرقه بین دو فرد، مثل زن و شوهر می‌باشد یا بین دو دوست و رفیق.

بعضی از این اقسام سحر، که علامهٔ مجلسی ﷺ در بحارالانوار معرفی فرموده‌اند، در ایضاح فخر المحققین ﷺ نیز آمده است.(۱)

• چهار قسم دیگر سحر از نظر فخر المحققین ﷺ

قسم اول ـ سحر تأثیر قوای نفسیّه.

قسم دوم ـ دعوت کواکب و استعانت از ستارگان.

قسم سوم ـ تمزیج قوای فلکیّه با قوای ارضیّه.

قسم چهارم ـ استعانت از ارواح مجرّددی ملک یا جّن که به عزایم(۲) و نیرنجات(۳) معروف هستند.

فخر المحققین در کتاب «ایضاح»، دو نوع از کارهای خارق العاده را که سبب علمی دارند و به واسطهٔ آن اسباب علمی حادث می‌شوند، بیان نموده و فرموده است: «این دو قسم، از اقسام سحر نیستند و از تحت آن خارجند». در حالی که بقیهٔ علما روایاتی آورده‌اند که دو قسم مذکور هم،

---

۱. ایضاح الفوائد / ج ۱ / ص ۴۰۵ ۲. آنچه ساحر برای انجام آن عزمت می‌گوید.

۳. نیرنجات / معرّب نیرنگ می‌باشد به معنی حیله یا نی‌رنگ یعنی آنچه حقیقت و واقعیت ندارد.

از اقسام سحر می‌باشند. این دو قِسم عبارتند از:
اول - اینکه به کمک خواصِ اجسام سفلیّه، مثل آهن و دیگر فلزّات صورت می‌پذیرد.
دوم - مواردی که به کمک نسب ریاضی محاسبه می‌کنند، (یعنی علم اعداد و اوفاق) که به وسیلهٔ آن یک جسم سنگین را با یک جسم سبک بلند می‌کنند، یعنی با وسایل عادی، کار خارق العاده انجام می‌دهند؛ (ولی ظاهراً این دو نوع، از اقسام سحر به حساب نمی‌آیند).

معرفی انواع علوم غریبه

علومی که از عجائب و غرائب آثار بحث می‌کند، بسیار است، به طوری که نمی‌توان در تقسیم آنها ضابطه‌ای کلی به دست داد، لذا در این بحث معروفترین آنها را که در میان متخصصین آن علوم شهرت دارد نام می‌بریم:

۱ - یکی از آنها علم سیمیا است، که موضوع بحث آن هماهنگ ساختن و خلط کردن قوای ارادی با قوای مخصوص مادی است برای دست‌یابی و تحصیل قدرت در تصرفات عجیب و غریب در امور طبیعی که یکی از اقسام آن تصرف در خیال مردم است، که آن را سحرِ دیدگان نیز می‌نامند، این فن از تمامی فنون سحر مسلّم‌تر و صادق‌تر است.

۲ - دوم علم لیمیا است، که از کیفیت تأثیرهای ارادی - در صورت اتصالش با ارواح قوی و عالی - بحث می‌کند، که مثلاً اگر ارادهٔ من متصل و مربوط شد با ارواحی که موکل ستارگان است، چه حوادثی می‌توانم پدید آورم؟ و یا اگر ارادهٔ من به ارواحی که موکل بر حوادثند

متصل شد، چگونه می‌توانم آن ارواح را مسخّر خود کنم و یا اگر اراده‌ام متصل شد به اجنّه و توانستم آنان را مسخّر خود کنم و از آنها کمک بگیرم، چه کارهایی را می‌توانم انجام دهم؟ این علم را علم تسخیرات نیز می‌گویند.

۳ـ سوم علم هیمیا، که در ترکیب قوای عالم بالا، با عناصر عالم پایین، بحث می‌کند، تا از این راه به تأثیرهای عجیبی دست یابد، و آن را علم طلسمات نیز می‌گویند، زیرا کواکب و اوضاع آسمانی با حوادث مادی زمین ارتباط دارند، همانطوری که عناصر و مرکبات و کیفیات طبیعی آنها اینطورند، پس اگر اشکال و یا آن نقشهٔ آسمانی که مناسب با حادثه‌ای از حوادث است، با صورت و شکل مادی آن حادثه ترکیب شود، آن حادثه پدید می‌آید؛ مثلاً اگر بتوانیم در این علم، به آن شکلی آسمانی که مناسب با مُردن فلان شخص، یا زنده ماندنش و یا باقی ماندن فلان چیز، مناسب است، با شکل و صورت ظاهری خود این نامبرده‌ها ترکیب شود، منظور ما حاصل می‌شود. یعنی اوّلی می‌میرد، و دومی زنده می‌ماند، و سومی بقاء می‌یابد، این معنای طلسم است.

۴ـ علم ریمیا و آن علمی است که از استخدام قوای مادی بحث می‌کند تا آنجا که به آثار عجیب آنها دست یابد، به طوری که در حِسّ بیننده آثاری خارق العاده درآید و این نوع کار را شعبده هم می‌گویند.

و این چهار فن با فن پنجمی که نظیر آنها است، و از کیفیت تبدیل صورت یک عنصر، به صورت عنصری دیگر بحث می‌کند، یعنی علم کیمیا، همه این موارد را علوم خفیهٔ پنجگانه می‌نامند که مرحوم شیخ

بهائی درباره آنها فرموده: بهترین کتابی که در این فنون نوشته شده، کتابی است که من آن را در هرات دیدم، نامش (کُلُّهُ سِرٌّ: همه‌اش سر) بود، که حروف آن از حروف اول این چند اسم ترکیب شده، یعنی کاف کیمیا و لام لیمیا، هاء هیمیا، سین سیمیا و راء ریمیا، این بود گفتار مرحوم بهائی.

و نیزاز جمله کتابهای معتبر در این فنون خفیه کتاب (خلاصه کتب بلیناس و رساله‌های خسرو شاهی، و ذخیرهٔ اسکندریه و سرّ مکتوم تألیف رازی وتسخیرات سکاکی) واعمال‌الکواکب‌السبعهٔ حکیم طمطم هندی است.

باز از جمله علومیکه ملحق به علوم پنج گانه بالا است، علم اعداد و اوفاق[1] است که از ارتباط هایی که میانه اعداد و حروف و میانه مقاصد آدمی است، بحث می‌کند عدد و یا حروفی که مناسب با مطلوبش می‌باشد در جدولهائی به شکل مثلث و یا مربع و یا غیر آن به ترتیب

---

۱. نمونه‌ای از این رموز اعداد و مقاصدی را که به وسیلهٔ آن محاسبه می‌کنند / به جهت روشن شدن مطلب از کتاب «السّر المستتر» که منسوب به شیخ بهایی می‌باشد و به قلم حاج سقازادهٔ واعظ نوشته شده است در این جا ذکر می‌نماییم:

در صفحهٔ ۷۰ و ۷۱ کتاب فوق آمده است که اگر خواستی بدانی که زن زودتر می‌میرد یا مرد. اسم زن و مرد را به حساب ابجد داده شده جمع کن و بیست عدد دیگر بر آن بیفزای و هفت تا هفت تا طرح کن / اگر فرد بماند مرد پیشتر می‌میرد و اگر زوج بماند زن پیشتر می‌میرد؛ اگر خواستی صحّت این قاعده را بدانی / از اموات گذشته حساب کن تا معلوم شود. اعداد به ترتیب حروف ابجد عبارتند از:

۱ (ا) ـ ۲ (ب) ـ ۳ (ج) ـ ۴ (د) ـ ۵ (ه) ـ ۶ (و) ـ ۷ (ز) ـ ۱ (ح) ـ ۲ (ط) ـ ۳ (ی) ـ ۶ (ک) ـ ۳ (ل) ـ ۵ (م) ـ ۱ (ن) ـ ۴ (س) ـ ۰ (ع) ـ ۳ (ف) ـ ۶ (ص) ـ ۳ (ق) ـ ۴ (ر) ـ ۶ (ش) ـ ۱ (ت) ـ ۳ (ث) ـ ۵ (خ) ـ ۰ (ذ) ـ ۲ (ض) ـ ۴ (ظ) ۶ (غ)

مؤلف بر این عقیده است که تمام این محاسبات و پیشگویی‌ها بی‌اساس و پایه است. زیرا جز خداوند متعال کسی از غیب و آینده خبر ندارد «لایعلم الغیب إلاّ هو» بنابراین اگر در اینجا برای روشن شدن مطلب این اعداد آورده شده است دلیل بر صحّت آن نیست و همچنین خود شخص مؤلف نیز به آن اعتقادی ندارد.

ختمی قرار می‌دهد و در آخر آن نتیجه‌ایکه می‌خواهد به دست می‌آورد.

و نیز یکی دیگر علم خافیه است، که حروف آنچه را می‌خواهد؛ و یا آنچه از اسماء که مناسب با خواسته‌اش می‌باشد، می‌شکند و از شکستهٔ آن حروف، اسماء آن فرشتگان و شیطانهائی که موکل بر مطلوب اویند؛ در می‌آورد، و نیز دعایی که از آن حروف درست می‌شود، و خواندن آن دعا برای رسیدن به مطلوبش مؤثر است، استخراج می‌کند، یکی از کتابهای معروف این علم که در نزد اهلش کتابی است معتبر کتب شیخ ابی العباس تونی و سید حسین اخلاطی و غیر آن دو می‌باشد.

باز از علومی که ملحق به آن پنج علم است، علم تنویم مغناطیسی و علم احضار روح است که در عصر حاضر نیز متداول است و از تأثیر اراده و تصرف در خیال طرف بحث می‌کند، و در آن باره کتابها و رساله‌های بسیاری نوشته شده و چون شهرتی بسزا دارد حاجت نیست به اینکه، بیش از این در اینجا راجع به آن بحث کنیم، تنها منظور ما از این توضیحات ـ که زیاد هم به طول انجامید ـ این بود که از میان علوم نامبرده آنچه با سحر و یا کهانت منطبق می‌شود روشن کنیم.[۱]

اما بعضی از اقسام هشت گانهٔ سحر که مرحوم علامه مجلسی در بحار ذکر کرده مانند: نمّامی (سخن چینی) و مؤیّد این مطلب نیز در احتجاج طبرسی[۲] روایتی از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که به صورت پرسش و پاسخ از امام علیه‌السلام مطرح شده است و ایشان جواب داده‌اند، در ذیل به آن اشاره می‌شود:

---

۱. اقتباس از ترجمه تفسیر المیزان / ج ۱ / صص ۳۶۸ ۳۶۷.
۲. احتجاج طبرسی رحمه‌الله / ج ۲ / ص ۸۱.

سئوال زندیق از امام صادقؑ دربارهٔ انواع سحر

زندیقی از امام صادقؑ مسایل زیادی پرسید، یکی از آن سؤالات این بود که: از سِحر مرا آگاه کنید و اصل و ریشهٔ سِحر را برایم بیان کنید و بفرمایید، چطور ساحر قدرت دارد تا چیزهایی را که از عجایب افعال است انجام دهد؟[۱]

امامؑ فرمود: «سحر و جوه پراکنده‌ای دارد، بعضی از اقسام آن بمنزلهٔ طّب است که ـ برای هر آفت و دردی یک دارویی بیان کرده‌اند و برای هر صحّتی از اعضای بدن، آفت و علّتی یافته‌اند ـ ساحران هم برای هر معنا و مقصدی، یک حیله‌ای انتخاب و کشف نموده‌اند»؛ این یک نوع از اقسام سحر است.

نوع دیگر، چهار لفظ است که به جای هم عطف شده‌اند و فرموده‌اند: «خطفه، سرعت، دخنه[۲] و خوارق می‌باشد». ـ همهٔ این چهار قسم به معنی چشم بندی است و سرعت عمل در آنها اصل می‌باشد، مثل سحر، سحرهٔ فرعون، که مارهای شان واقعی نبودند، بلکه تردستی بود که غیر واقع را واقع فرض می‌کردند ـ امامؑ در ادامه فرمودند: «یک نوع سحر هم آنست که دوستداران شیاطین، از شیاطین اخذ می‌کنند».

شیطانها سحر را از کجا فهمیده‌اند؟

زندیق از امامؑ پرسید: «شیطانها سحر را ازکجا فهمیدند؟»
امامؑ فرمودند: «اطبّاء طّب را از کجا آورده‌اند؟ از تجربه، آنها نیز

۱. همان مأخذ.
۲. نوعی سحر است که به وسیله دود در مسحور تأثیر می‌گذارد.

بعضی‌ها را به علاج بدست آورده‌اند و بعضی‌ها را به تجربه».

سپس زندیق، پرسید: «شما عقیده و نظرتان در مورد، دو ملک هاروت و ماروت[۱]، چیست؟ - و اینکه مردم می‌گویند: «هاروت و ماروت، به مردم سحر، آموزش می‌دادند» - صحیح است یا خیر؟».

امام‌علیه‌السلام در جواب فرمودند: «آنها (هاروت و ماروت) برای مردم یک موضع امتحانی بودند»، یعنی یاد دادن این دو ملک در روی زمین اینطور بود که، هر کسی که همان اعمالشان را انجام می‌داد، می‌توانست سحر دیگران را از خودش دفع کند!

آن دو ملك می‌گفتند: «ما به زمین آمده‌ایم، لکن شما خوبی‌ها را از ما یاد بگیرید»، مثل آیهٔ مبارکهٔ[۲]:

«ونَفْسٍ وماسَوّیٰها، فَاَلْهَمَهٰا فجورها و تقویٰها، قد اَفْلَحَ مَن زَکیّٰها»[۳]

قسم به نفس ناطقهٔ انسان و آنکه او را به حدّ کمال بیافرید و به او خیر و شّر را الهام کرد که هر کس نفس خود را از گناه پاک نماید، به یقین رستگار خواهد بود.

خداوند در این آیه فرموده است که ما خیر و شّر را با هم به شما الهام کرده‌ایم حال این شما هستید که با اختیار خیر یا شر را انتخاب می‌کنید و انتخاب با شماست.

هاروت و ماروت هم به مردم می‌گفتند: «مضّر را از ما یاد نگیرید، آنچه سودمند است یاد بگیرید».

---

۱. داستان هاروت و ماروت و آموزش سحر از سوی آن دو به مردم برای دفع سحر از خویشتن در سوره بقره آیه ۱۰۲ و ۱۰۳ قرآن کریم آمده است.

۲. در این آیه شریفه خداوند خیر و شر را الهام کرده امّا این افراد انسان هستند که باید خیر را انتخاب کنند نه شّر را (چون مجبور نیستند) پس اگر کسی شّر را برگزید بر خود ظلم کرده.

۳. سورهٔ و الشمس / آیهٔ ۷ الی ۹.

آیا ساحر می‌تواند کسی را به صورت سگ درآورد؟

بعد، زندیق گفت: «آیا ساحر، قادر است کسی را به صورت کلب (سگ) و حمار (الاغ) در آورد و مسخ کند؟»

امام(ع) فرمودند: «ساحر خیلی ضعیف‌تر از اینست که بتواند خلق خدا را تغییر دهد؛ چون اگر اینطور باشد، در قدرت؛ خداوند شریک می‌شود و علاوه اینکه، آیا ساحر می‌تواند پیری را از خودش دور کند؟ و حال آنکه اینطور نیست.

بدترین نوع سحر کدام است؟

بعد امام اضافه نمودند که: «نوع سحری که از همه بدتر است، نمّامی (سخن چینی) می‌باشد، چون سبب ریختن خون‌ها و کشف ستر عورتها و خراب شدن خانه‌ها می‌شود».

نظر امام صادق(ع) دربارهٔ سحر حلال

در پایان اضافه نمودند: «از چیزهایی که سحر نامیده می‌شود، نزدیکتر به واقع آن سِحری است که ضرر و شَری که دیگری آن را ایجاد کرده، آن را دفع کند».[1] برداشتی که از این سخن امام می‌شود اینست که: یعنی این نوع کاربرد و استفاده از سحر، حلال است.

* * *

---

۱. احتجاج طبرسی / ج ۲ / ص ۸۲.

فرق بین معجزه، کرامت و سحر

معجزه

عبارتست از امر خارق العاده‌ای که بشر از آوردن آن عاجز است[1].

لکن این امر خارق عادت از پیامبر صادر می‌گردد، مانند: مرده زنده کردن؛ توسط حضرت عیسی علیه السلام و شّق القمر نمودن به وسیلهٔ انگشت اشارهٔ پیامبر اسلام ـ حضرت محمّد صلی الله علیه و آله ـ و عصای حضرت موسی علیه السلام که به صورت اژدهایی ظاهر می‌شد[2].

به هر حال معجزه امری است حقیقی و واقعی نه خیالی و وهمی که غیر واقعی باشد و مدّعی دروغین معجزه، توسط خداوند رسوا می‌شود.

کرامت

عبارتست از امر خارق العاده‌ای که از شخصی صادر می‌شود، که مدّعی نبّوت نیست[3].

و به عبارت دیگر، خارق عادتی که بدست «ولی» انجام یابد، «کرامت» نامیده می‌شود، همانطور که اگر همین خارق عادت از پیامبر صادر شود، معجزه نامیده می‌شود[4]؛ لکن تفاوت معجزه و کرامت

---

۱. منجد الابجدی / ص ۹۷۴ / حرف (م).
۲. فرهنگ معین / ج ۳ / ص ۴۲۲۲.
۳. همان ج ۳ / ص ۸۳۵.
۴. همان / ج ۴ / ص ۲۹۲۹.

همین اندازه است که کرامت، مانند: شفای مریض و دیگر موارد بدست ائمّه‌علیهم السلام و یا افراد پرهیزگار اهل یقین صورت می‌گیرد، ولی معجزه مخصوص مّدعی نبّوت، یعنی پیامبر است.

ماهیت سحر نسبت به معجزه و کرامت

اما سحر چیزی است که هم با معجزه و هم با کرامت، تفاوت فراوانی دارد: مثلاً شعبده که یکی از اقسام سحر می‌باشد، نوعی سرعت در حرکت است و واقعیتی ندارد، بلکه یک چشم بندی می‌باشد[1] به این معنا که ساحر با سرعت عمل خویش چشم بیننده را تسخیر می‌کند.

اما غیر از شعبده، یعنی همان افعالی که مشهور به سحر هستند، یا آنچه فقها برای انواع سحر ذکر کرده‌اند، که نمود واقعی دارد و در بعضی اشخاص تأثیر می‌گذارد، در این گونه موارد انگیزهٔ ساحر بر اساس خدعه (نیرنگ) و ضرر به غیر می‌باشد، نه بر اساس صداقت و هدایت؛ در صورتی که معجزه و کرامت بر اساس صداقت و هدایت است.

تفاوت دیگر سِحر و معجزه اینست که سحر بر اساس تمرین برای ساحر حاصل می‌شود ولی معجزهٔ انبیاء نیازی به تمرین ندارد و نیروی خدادادی است. دیگر اینکه سِحر نیاز به تعلیم دارد ولی انبیاء فنّ معجزه را از کسی تعلیم نگرفته‌اند. تفاوت دیگر اینست که ساحر برای سحری که انجام می‌دهد فقط یک حدّ معیّن مهارت دارد ولی معجزهٔ انبیاء غیرمحدود است. نکتهٔ قابل ذکری که بین سحر و معجزه فرق می‌گذارد اینست که ساحران سابقهٔ سوء دارند، لکن انبیاء که معجزه می‌کنند در

---

۱. مصباح الفقاهة / ج ۱ / ص ۲۸۷.

تمام دوران زندگیشان معصوم هستند. مطلب دیگر اینکه غالباً عمل ساحران برای منافع مادّی صورت می‌گیرد ولی معجزهٔ انبیاء برای اهداف عالی انسانیّت و هدایت انسان به سوی خدا (حق) صورت می‌پذیرد.

تفاوت دیگر سحر و معجزه چنین است که ساحران وقتی سحری انجام می‌دهند، نمی‌توانند ادّعا کنند که کسی دیگر قادر نیست کار خارق‌العادهٔ آنها را انجام دهد، امّا انبیاء که معجزه می‌کنند اعلام می‌کنند که اگر کسی مدّعی توانایی بر معجزه است این کار خارق‌العادهٔ ما را انجام دهد و این ادّعای انبیاء با اطمینان قلبی بیان می‌شود.[1]

منشاء و اسباب سحر چیست؟ (سحر به واسطهٔ چه چیزی محقق می‌شود؟)

بنا به نقل فقها، سحر اسباب عدیده‌ای دارد، یک مرتبه اسباب سحر و مأخذ و عامل تام و تمام آن، تزکیهٔ نفس است، یعنی نفس با تزکیه یا تلقین به مرحله‌ای از قدرت می‌رسد که (ساحر) با نگاهش، شخص دیگری را از حالت بیداری به حالت خواب می‌برد) و همین خوابانیدن (هیپنو تیزم)، خودش از اقسام سحر است، چون خواب و بیداری آن شخص، بدون ارادهٔ او صورت می‌گیرد! اما اگر هیپنوتیزم برای معالجهٔ مریض صورت پذیرد، یعنی استفادهٔ طبّی و صحیح داشته باشد، همانطوری که در بعضی رشته‌های پزشکی مورد استفاده قرار می‌گیرد. مانند: استفاده در دندانپزشکی و یا زایمان بدون درد و خونریزی، اشکالی ندارد.

---

[1] صفوة التفاسیر / ج ۱ / صص ۳۲۴ - ۳۲۵.

گاهی سبب سحر، کمک گرفتن از قوای فلکیّه است و گاهی هم سبب و مأخذ سحر، تمزیح قوای فلکیّه با قوای ارضیّه می‌باشد، یعنی با اوراد و اذکاری به وسیلهٔ ساحر، حاصل می‌شود.

گاهی سحر یک نوع بستن است که صورت می‌پذیرد[۱]، مانند: بستن مرد در شب زفاف یا زبان شخصی را بند آوردن، به این معنا که برای مّدتی زبانش بسته باشد.

گاهی هم سبب و منشأ سحر با نوشتن نامه یا رسم نمودن اشکال و تصویر می‌باشد ـ که بامعنی یا بی‌معنی است ـ و یا آن را در آب می‌اندازند یا در بالای پیشگاه و آستانهٔ درِ اطاق یا منزل می‌گذارند یا آن کاغذ را دفن می‌کنند، یا اینکه موی آن شخص را می‌سوزانند، یا اینکه صورت شخص را رسم می‌کنند و با شمشیر به گردنِ شکل او در تصویر می‌زنند تا همزمان آن شخص در اقصی نقاط جهان یعنی هر مکانی که باشد، گردنش بریده شود!

بهر صورت، منشاء سحر لطیف است (یعنی با چشم عادی و غیر مسلّح دیده نمی‌شود). و دقیق می‌باشد که نمی‌شود آن را تشخیص داد.

مثالهای فوق به نحو اجمال می‌باشد و اگر بخواهیم مثال ذکر کنیم، مثالهای فراوانی وجود دارد، لکن در این تحقیق به همین مقدار بسنده شده است.

بحث فلسفی منشاء و اسباب سحر

جای هیچ تردید نیست که بر خلاف عادت جاری، افعالی خارق العاده وجود دارد، حال یا خود ما آن را به چشم دیده‌ایم، و یا آنکه به

---

۱. منتهی المطلب /ج ۲ /ص ۱۴۳.

طور متواتر از دیگران شنیده و یقین پیدا کرده‌ایم و بسیار کم هستند کسانی که از افعال خارق العاده چیزی کم و یا زیاد ندیده و یا نشنیده باشند و بسیاری از این کارها از کسانی سر می‌زند که با تمرین، نیروی انجام آن را یافته‌اند، مثلاً می‌توانند زهر کشنده را بخورند و یا بار سنگین و خارج از طاقت یک انسان عادی را بردارند و یا روی طنابی که خود در دو طرف بلندی بسته‌اند راه بروند و یا امثال اینگونه خوارق عادتها را که انجام می‌دهند.

بسیاری دیگر از آنها نیز اعمالی است که بر اسباب طبیعی و پنهان از حس و درک مردم متّکی است. خلاصه اینکه صاحب عمل سِحر به اسبابی دست می‌زند که دیگران آن اسباب را نشناخته‌اند، مانند کسی که داخل آتش می‌شود و نمی‌سوزد، به خاطر اینکه داروی طلق به خود مالیده و یا نامه‌ای می‌نویسد که غیر خودش کسی خطوط آن را نمی‌بیند، چون با چیزی (از قبیل آب پیاز) نوشته، که جز در هنگام برخورد آن نامه به آتش، خطوط آن ظاهر نمی‌شود.

بسیاری دیگر از اینگونه کارها وجود دارد که به وسیلهٔ سرعتِ حرکت انجام می‌پذیرد، سرعتی که بیننده آن را تشخیص ندهد و چنین بپندارد که عمل نامبرده بدون هیچ سبب طبیعی اینطور خارق العاده انجام یافته، مانند کارهایی که شعبده‌بازان انجام می‌دهند.

همهٔ اینها افعالی هستند که مستند به اسباب عادی می‌باشند، چیزی که هست اینست که ما سببیّت آن اسباب را نشناخته‌ایم و بدین جهت از حس ما پوشیده است و یا برای ما غیر مقدور است.

در این میان، افعال خارق‌العادهٔ دیگری نیز هست، که مستند به هیچ

سبب از اسباب طبیعی و عادی نیست، مانند خبر دادن از غیب. و مخصوصاً آنچه مربوط به آینده است، و نیز مانند ایجاد محبت و دشمنی و گشودن گره‌ها، گره زدن گشوده‌ها، بخواب کردن، یا بیمار کردن، خواب‌بندی، احضار، حرکت دادن اشیاء با اراده و از این قبیل کارهایی که مرتاض‌ها انجام می‌دهند و به هیچ وجه قابل انکار هم نیست که یا خودمان بعضی از آنها را دیده‌ایم و یا برایمان آنقدر نقل کرده‌اند که دیگر قابل انکار نیست.

و اینک در همین عصر حاضر از این مرتاضان هندی، ایرانی و غربی جماعتی هستند که انواعی از اینگونه کارهای خارق‌العاده را انجام می‌دهند.

و اینگونه کارها هر چند سبب مادی و طبیعی ندارد، لکن اگر به طور کامل در طریقهٔ انجام ریاضت‌هایی که قدرت بر این خوارق را به آدمی می‌دهد قرار گیرد و ما دقت و تأمل کنیم و نیز تجارب علنی و ارادهٔ اینگونه افراد را در نظر بگیریم، برایمان معلوم می‌شود: که اینگونه کارها با همهٔ اختلافی که در نوع آنها است، مستند به قوت اراده و شدت ایمان به تأثیر اراده است، چون اراده تابع علم و ایمان قلبی است و هر چه ایمان آدمی به تأثیر اراده بیشتر شد اراده هم مؤثرتر می‌شود، گاهی این ایمان و علم بدون هیچ قید و شرطی پیدا می‌شود، و گاهی در صورت وجود شرائطی مخصوص دست می‌دهد، مثل ایمان به اینکه اگر فلان خط مخصوص را با مدادی مخصوص و در مکانی مخصوص بنویسیم، باعث فلان نوع محبت و یا دشمنی می‌شود و یا اگر آینه‌ای را در برابر طفلی مخصوص قرار دهیم، روح فلانی احضار می‌گردد و یا اگر فلان

افسون مخصوص را بخوانیم، آن روح حاضر می‌شود و از این قبیل قید و شرطها که در حقیقت شرط پیدا شدن ارادهٔ فاعل است، پس وقتی علم به حد تمام و کمال رسید، و قطعی گردید، به حواس ظاهر انسان حس درک و مشاهده آن امر قطعی را می‌دهد، به طوری که تو گویی چشم آن را می‌بیند و گوش آن را می‌شنود.

و خود شما خوانندهٔ عزیز می‌توانی صحت این گفتار را بیازمایی، با اینکه به نفس خود تلقین کنی: که فلان چیز و یا فلان شخص الان نزد من حاضر است و داری او را مشاهده می‌کنی، وقتی این تلقین زیاد شد، رفته رفته بدون شک می‌پنداری که او نزدت حاضر است، به طوری که اصلاً باور نمی‌کنی که حاضر نباشد، و از این بالاتر، اصلاً متوجه غیر او نمی‌شوی، آن وقت است که او را به همان طور که می‌خواستی روبروی خودت می‌بینی و از همین باب است تلقین که در تواریخ می‌خوانیم: بعضی از اطباء امراض کشنده‌ای را معالجه کرده‌اند، یعنی به مریض قبولانده‌اند که تو هیچ مرضی نداری، و او هم باورش شده، و بهبود یافته است.

خوب، وقتی مطلب از این قرار باشد، و قوت اراده این قدر اثر داشته باشد. بنابراین اگر اراده انسان قوی شد، ممکن است که در غیر انسان هم اثر بگذارد، به این معنا که ارادهٔ صاحب اراده در دیگران که هیچ اراده‌ای ندارد اثر بگذارد، در اینجا نیز دو جور ممکن است، یکی بدون هیچ قید و شرط و یکی در صورت وجود پاره‌ای شرائط.

پس، از آنچه تا اینجا گفته شد، چند مطلب روشن گردید اول اینکه ملاک در این گونه تأثیرها، بودن علم جازم و قطعی برای آن کسی است

که خارق عادت انجام می‌دهد، اما اینکه این علم با خارج هم مطابق باشد، لزوم ندارد، (به شهادت اینکه گفتیم اگر خود شما مطلبی را در نفس خود تلقین کنی، به همان جور که تلقین کرده‌ای آن را می‌بینی و در آخر از ترس مرده‌ای که تصور کرده‌ای از گور درآمده و تو را تعقیب می‌کند، پا به فرار می‌گذاری) و نیز به شهادت اینکه دارندگان قدرت تسخیر کواکب، چون معتقد شدند که ارواحی وابستهٔ ستارگان است، و اگر ستاره‌ای تسخیر شود، آن روح هم که وابسته به آن است مسخر می‌گردد، لذا با همین اعتقاد باطل، کارهائی خارق العاده انجام می‌دهند، با اینکه در خارج چنین روحی وجود ندارد.

و ای بسا که آن ملائکه و شیاطین هم که دعانویسان و افسونگران نامهایی برای آنها استخراج می‌کنند، و به طریقی مخصوص آن نامها را می‌خوانند و نتیجه هم می‌گیرند، از همین قبیل باشد.

و همچنین است آنچه را که دارندگان قدرت احضار ارواح دارند، چون ایشان دلیلی بیش از این ندارند، که روح فلان شخص در قوهٔ خیالیه آن و یا در مقابل حواس ظاهری آنان حاضر شده و اما نمی‌توانند ادعا بکنند، که به راستی و واقعاً آن روح در خارج حضور یافته است چون اگر این طور بود، باید همهٔ حاضران در مجلس روح نامبرده را ببینند، چون همهٔ حضار حس و درک طبیعی وی را دارند، پس اگر آنها نمی‌بینند، و تنها تسخیرکننده آن روح را می‌بیند، معلوم می‌شود روحی حاضر نشده، بلکه تلقین وایمان آن‌شخص باعث‌شده که چنین چیزی را در برابرخوداحساس‌کند.

با این بیان، شبههٔ دیگری هم که در مسأله احضار روح هست حل

می‌شود، البته این اشکال در خصوص احضار روح کسی است که بیدار و مشغول کار خویش است، و هیچ اطلاعی ندارد که در فلان محل روح او را احضار کرده‌اند.

اشکال این است که مگر آدمی چند تا روح دارد، که یکی با خودش باشد، و یکی به مجلس احضار ارواح برود.

و نیز با این بیان شبهه‌ای دیگر حل می‌شود، و آن این است که روح جوهری است مجرد، که هیچ نسبتی با مکان و زمانی معین ندارد، و باز شبهه سومی که با بیان ما دفع می‌شود این است کـه یک روح کـه نـزد شخصی حاضر می‌شود، چه بسا که نزد دیگری حاضر شود، و نیز شبهه چهارمی که دفع می‌گردد این است که: بسیار شده که وقتی روح احضار می‌شود و از او چیزی می‌پرسند، دروغ می‌گوید، به طوری که جملات و یا سخنانش یکدیگر را تکذیب می‌نماید.

پس جواب همهٔ این چهار اشکال ایـن شـد کـه وقـتی روح احـضار می‌شود چنان نیست که واقعاً در خارجِ ماده تحقق یافته باشد، بلکه روحِ شخص مورد نظر، در مشاعر احضارکننده حاضر شده و او آن را از راه تلقین پیش روی خود احساس می‌کند و سخنانی از او می‌شنود، نه اینکه واقعاً و در خارج مانند سایر موجودات مادی و طبیعی حاضر شود.

دارندهٔ چنین ارادهٔ مؤثری، ای بسا که در اراده خود بر نیروی نـفس و ثبات شخصیت خود اعتماد کند، مانند غالب مرتاضان، بنابراین ارادهٔ آنان قهراً محدود و اثر آن مفید خواهد بود، هم برای صاحب اراده و هم در خارج.

و چه بسا اشخاصی مانند انبیا و اولیا که دارای مقام عبودیت برای

خدا هستند، و نیز مانند مؤمنین که دارای یقین به خدا هستند و در ارادهٔ خود، اعتماد به پروردگار خود می‌کنند، این چنین صاحبان اراده‌ای هیچ چیزی را اراده نمی‌کنند، مگر برای پروردگارشان و نیز به مدد او و این قِسم اراده، اراده‌ایست طاهر، که نفس صاحبش نه به هیچ وجه استقلالی برای خود قائل است و نه به هیچ رنگی از رنگهای تمایلات نفسانی متلوّن می‌شود و نه جز حق بر چیز دیگری اعتماد می‌کند، پس چنین اراده‌ای در حقیقت اراده ربّانی است که (مانند اراده خود خدا) محدود و مقیّد به چیزی نیست.

قِسم دوم از اراده که گفتیم ارادهٔ انبیاء و اولیاء و صاحبان یقین است، از نظر مورد دو قسم است، یکی اینکه موردش مورد تحدّی باشد و بخواهد مثلاً نبوّت خود را اثبات کند، که در این صورت آن عمل خارق العاده‌ای که به این منظور می‌آورد معجزه است و قسم دوم که موردش مورد تحدّی نیست، کرامت است و اگر به دنبال دعایی پیداشود، استجابت دعا است.

و قسم اول اگر از باب خبرگیری و یا طلب یاری از جن و یا ارواح و امثال آن باشد؛ نامش را کهانت می‌گذارند، و اگر با دعا و افسون و یا طلسمی باشد سحر می‌نامند.

کار خارق العاده هر چه باشد، دائر مدار قوّت اراده است، که خود مراتبی از شدت و ضعف دارد و چون چنین است ممکن است بعضی از اراده‌ها اثر بعضی دیگر را خنثی سازد، همان طور که موسی سحر ساحران را باطل کرد و یا آنکه ارادهٔ بعضی از نفوس در بعضی دیگر مؤثر نیفتد. به خاطر اینکه نفس صاحب اراده ضعیف‌تر و آن دیگری قوی‌تر

باشد، این گونه اختلافها، در فن تنویم مغناطیسی و احضار ارواح مسلم است.(۱)

در قسمتهای گذشته، به مفاهیم کلّی و تعاریف پرداخته‌ایم تا با شناخت دقیق‌تری از موضوع (سحر)، به بحث فقهی آن، یعنی حرمت سحر و کاوش در علل حرمت سحر از دیدگاه اسلام و فقهای اسلام، وارد شویم. بنابراین به صورت تحلیلی و فقهی دیدگاههای مختلف شرع را دربارهٔ سحر بیان می‌کنیم.

---

۱. ترجمه تفسیر المیزان /ج ۱ / ۳۶۷ ۳۶۳.

سحر از نظر قرآن

سورهٔ بقره، آیات ۱۰۲ و ۱۰۳ در موضوع سحر

وَاتَّبَعُوا مٰا تَتْلُوا الشَّيٰاطِينُ عَلىٰ مُلْكِ سُلَيْمٰانَ وَمٰا كَفَرَ سُلَيْمٰانُ وَلٰكِنَّ الشَّيٰاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النّٰاسَ السِّحْرَ وَمٰا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبٰابِلَ هٰارُوتَ وَمٰارُوتَ وَمٰا يُعَلِّمٰانِ مِنْ أَحَدٍ حَتّىٰ يَقُولاٰ إِنَّمٰا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلاٰ تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمٰا مٰا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ وَمٰا هُمْ بِضٰارِّينَ بِهِ مِنْ اَحَدٍ إِلاّٰ بِإِذْنِ اللهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مٰا يَضُرُّهُمْ وَلاٰ يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرٰيهُ مٰالَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلاٰقٍ وَلَبِئْسَ مٰا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كٰانُوا يَعْلَمُونَ (۱۰۲) وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِنْ عِنْدِاللهِ خَيْرٌ لَوْ كٰانُوا يَعْلَمُونَ (۱۰۳).

ترجمه

یهودیان آنچه را که شیطانها به نادرست به سلطنت سلیمان نسبت می‌دادند پیروی کردند؛ در حالی که سلیمان آن سلطنت را با سِحر به دست نیاورده و کافر نشده بود ولکن شیطانها بودند که کافر شدند و سحر را به مردم یاد می‌دادند، و نیز یهودیان آنچه را که بر دو فرشتهٔ بابل، هاروت و ماروت نازل شده بود به نادرستی پیروی می‌کردند، چون آنها به اَحَدی سحر تعلیم نمی‌دادند، مگر بعد از آنکه زنهار می‌دادند که ما فتنه و آزمایشیم! مبادا این علم را در موارد نامشروع بکاربندید و کافر شوید. ولی یهودیان از آن دو نیز چیزهایی را از این علم یاد

گرفتند که با آن میانهٔ زن و شوهرها را به هم می‌زدند، هر چند که جز به اذن خدا به کسی ضرر نمی‌زدند، ولی از آن دو چیزهایی آموختند که مایهٔ ضررشان بود و سودی بر ایشان نداشت. با اینکه می‌دانستند کسی که خریدار اینگونه سحر باشد آخرتی ندارد و چه بد بهایی بود که خود را در قبال آن فروختند، اگر می‌دانستند (۱۰۲) و اگر آنها ایمان آورده و تقوی پیشه می‌کردند، پاداشی نزد خدا داشتند که اگر می‌فهمیدند از هر چیز دیگری بر ایشان بهتر بود (۱۰۳).

در سورهٔ بقرهٔ قرآن مجید، (آیات ۱۰۲ و ۱۰۳) خداوند متعال در پاسخ به توهّمی که دربارهٔ حضرت سلیمان﷣ شده، با نقل داستان «هاروت و ماروت» این دو فرشتهٔ الهی و موضعشان در مقابل سحر و ساحری را متذکر گردیده است و با استفاده از این دو آیهٔ شریفه، به حکم شرعی سِحر هم اشاره کرده است.

آیا حضرت سلیمان برای امور خارق‌العاده از سحر استفاده کرده است؟

شأن نزول آیهٔ فوق اینست که، در زمان پیامبری حضرت سلیمان﷣، گروهی در کشور او به عمل سحر و جادوگری پرداختند، حضرت سلیمان﷣ دستور داد تا تمام نوشته‌ها و اوراق ساحران را جمع‌آوری کرده آنها را در محّل مخصوصی نگه‌داری نمایند تا با این کار از سِحرشان جلوگیری شود.

اما، پس از وفات حضرت سلیمان﷣، گروهی آنها را بیرون آوردند و شروع به اشاعه و تعلیم سحر کردند؛ به طوری که حتّی بعضی از این وضعیت پیش آمده، سوء استفاده کردند و گفتند: «سلیمان اصلاً پیامبر نبوده!، بلکه به کمک همین سحر و جادوگری بر کشورش مسلّط شده

بود و امور خارق العاده‌ای را انجام می داده است»[۱].

گروهی از بنی‌اسرائیل هم از آنها تبعیّت کردند و سخت به جادوگری دل بستند، تا آنجا که دست از تورات نیز برداشتند.

تهمت یهود بر حضرت سلیمان علیه السلام

اما، هنگامی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ظهورکرد و ضمن آیات قرآن اعلام نمود، سلیمان از پیامبران خدا بوده است، بعضی از احبار و علمای یهود می‌گفتند: «از محمّد صلی الله علیه و آله تعجب نمی‌کنید، که می‌گوید: سلیمان پیامبر خداست در صورتی که سلیمان، ساحر بوده!» این گفتار یهود، علاوه بر اینکه تهمت و افترای بزرگی نسبت به این پیامبر الهی محسوب می شد، لیکن لازمه‌اش، تکفیر سلیمان علیه السلام بود؛ زیرا طبق گفتهٔ آنها، سلیمان مرد ساحری بوده که خود را به دروغ پیامبر خوانده!!! و این عمل یعنی تهمتِ ساحر بودن و پیامبر دروغین خواندن سلیمان علیه السلام از سوی یهود، موجب کفر است[۲].

پاسخ قرآن به توهّم یهودیان

بنابراین آیات ۱۰۲ و ۱۰۳ قرآن در سوره بقره، به توهّم آنـها چـنین پاسخ می‌گوید: «خداوند تبارکِ و تعالی با بیان نقش هاروت و ماروت - این دو فرشتهٔ الهی - و موضع‌شان در مقابل سـحر و سـاحری و ابـطال آن و این که در زمان حضرت سلیمان علیه السلام، چگونه از تعلیمات شیاطین در سحر توسط حضرت سلیمان علیه السلام جلوگیری شده و اینکه خود سلیمان

---

۱. تفسیر مجمع البیان / ج ۲-۱ / ص ۳۳۶.

۲. سیره ابن هشام / ج ۲ / ص ۱۹۲ و تفسیر نمونه / ذیل آیه ۱۰۲ و ۱۰۳ بقره.

ـ (العیاذ باللّه) ـ ساحر نبوده است[۱]؛ برای رفع این شبهات در این آیات چنین فرموده است:

نظر قرآن دربارهٔ هاروت و ماروت و آموزش سحر از سوی آنان

(یهود) از آنچه شیاطین در عصر سلیمان بر مردم می‌خواندند پیروی می‌کردند، اما سلیمان هرگز (دست به سحر نیالود) و کافر نشد، لکن شیاطین کفر ورزیدند و به مردم تعلیم سحر دادند، (و همچنین یهود) از آنچه بر دو فرشتهٔ بابل «هاروت و ماروت» نازل شد، پیروی کردند. آنها به هیچ کس چیزی یاد نمی‌دادند، مگر اینکه قبلاً به او می‌گفتند: «ما وسیلهٔ آزمایش شما هستیم» کافر نشوید، (از این تعلیمات استفادهٔ سوء نکنید)، ولی آن مردم از آن دو فرشته مطالبی را می‌آموختند که بتوانند به وسیلهٔ آن میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند! ـ ولی هیچ گاه، بدون فرمان خدا نمی‌توانند به انسان ضرر برسانند ـ آن مردم قسمت‌هایی را فرا می‌گرفتند که برای آنان زیان داشت و نفعی نداشت و مسلّماً می‌دانستند، هر کس خریدار این گونه متاع باشد، بهره‌ای در آخرت نخواهد داشت، چه زشت و ناپسند بود آنچه خود را به آن می‌فروختند، اگر علم و دانشی می‌داشتند»[۲].

در آیهٔ بعد می‌فرماید: «و اگر آنها (یهود) ایمان می‌آوردند و پرهیزکاری پیشه می‌کردند، پاداشی که نزد خداوند بود، برای آنان بهتر بود، اگر آگاهی می‌داشتند»[۳].

---

۱. تفسیر نمونه / ج ۱ / ص ۳۷۳.
۲. ترجمه و توضیح آیه ۱۰۲ بقره با استفاده از تفاسیر / نمونه / مجمع البیان و المیزان.
۳. همان مأخذ.

قصه جعلی یهود برای سلیمان‌ﷺ و هاروت و ماروت

در تفسیر الدر المنثور، ابن جریر از ابن عباس روایت کرده که گفت: حضرت سلیمان هر وقت می‌خواست مستراح برود، و یا کار دیگری انجام دهد، انگشترش را به همسرش جراده می‌سپرده است، روزی شیطان به صورت سلیمان نزد جراده آمد، و گفت انگشترم را بده، او هم داد، همین که انگشتر را به دست خود کرد، تمامی شیطانهای انسی و جنی نزدش حاضر شدند.[۱]

از سوی دیگر سلیمان نزد همسرش آمد، گفت: انگشترم را بیاور، جراده گفت: تو سلیمان نیستی، و دروغ می‌گویی سلیمان فهمید که بلایی متوجه‌اش شده، در آن ایام شیطانها آزادانه به کار خود مشغول شدند، و کتابهایی از سحر و کفر نوشتند و آنها را در زیر تخت سلیمان دفن کردند، و سپس در موقع مناسب آن را درآورده بر مردم خواندند و چنین وانمود کردند: که این کتابها را سلیمان در زیر تخت خود دفن کرده و به خاطر همین کتابها که در زیر تخت خود داشته بر تمام مردم مسلط شده است، مردم از سلیمان بیزار شده و یا او را کافر خواندند، این شبهه همچنان در میان مردم شایع بود، تا آنکه خدایتعالی محمدﷺ را مبعوث کرد و آیهٔ: (**وَمٰا كَفَرَ سُلَيْمٰانُ وَلٰكِنَّ الشَّيٰاطِينَ كَفَرُوا**) نازل گردید.

قصه خُرافی دیگر دربارهٔ هاروت و ماروت

این قصه در روایات دیگری نیز آمده، قصه‌ایست طولانی و از جمله قصّه‌های وارده در لغزشهای انبیا است، و در ضمن آنها نقل می‌شود.

---

۱. عیون اخبار الرضا /ج ۱ / ۹۵.

و نیز در تفسیر الدر المنثور است که سعید بن جریر و خطیب، در تاریخش از نافع روایت کرده که گفت: من با پسر عمر مسافرتی رفتیم همینکه اواخر شب شد، به من گفت ای نافع، نگاه کن ببین ستارهٔ سرخ طلوع کرده؟ گفتم: نه. بار دیگر پرسید، تا آنکه گفتم: بله طلوع کرد، گفت: خوش قدم نباشد و نه یادش بخیر و نه جایش خالی، گفتم: سبحان الله ستاره‌ایست در تحت اطاعت خدا و گوش به فرمان او، چطور می‌گویی نه یادش بخیر و نه جایش خالی؟ گفت: من جز آنچه از رسول خدا ﷺ شنیده‌ام نگفتم. زیرا رسول خدا ﷺ فرمود: ملائکه به پروردگار متعال عرضه داشتند: چرا اینقدر در برابر خطایا و گناهان بنی‌آدم صبر می‌کنی؟ فرمود: من آنها را برای اینکه بیازمایم عافیت می‌دهم؛ عرضه داشتند: اگر ما به جای آنها بودیم هرگز تو را نافرمانی نمی‌کردیم. فرمود: پس دو نفر از میان خود انتخاب کنید، ملائکه در انتخاب دو نفر که از همه بهتر باشند، از هیچ کوششی فروگذار نکردند، و سرانجام هاروت و ماروت را انتخاب نمودند، این دو فرشته به زمین نازل شدند، و خداوند شبق را بر آنان مسلط کرد، من از پسر عمر پرسیدم: شبق چیست؟ گفت: شهوت، پس زنی بنام زهره نزد آن دو آمد و در دل آن دو فرشته جای بازکرد، ولی آن دو هر یک عشق خود را از رفیقش پنهان می‌داشت.

تا آنکه یکی به دیگری گفت: آیا این زن همانطور که در دل من جای گرفته در دل تو نیز جا بازکرده؟ گفت: آری، پس هر دو او را به سوی خود دعوت کردند، زن گفت: من حاضر نمی‌شوم مگر آنکه آن اسمی را که با آن به آسمان می‌روید و پائین می‌آیید به من بیاموزید، هاروت و ماروت حاضر نشدند، بار دیگر درخواست خود را تکرار کردند و او هم امتناع

خود را تکرار کرد، تا بالاخره آن دو تسلیم شدند و نام خدا را به وی آموختند، همین که زهره خواست با خواندن آن اسم پرواز کند، خداوند او را به صورت ستاره‌ای مسخ کرد و از آن دو ملک هم بالهایشان را برید. هاروت و ماروت از پروردگار خود درخواست توبه کردند، خدایتعالی آن دو را مخیر کرد بین اینکه به حال اول برگردند، و در عوض وقتی قیامت شد عذابشان کند، و بین اینکه در همین دنیا خدا عذابشان کند و روز قیامت به همان حال اول خود برگردند.

یکی از آن دو به دیگری گفت: عذاب دنیا بالاخره تمام شدنی است، بهتر آن است که عذاب دنیا را اختیار کنیم، او هم پذیرفت و خدایتعالی به ایشان وحی فرستاد که به سرزمین بابل بیایید، دو ملک روانه آن سرزمین شدند، در آنجا خداوند ایشان را خسف نموده، بین زمین و آسمان وارونه ساخت، که تا روز قیامت در عذاب خواهند بود.[۱]

قریب به این معنا در بعضی از کتب شیعه نیز از امام باقر علیه السلام (بدون ذکر همهٔ سند) روایت شده،[۲] سیوطی هم قریب به این معنا را دربارهٔ هاروت و ماروت و زهره در طی نزدیک بیست و اَندی حدیث آورده که ناقلان آن تصریح کرده‌اند: به اینکه سند بعضی از آنها صحیح است.[۳]

و در آخر سندهای آنها عده‌ای از صحابه از قبیل ابن‌عباس، ابن مسعود، علی بن ابیطالب، ابی درداء، عمر، عایشه و ابن عمر، قرار دارند، ولی با همهٔ این احوال، داستان نقل شده داستانی است خرافی، که به دروغ به ملائکهٔ بزرگوار خدا نسبت داده‌اند. ملائکه‌ای که خدایتعالی در قرآن تصریح کرده: به قداست، سیاحت و طهارت وجود

۱. تفسیر الدر المنثور / ج ۱ / ص ۹۷.
۲. عیاشی / ج ۱ / ص ۵۲.
۳. تفسیر الدر المنثور / ج ۱ / ص ۹۷ ـ ۱۰۰.

آنان از شرک و معصیت، پس چطور آنها را مرتکب معاصی بدانیم، آنهم غلیظ‌ترین شرک و زشت‌ترین معصیت‌ها، زیرا در بعضی از این روایات نسبت پرستش بت، قتل نفس، زنا، شرب خمر را بـه آن دو داده و بـه ستارهٔ زهره هم نسبت می‌دهند که زنی زناکار بوده، و مسخ شده که این خود سخن مسخره و خنده‌آوری است. چون زهره ستاره‌ایست آسمانی، که در آفرینش و طـلوعش پـاک است و خـدایـتعالی در آیـهٔ: **(اَلْجَوارِ الْکُنَّسِ)**[۱] به وجود او سوگند یاد کرده، عـلاوه بـر ایـنکه عـلم هـیئت جدید، هویت این ستاره را و اینکه از چند عنصر تشکیل شده و حتی مساحت و کیفیت آن و سایر شئون آن راکشف کرده است.

پس این قصه مانند قصه‌ای که در روایت سابق آمد، بـه طـوری کـه گفته‌اند مطابق خرافاتی است کـه یـهود بـرای هـاروت و مـاروت ذکـر کرده‌اند، و باز شبیه به خرافاتی است که یونانیان قدیم دربارهٔ ستارگانِ ثابت و سیار داشتند.

پس از اینجا برای هر دانش پژوه خِرَدبین روشن مـی‌شود، کـه ایـن احادیث مانند احادیث دیگری که در طعن انبیاء و لغزشهای آنان وارد شده از دسیسه‌های یهود خالی نیست، و کشف می‌کنیم که یهود تا چه پایه و با چه دقّتی خود را در میانه اصحاب حدیث از اوّل جا زده‌اند، تا توانسته‌اند با روایات آنان به هر جور که بخواهند بازی نـموده و خـلط و شبهه در آن بیندازند، البـته دیگـران نـیز یـهودیان را در ایـن خـیانتها کمک کردند.[۲]

بنابراین، نخستین آیهٔ مورد بحث، فصل دیگری از زشت کاری‌های

---

۱. سورهٔ تکویر / آیه ۱۶.

۲. ن.ک ترجمهٔ تفسیر المیزان /ج ۱ / صص ۳۶۰ و ۳۵۸.

یهود را معرفی می‌کند که پیامبر بزرگ خدا، سلیمان﷣ را به سحر و جادوگری متّهم ساختند و می‌گوید: «آنها از آنچه شیاطین در عصر حضرت سلیمان﷣ بر مردم می‌خواندند، پیروی می‌کردند»[1].

با بیان این مطلب، خداوند هم دامن سلیمان﷣ را از آلودگی به سحر، پاک می‌کند و هم اینکه سحر را یک عملی شیطانی و زشت معرفی می‌نماید.

کسی که به سحر اعتقاد دارد کافر است.

در ادامهٔ آیات مذکور، خداوند می‌فرماید: **(وَ مٰا کَفَرَ سُلَیْمٰانُ)** یعنی سلیمان هرگز کافر نشد، «به عبارت دیگر: خداوند در اینجا حکم اعتقاد به سحر را کفر می‌داند».

و همچنین در دنبالهٔ آیه، (خداوند با اشاره به تعلیم دادن سحر برای ابطال آن از طرف هاروت و ماروت و عدم پیروزی مردم به جهت استفاده صحیح نکردن از سِحر را، بیان می‌کند).

بنابراین، خداوند در این مقام هم، سحر را جایز نمی‌داند، مگر اینکه طریقی برای ابطال سِحر و رفع گرفتاری از مردم باشد و هم می‌فرماید: «آنها (یهود) از این آزمایش الهی پیروز بیرون نیامدند»، یعنی تعلیم سِحر برای ابطال آن، که امتحان الهی بود، در موضع خودش بکار نبستند و پیروز نشدند، البتّه توهّم نشود که مقصود از پیروز نشدن را، توسل جستن به سِحر بگیریم چون منظور از پیروز نشدن، یعنی در امتحان الهی سربلند و پیروز نگردیدند.

---

۱. تفسیر نمونه / ج ۱ / صص ۳۷۱ ۳۷۳.

واقعیت سحر از نظر قرآن

از بررسی حدود بیش از پنجاه مورد کلمهٔ «سحر» و مشتقّات آن در سوره‌های متعدد قرآن کریم دربارهٔ سرگذشت پیامبران الهی، موسی علیه السلام، عیسی علیه السلام و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، این نتیجه بدست می‌آید که سحر از نظر قرآن به دو بخش مهم تقسیم شده است:

۱ـ سحر غیر حقیقی. ۲ـ سحری که نمود حقیقی دارد.*

بخش اوّل: سحر غیر حقیقی

یعنی جایی که مقصود از آن فریفتن، تردستی، شعبده و چشم بندی است و حقیقتی ندارد در آیاتی است که چنین آمده است:

«فاذا حبالهم و عصیهم یخیل اللّه مِن سحر هم انّها تسعی»[۱].

ریسمانها و عصاهای جادوگران زمان حضرت موسی علیه السلام، بر اثر سحر حرکت می‌کردند و خیال می‌شد که واقعاً حرکت می‌کنند.

و در آیهٔ قرآنی دیگری آمده است:

«فلمّا القوا سحروا اعین الناس و استرهبوهم»[۲].

هنگامی که ریسمانها را انداختند (ساحران در مقابل حضرت موسی علیه السلام، چشم‌های مردم را سحر کردند و آنها را ارعاب نمودند.

---

* مقصود از سِحری که نمود حقیقی دارد اینست که: با توجّه به تعریفی که مؤلف از سِحر ارائه داده است و آن را با معجزه و کرامت نیز مقایسه نموده و محدودیتهای سِحر را نسبت به معجزه روشن کرده است. بنابراین مؤلّفِ این کتاب قائل است که سِحر هیچ حقیقتی ندارد، لیکن با این حال، عقیده دارد که نوعی هم از سِحر وجود دارد که نمود و آثار حقیقی و مطابق با واقع دارد. مانند دروغ گفتن که در عین حالی که غیرحقیقی است لیکن تأثیر حقیقی دارد.

۱. طه / آیهٔ ۶۶. ۲. اعراف / آیهٔ ۱۱۶.

از این آیات روشن می‌شود که سحر دارای حقیقتی نیست که بتواند در اشیاء تصّرفی نماید و اثری بگذارد، بلکه این تردستی و چشم بندی ساحران است که قضیّه را آنچنان جلوه می‌دهند.

داستان ساحران فرعون،[۱] نمونه‌ای از سحر غیر حقیقی

موسیٰ علیه‌السلام در ملاقات با فرعون، نخست با استدلال و منطق او را به سوی خدای یکتا دعوت کرد و به همهٔ حاضران نشان داد که دعوت او بر اساس استدلال محکم و منطق نیرومند است.[۲] ولی فرعون موسی علیه‌السلام را به زندان تهدید کرد و او را مجنون خواند.[۳]

اینجا بود که موسیٰ علیه‌السلام صحنهٔ مبارزهٔ با فرعون را عوض کرد و با تکیه بر قدرت الهی، از طریق معجزه وارد شد و به فرعون گفت: «حتّی اگر نشانهٔ آشکاری برای تأیید رسالتم برایت بیاورم نمی‌پذیری؟»

فرعون گفت: «اگر راست می‌گویی آن را بیاور»

در این هنگام موسی علیه‌السلام عصای خود را به زمین انداخت، ناگاه دیدند که آن عصا به صورت ماری بزرگ آشکار شد! سپس موسیٰ علیه‌السلام دستش را در گریبان خود فرو برد و بیرون آورد. همهٔ حاضران دیدند که دست او سفید و درخشنده گردید، به گونه‌ای که نور خیره کنندهٔ آن به سوی آسمان کشیده شد!

فرعون به اطرافیان گفت: «این (موسیٰ) ساحر آگاه و ماهری می‌باشد!! می‌خواهد با سحر خود شما را از سرزمینتان بیرون کند، شما چه‌نظر می‌دهید؟»

---

۱. اقتباس از قصص قرآن / تألیف محمد محمدی اشتهاردی / ص ۲۵۶.

۲. شعرا / ۲۸ ۲۳.

۳. همان / ۲۹ ۲۸.

اطرافیان گفتند: «موسی و برادرش (هارون) را مهلت بده و مأمورانی را در تمام شهرها بسیج کن تا به جستجوی ساحران بپردازد و هر ساحر آگاه و زبردستی را که یافتند نزد تو بیاورند.»

فرعون، همین کار را کرد و همهٔ ساحران، برای روز معینی گِرد آمدند.[۱]

از محمد بن منکدر نقل شده که گفته است: «از میان ساحران گِردآمده، تعداد هفت هزار و از میان آنها هفتصد نفر و از آنها هفتاد ساحر را که از همهٔ آنها استاد و ماهرتر بودند انتخاب نمودند.»[۲]

روز موعود فرا رسید دهها هزار نفر برای تماشا اجتماع کردند. فرعون و اطرافیان در جایگاه مخصوصی قرار گرفتند، در این هنگام ساحران با غرور مخصوصی به موسیٰ علیه‌السلام گفتند: «یا تو آغاز کن و عصا را بیفکن و یا ما آغاز می‌کنیم و وسایل خود را می‌افکنیم.»

موسی علیه‌السلام با خونسردی مخصوص پاسخ داد: «شما کار خود را آغاز کنید.»

ساحران طنابها، ریسمانها و عصاهای خود را به میدان افکندند و با چشم‌بندی مخصوص، سحرِ عظیمی را نشان دادند.

صحنه‌ای که ساحران بوجود آوردند، بسیار وسیع و هولناک بود[۳] و به قدری به پیروزی خود مغرور بودند که گفتند:

«بِعِزَّةِ فرعَوْنَ اِنّا لَنَحْنُ الْغالِبُونَ[۴]؛

---

۱. بحار / ج ۱۳ / ۱۴۸.
۲. همان / ج ۱۳ / ۱۴۸.
۳. اعراف / ۱۱۶ / «وَجٰاؤوا بِسِحرٍ عَظیمٍ.»
۴. شعرا / ۴۴.

به عزّت فرعون، قطعاً ما پیروز هستیم.»

وسایلی که ساحران به میدان افکندند به صورت مارهای بسیار بزرگ و گوناگونی درآمدند و بعضی سوار بر بعضی دیگر می‌شدند و خلاصه غوغا و محشری برپا شد.![۱] ساحران که هم تعدادشان بسیار بود و هم در فنّ چشم‌بندی، شعبده‌بازی و استفاده از خواصّ مرموز فیزیکی و شیمیایی آگاهی زیادی داشتند، با اَعمال عجیب خود توانستند همهٔ تماشاچیان را مجذوب و شیفتهٔ خود کرده و در آنها نفوذ کنند!.

غریو شادی از فرعونیان برخاست و از هر سو نعرهٔ مستانه سر دادند! در این غوغا و هیاهوی عجیب و گسترده، موسیٰ علیه السلام که تک و تنها همراه برادرش هارون بود، ترس خفیفی در دلش بوجود آمد.[۲] [امیرمؤمنان علیه السلام دربارهٔ ترس حضرت موسیٰ علیه السلام فرموده‌اند: «موسی به خاطر خودش احساس ترس نکرد، بلکه از آن می‌ترسید که جاهلان غلبه کنند و طاغوتهای گمراه، پیروز شوند.»[۳]] در این هنگام خداوند به موسیٰ علیه السلام وحی کرد: «نترس! قطعاً برتری و پیروزی با تو است.»

«وَأَلْقِ مٰا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مٰا صَنَعُوا[۴]؛

عصایی را که در دست راست داری بیفکن تا تمام آنچه را که ساحران ساخته‌اند ببلعد.»

موسی علیه السلام عصای خود را افکند. آن عصا به اژدهایی عظیم تبدیل شد و به جان مارها افتاد و تمام اژدها و مارهای مصنوعی ساحران را به طور کامل بلعید و حتّی یک عدد از آنها را به عنوان نمونه باقی نگذاشت!.

---

۱. بحار / ج ۱۳ / ۱۴۹.
۲. طه / ۶۷.
۳. نهج البلاغه / خطبهٔ ۶.
۴. طه / ۶۹.

تماشاچیان آنچنان هولناک و وحشت زده شده بودند که پا به فرار گذاشتند! جمعیّت بسیاری در زیر دست و پای فرارکنندگان ماندند و کشته شدند؛ فرعون به گونه‌ای مرعوب و منکوب شد که اختیار از او سلب شد و عقل از سرش پرید!.

بخش دوم: سحری که نمود حقیقی دارد

استفاده از سحر حقیقی برای جدایی زن و شوهر و آنچه مضر به حال انسانهاست.

از بعضی آیات قرآن استفاده می‌شود که قسمتی از انواع سحر به راستی، اثر می‌گذارند و دارای حقیقتی هستند، مانند: آیه ۱۰۲ و ۱۰۳ سوره بقره که مربوط به هاروت و ماروت می‌باشد و خداوند در قسمتی از آیه می‌فرماید: «فیتعلمون منها ما یفرقون به بین المرء و زوجه»[۱].

ترجمه: آنها سحرهایی را فرا می‌گرفتند (از هاروت و ماروت) که میان مرد و همسرش جدایی می‌افکندند.

و در همین آیه در قسمتی دیگر، می‌فرماید: «آنها چیزهایی را فرا می‌گرفتند که مضر به حالشان بود و نافع نبود؛ بنابراین بخشی از انواع سحر با اینکه مانند معجزه نیست و حقیقتی برای آن نمی‌شود تصوّرکرد امّا تأثیر می‌گذارد و حقیقتی را بدنبال دارد مانند دروغ، زیرا با آنکه دروغگو سخنی غیرحقیقی را بر زبان جاری می‌کند، امّا همین دروغ در سخن‌چینی و خبرکشی بین دو شخص به صورت واقعی و حقیقی تأثیر می‌گذارد و ایجاد اختلاف می‌کند، البته نه در همهٔ افراد.

---

۱. قرآن کریم / سوره بقره / آیه ۱۰۲.

و نیز همچنین است تأثیر شعر، زیرا با اینکه توصیفات و صور خیالی که در شعر بکار می‌رود مطابق با واقع و حقیقت نیست، امّا آنچنان بر مخاطب خویش تأثیر می‌گذارد که او را به دنیایی دیگر و حالتی خاص می‌بَرَد.

بنابراین نمی‌شود گفت: چون اشعار توصیفی غلو کرده است و تشبیهات و توصیفات آن دروغ است. پس تأثیر و نمود حقیقی هم نمی‌تواند داشته باشد. یا نمی‌شود قائل شد که چون سخن دروغ بی‌اساس است، پس اگر خبر دروغی برای شخصی ببریم، هیچ تأثیری بر او نخواهد کرد. و چه بساکه با یک سخن دروغ و غیرحقیقی جان شخص هم در معرض خطر قرار گیرد. مؤلف امید دارد که با این توضیحات برای خوانندهٔ گرامی مطلب روشن شود. ان شاء ا...

«فصل دوم»

حکم سحر از دیدگاه روایات

روایتی از اخبار مستفیضه*، بر حرمت سحر، در نهج البلاغهٔ مولا علی علیه السلام آمده که شیخ انصاری رحمه الله هم در کتاب مکاسب، در بحث نجوم آن را آورده است. آن روایت اینست، که امام علی علیه السلام می فرمایند:[1]

«اَلْمُنَجِّمُ كَالْكَاهِنِ وَالْكَاهِنُ كَالسَّاحِرِ وَالسَّاحِرُ كَالْكَافِرِ وَالْكَافِرُ فِي النَّار»[2].

حضرت علی علیه السلام ساحر را مثل کافر می‌داند

منجم مثل کاهن است و کاهن مثل ساحر می‌باشد و ساحر مثل کافر است و کافر هم جایش در آتش دوزخ است.

در این روایت، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام علی ساحر را کافر دانسته‌اند و حکم به کفر وی نموده‌اند.

---

* مستفیضه یا مستفیض در اصطلاح علم الحدیث خبری است که روات آن در هر طبقه بیش از دو تن و به قولی زیادتر از سه نفر باشند ولی به حد تواتر نرسیده باشد که آن را مشهور نیز نامند. (علم الحدیث و درایة الحدیث، تألیف کاظم مدیر شانه‌چی، ص ۵۰)

۱. این روایت از حیث سند، به علت اینکه شیخ صدوق آن را مستقیماً به معصوم علیه السلام نسبت داده است، معتبر است و می‌شود به آن تمسک کرد.

۲. نهج البلاغه (فیض الاسلام) خطبه ۷۸ و بحار الانوار / ج ۷۹ / باب ۶۹ / ص ۲۱۱ / روایت ۷.

منجّمی که حضرت علی علیه السلام را از جنگ با خوارج نهی کرد و پاسخ حضرت به وی[۱]

حضرت علی علیه السلام چون آهنگِ جنگ با خوارج کرد، یکی از اصحاب به ایشان گفت: «ای امیرمؤمنان، من از راهِ علمِ ستارگان می‌گویم که اگر در این هنگام به راه افتی، ترسم به مراد خویش نرسی»، امام علیه السلام فرمودند: «تو می‌پنداری که می‌توانی ساعتی را نشان دهی که هر که در آن هنگام به سفر رود، بدی به وی نرسد؟ و از ساعتی می‌ترسانی که اگر در آن ساعت، راه سفر در پیش گیرد، زیان وی را در بَر خواهد گرفت؟ هر که تو را در این سخن راستگو پندارد، قرآن[۲] را دروغ انگارد و در رسیدن به مطلوب و دور کردن آنچه ناخوش است و نامحجوب، خود را از خدا بی‌نیاز شمارد. تو از آن کسی که سخنت را به کار بندد، انتظار داری که تو را سپاس دارد و پروردگارش را به حساب نیارد، چرا که به گمانِ خویش، ساعتی را به او نشان داده‌ای که در آن ساعت به وی سودی رسیده و از زیانی رهیده است.

[سپس حضرت رو به مردم کردند و فرمودند:]

«ای مردم! از علم نجوم بپرهیزید، مگر به آن اندازه که به وسیلهٔ آن راهِ دریا و بیابان را بیابید،[۳] زیرا که این دانش شما را به غیب‌گویی می‌کشاند و غیب را جز خدا نمی‌داند، منجّم چون غیب گوست و غیب‌گو چون

---

۱. همان / ترجمه جعفر شهیدی / خطبه ۷۹ / ص ۵۸.

۲. نمل / ۶۵ / (قُلْ لایَعْلَمُ مَنْ فی السَّمٰواتِ وَالأَرْضِ الْغَیْبَ اِلاّ الله) آن کسی که در آسمانها و زمین است از غیب خبر ندارد به جز خداوند تبارک و تعالی.

۳. در حقیقت این سخن علی علیه السلام همان قول خداوند است در سورهٔ انعام / ۹۷ / (وَهُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ النُّجومَ لِتَهْتَدُوا بِها فی ظُلُماتِ البَرِّ والْبَحْرِ / قَد فَصَّلْنَا الآیاتِ لقوم یَعلَمُونَ) اوست خداوندی که ستاره‌ها را برای شما قرار داد تا تاریکیهای بیابان و دریا را به وسیلهٔ آنها بیابید و ما برای مردم دانا نشانه‌های قدرت خود را بیان کردیم.

جادوگر و جادوگر مانند کافر است و کافر جایش در آتش است؛ پس با نامِ خدا به راه بیفتید».

یکی دیگر از اخبار مستفیضه: روایت اسحاق بن عمّار، از قول امام صادق علیه السلام می‌باشد که ایشان از حضرت علی علیه السلام نقل فرموده‌اند:

«مَنْ تَعَلَّمَ شَيْئاً مِنَ السِّحرِ قَليلاً أوْ كَثيراً، فَقَدْ كَفَرَ وَكانَ آخِرُ عَهْدِهِ بِرَبِّهِ إلاّ أنْ يَتوُبْ».[1]

اگر کسی از سحر، چیزی یاد بگیرد، کم یا زیاد، با یادگرفتن سحر کافر می‌شود و اسلام و تعهّد او به خداوند منقطع می‌شود، مگر اینکه توبه کند.[2]

معنی کفر در اینجا کفر عملی است، نه اعتقادی به عبارت دیگر: اعتقاد به خدا دارد، امّا در عمل با خداوند مخالف است و مثل کافر به حساب می‌آید و معنی «آخر عهده بربّه» اینست که مسئولیت ایمان واطاعت خداوند، از وی منقطع می‌شود.

حکم ساحر از نظر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

روایت دیگر، روایت سکونی از امام صادق علیه السلام است که از قول رسول

---

۱. وسایل الشیعه / باب ۲۵ از ابواب مکتسب به / ج ۱۸ / ص ۵۷۷ / حدیث ۸ و تهذیب / ج ۱۰ / ص ۱۴۷ / و مسالک الافهام / ج ۲ / ص ۳۴۸.

۲. سند این روایت در وسایل الشّیعه اینطور بیان شده است: عبداللّه بن جعفر فی (قرب الاسناد) عن السندی بن محمد، عن ابی البختری، عن جعفر بن محمد، عن ابیه ان علیاً علیه السلام قال: من تعلّم شیئاً... چون وهب بن وهب مکنی به «ابی البختری» که آدم کذابی است و در سند این روایت هم می‌باشد، گفته می‌شود این روایت ضعیف است و با سند فوق قابل استدلال نیست. (رجال نجاشی / ص ۳۰۳ و جامع الرواة / ج ۲ / ص ۳۰۲). اما حدیث فوق با مختصر تفاوتی در تهذیب با این سند، نیز نقل شده است: محمدبن الحسن الصفار عن الحسن بن موسی الخشاب عن غیاث بن کلوب بن فیهس البجلی عن اسحاق بن عمّار عن جعفر عن ابیه علیه السلام ان علیاً علیه السلام کان یقول: من تعلّم شیئاً... با این سند دوم روایت موثقه است و می‌شود به آن استدلال نمود.

اللهﷺ نقل شده که پیامبر اسلامﷺ فرموده‌اند:

«ساحِرُ الْمُسْلِمِین یُقْتَلْ وَساحِرُ الْکُفّار لایُقتَل» [۱].

اگر کسی از مسلمانان، سحر کند و ساحر شود، این ساحر مسلمان کشته می‌شود ـ حکم او قتل است ـ و اگر از کفار کسی سحر کند کشته نمی‌شود، بعد از رسول خداﷺ پرسیده شد: **«یا رسول اللهﷺ لِمَ لایقتل ساحر الکفّار؟»** ای رسولخدا ﷺ چرا ساحر کفّار کشته نمی‌شود؟ و ساحر مسلمان کشته می‌شود. پیامبر فرمودند:

«لأَنَّ الشِرک اعظم من السحر» [۲].

زیرا شرک گناهش بیشتر از سِحر است؛ پیامبرﷺ دلیل آورده‌اند که ساحر کفّار به جهت سحر، کشته نمی‌شود، چون شرک گاهش از سحر

---

۱. کافی / ج ۷ / ص ۲۷ / روایت ۱ و وسایل الشیعه / ج ۱۷ / باب ۲۵ / ص ۱۴۶.

۲. سند این روایت از: محمد بن علی بن الحسین باسناده عن السکونی عن جعفر بن محمد عن ابیه علیهما سلام قال: قال رسول اللّه ﷺ ساحر المسلمین یقتل و... می‌باشد. نسبت به ۳ نفر که در سند این حدیث هستند تردید است:

اول ـ ابراهیم که در سند صدوق به «سکونی» معروف است و دربارهٔ او جرح و تعدیلی در کُتُب رجال نداریم، لکن نوع فقها به روایاتش عمل می‌کنند.

دوم ـ حسین بن یزید نوفلی که او نیز در سند صدوق به «سکونی» معروف است و دربارهٔ او نیز جرح و تعدیلی به طور کلی در کتب رجال نیست و در رجال نجاشی آمده است: «قال قوم من القُمیین انّه غلافی آخِرِ عمرهِ واللهُ اَعْلَمَ وما رأینالّه روایة تدل علی هذا».

سوم ـ خود اسماعیل بن مسلم سکونی که علامه در خلاصه گفته است: «کان عامیا» و بعضی دیگر از علما نیز به عامی بودنش تصریح کرده‌اند. (معجم رجال الحدیث / ج ۳ / ص ۱۰۶) ولی در مستدرک الوسایل / ج ۳ / ص ۵۷۵ / از فخر المحققین نقل می‌کند که گفته است: «احتّج الشیخ بماروا‌ه عن السکونی فی الموثق عن الصادق (ع) قال: «السحت ثمن المیته الخ...» و بعد خود مرحوم محدث نوری می‌گوید: «سند این حدیث چنین است؛ علی بن ابراهیم عن ابیه، عن النوفلی، عن السکونی؛ بنابراین کلام شیخ‌ﷺ توثیق سکونی و نوفلی و ابراهیم بن‌هاشم خواهد بود.

● بنابراین نتیجه نهایی اینکه به حدیث مذکور می‌شود عمل کرد زیرا از جهت سند موثّق است.

اعظم است، دلیل بر کشته نشدن ساحر کفّار اینست که:

اولاً ـ سحر مخالفت خداوند تبارک و تعالی است، لکن با عمل ارکان می‌باشد، اما شرک مخالفت با خداوند از حیث قلب (دل) و عقیده می‌باشد.

ثانیاً ـ وجه کشته نشدن کافر اینست که: عمل سحر در کافر موجب کفر ساحر نخواهد شد، چون شرک گناهش از سحر است، یعنی اگر سحر هم در اعمال کافر نباشد، بهر حال کافر مشرک است، پس عمل سحر تأثیری در کفر این کافر ساحر ندارد، بنابراین سحر برایش کفرآور نیست و وقتی که سحر سبب کفر نشود به جهت سحر کشته نمی‌شود. اگر خواستند او را بکشند، برای شرک او، وی را می‌کشند، نه برای سحرش، زیرا سحر در او سبب کفرش نشده است؛ اما به خلاف مسلمان که اگر عمل سحر را مرتکب شود، چون سحرش کفر می‌آورد، پس حکمش قتل است، البته با حکم حاکم شرعِ نظام اسلامی و با دستور وی چنین حکمی قابل اجرا می‌باشد. نتیجهٔ روایات نیز این است که سحر عملی حرام است و کسی که عملِ سحر را فرا گیرد تا از طریق آن کار مردم را ببندد و به اصطلاح خودش، در جامعه غیب‌گویی کند و مردم را به جان هم بیندازد، عمل وی مطابق کُفر است و جایش در آتش خواهد بود.

حکم سحر در فتاوای فقها و مباحث فقهی آن

در این قسمت، حکم سحر را در فتاوای فقهای شیعه بررسی می‌کنیم تا پیرامون مسألهٔ سحر، نظرات و آرای فقها و مجتهدین را از دیر زمان تا

عصر حاضر با دقّت بیشتری مورد بحث قرار دهیم.

در حرام بودن سحر احدی از علما مخالفت نکرده، بلکه به اتفاق آرا سحر را فی الجمله حرام می‌دانند. [(فی الجمله حرام است) یعنی به نحو موجبه جزئیه (سحر) حرام است، نه به نحو موجبهٔ کلّیه (که همه اقسام سحر را شامل شود.) به عبارت دیگر: بعضی از اقسام سحر حرام‌اند نه همهٔ اقسام آن.]

نه تنها بلا خلاف است، بلکه از ضروریات دین است که سحر حرام است؛ وجه حرمت آن، ذکر خواهد شد، ان شاءاللّه.

اما حکم چهار قسمی که، مرحوم فخرالمحققین در ایضاح فرموده: که عبارتند از: «سحر، دعوت الکواکب، طلسمات و عزایم» اینست که هر چهار قسم، حرام است و کسی که اینها را حلال بداند کافر است[1].

دلیل بر حرمت این چهار قسم اینست که: علاوه بر آن دلیلی که مرحوم مجلسی در بحار الانوار، به آن شهادت داده است به سبب اینکه ـ هر چهار قسمی که در ایضاح فخر المحققین آمده سحر است ـ پس وقتی که عنوان سحر صادق باشد، کافی است در اینکه اطلاقات سحر نیز در حرمت سحر، شامل هر چهار قسم بشود.

نظر فخر المحققین و شهید دربارهٔ سحر

خود مرحوم فخر المحققین و مرحوم شهید، در کتاب دروس، ادّعا کرده‌اند که حرمت سحر از ضروریات دین است، لذا بیان شد که مرحوم

---

۱. ایضاح الفوائد (فخر المحققین) / ج ۱ / ص ۴۰۵.

فخر المحققین فرموده: «و مستحله کافر»،[۱] یعنی کسی که سحر را حلال بداند کافر است؛ این قید ضروری بودن حرمت سحر از جانب دین، کافی است در اثبات حرمت کُلّ چهار قسمی که فخر المحققین ﷺ ذکر نموده است.

امّا نظر شیخ مرتضی انصاری ﷺ در مکاسب دربارهٔ سخن المحققین و شهید اینست که وی در مبحث سحر، در این باره می‌فرماید: «ما اگر چه برای اجماع منقول خیلی اعتبار قائل نیستیم، ولی ایندو شخص، یعنی (فخر المحققین و شهید) که ادّعای ضرورت دین کرده‌اند و گفته‌اند که به ضرورت دین سحر حرام است. این ادّعای ضرورت، اثبات می‌کند حرمت سحر را، در هر زمانی که در بین همهٔ مسلمین مُجمعٌ علیه بوده است.

نظر مرحوم ایروانی ﷺ دربارهٔ طلسمات، استخدام جنّ و عزایم

حاج میرزا علی ایروانی ﷺ درکتاب خویش «حاشیه بر مکاسب شیخ انصاری» از قول شارح نخبه نقل می‌کند که راجع به طلسمات فرموده:[۲] «اگر طلسم مشتمل بر اضرار باشد که در صحّت عقل یا قلب یا بدن کسی ضرری وارد کند، یا برای مسلمین تمویه باشد ـ شاید مرادش، تمویهِ[۳] حرام است ـ یعنی یک چیزی که واقعیت ندارد آن را قلب به واقع کند تا مسلمین را بترساند،[۴] حرام است»؛ نه تمویه حلال که مثلاً: در یک درخت سیب که خالی از سیب است، ساحر در آن سیب نشان می‌دهد؛

---

۱. همان ماخذ.
۲. حاشیه بر مکاسب مرحوم ایروانی ﷺ.
۳. خلاف واقع / چیزی که اساس و بنیادی ندارد.
۴. مقصود اینست که آن را برخلاف واقع نمایان کند تا دیگران بترسند.

یا طلسم، اگر مشتمل بر استهانت (توهین) یک چیزی از حُرُمات الله (که حریم خداوند است) باشد، حرام است، مثل: طلسم‌های قرآن، که بعضی از ساحران، همهٔ قرآن یا بعضی از قرآن را ـ العیاذ باللّه ـ به نجس، آلوده می‌کنند، تا شِّریر جّن و کَفَرَهْ جّن به اطاعت او در آیند و به او خبر بدهند از بعضی غایبات و آن ساحر هم از او استفاده کند، یا حَلْف (قَسَم) به خدا و انبیا و عزایم و مثل این موارد که ضرری را ایجاد می‌کنند، مطرح است.[۱]

این نوع طلسم مسلّماً حرام است، چه قایل بشویم که داخل در سحر است یا خیر، چون مستلزم یک حرام مسلّمی است، مانند: اضرار به مسلمین، تمویه یا استهانت به یکی از حرمات اللّه، پس حرام است مطلقاً.

طلسم‌های مجاز

اما طلسم‌هایی که برای اغراض دیگری که غیر مضر و نافع هستند صورت گرفته‌اند، مانند: مسافری که مدتّها خبری از او نیست و با طلسم او را حاضر می‌کنند و یا اینکه برای خانه‌ای یک نوع طلسمی درست می‌کنند که در مقابل زلزله، سیل و طوفان، مصون بماند یا طلسمی که‌قلعهٔ مسلمین فتح شود؛ مقتضای اصل، جایز بودن این موارد طلسم می‌باشد.

چه بسا جواز اینگونه طلسمات را به حضرت علی علیه السلام هم نسبت داده‌اند که به نام «جُنَّةُ الاسماء» معروف است، که مرکّب است از مقداری اسم اعظم خداوند تبارک و تعالی و استفاده از آن هم جایز

---

۱. مسالک الافهام / ج ۱ / ص ۱۶۶ / مبحث سحر.

است؛ ولی شارح نخبه، بـه دروس شـهید اشکـال کـرده و گـفته است: «مرحوم شهید در کتاب دروس، عمل طلسمات و حرمت طلسم را بـه سحر الحاق کرده و گفته است»: طلسمات مطلقاً (نافع و مُضّر) ملحق به سحر است و سحر هم حرام است؛[۱] لیکن با توجه به این مطالب، باز هم حرام بودن آن معلوم نیست.

مرحوم شیخ مرتضی انصاری «ره» در مکاسب، در ردّ شارح نخبه گفته است: «وَوَجْهُهُ غَیْرُ واقع»،[۲] یعنی دلیل حرمت این نوع طلسم که شهید در دروس حکم به حرمت آن کرده، وجه و دلیل آن روشن نیست.

نظر شیخ مرتضی انصاری‌ﷺ دربارهٔ اقسام سحر که فخرالمحققین بیان کرده است.

نظر شیخ درباره چهار قسمی که فخر المحققین در ایضاح آورده است اینست که:

«ولا وجه اوضح من دعوی الضرورة من فخر المحققین و الشهیدﷺ[۳]»

یعنی دلیلی واضح‌تر از این نمی‌شود که مرحوم فخر المحققین در ایضاح ادّعا کرده است و گفته: این چهار قسم از اقسـام سـحر، بـالضرورة مـن الّدین، حرام است، مطلقاً (چه نافع و چه مضرّ باشد)».

در نظر مرحوم شیخ در مکاسب، حرمت هر چهار قسم مذکور، ثابت است مطلقاً، اعّم از اینکه نافع باشد یا مضرّ؛ اما غیر از این چهار تا، مثل علم الخواص که در عبارت بحار الانوار هم آمده با بقیه اقسام هشتگانهٔ سحر ـ که ذکر شد ـ حکم این اقسام در فتاوای فقها چیست؟ حرام است

۱. دروس الشرعیّه / مبحث سحر.
۲. مکاسب (شیخ انصاری) / ص ۳۳.
۳. همان.

یا خیر؟، نیاز به بررسی و بحث دارد که برای روشن شدن حکم این اقسام، بعد از جمع‌بندی نظر فقها به این مطلب می‌پردازیم.

جمع‌بندی نظر فقها دربارهٔ سحر

نتیجه مباحث: اینکه ثابت شد (سحر) مطلق آن حرام است، چه قید (اضرار) همراه با آن باشد یا نباشد، اما در بین علما کسانی هم هستند که در بعضی از صورتهای آن که نافع هست، مخالف حرمتش می‌باشند، یعنی از این بزرگان بعضی، قایل به حرمت سحر بطور مطلق نیستند، پس در جمیع اعصار، مسأله اجماعی نبوده است، و «صاحب شارح نخبه» از جملهٔ آن مخالفین است.

حکم بقیهٔ اقسام سحر

اگر بقیهٔ اقسام سحر، مضر به نفس محترمه باشد، یعنی نفسی که شرعاً احترام دارد و مسلمان است یا اگر ذمّی است، به شرایط ذّمه عمل می‌نماید، در این صورت نفس و جانش در بلاد مسلمین احترام دارد، بلااشکال این نوع از سحر هم حرام است و بقیّهٔ اقسام سحر که مرحوم فخر المحققین[۱] آن‌ها را ذکر نکرده، امّا علامه مجلسی ﷺ در بحار الانوار، آنها را بیان کرده است[۲] نیز حرام خواهد بود.

آیا حرام بودن سحر، به مقدار تأثیر آن بستگی دارد؟

در پاسخ باید گفت: خیر زیرا آنچه از فتاوای فقها استفاده می‌شود

---

۱. ایضاح الفوائد / ج ۱ / ص ۴۰۵.

۲. به تفصیل شرح آن را در انواع سحر گذشت.

اینست که اگر سحر ضرر داشته باشد، اگر چه به مقدار کم نیز باشد حرام است و در ضرر هم لازم نیست که حتماً به صورت جنون باشد یا فلج کردن یا نابینا کردن چشمها یا از بین بردن عقل کسی، بلکه همین مقدار در ضرر سحر کافی است که، سحر شده را، از جریان به مقتضای ارادهٔ طبیعی خودش باز دارد، مثل اینکه بواسطهٔ سحر نسبت به چیزی علاقهٔ شخص را به حّد افراط برساند، که مسحور نتواند طبق جریان عادی زندگی خویش حرکت کند، حتّی اگر نسبت به خانواده‌اش باشد باز هم حرام است.

آیا زن می‌تواند، شوهر بدرفتارش را سحر کند؟

مرحوم صدوق‌ﷺ در مورد سحر و حرمت آن روایتی از رسول گرامی اسلامﷺ نقل کرده (راوی آن سکونی می‌باشد) که وی از جعفر و از پدرش و آبائش و آنها از پیامبرﷺ روایت کرده‌اند که پیامبر در پاسخ زنی که از پیامبر سؤال کرد: «**ان لی زوجاً و به غلظة علیه و انی صنعت شیئاً لاعطفه علّی**»[1] یعنی من شوهری دارم که با من بدرفتاری می‌کند، من با سحر نظرش را به سوی خودم معطوف نموده‌ام، آیا عمل من ناپسند است، یا خیر؟ ـ پیامبرﷺ فرمودند:

«اف لک، کدّرت البحار و کّدرت الطین و لعنتک الملائکه الاخیار و ملائکة السماوات و الارض»[2]

اف برتو! دریاها را مگدّر کردی و زمین را مگدّر کردی، اخیار زمین و آسمان به تو لعنت می‌کنند!

---

۱. من لایحضره الفقیه / ج ۳ ص ۲۸۲ باب ۱۳۴ / و با اندکی تفاوت در کافی / ج ۲ / ص ۶۰ و تهذیب / ج ۶ / ص ۳۰۸.
۲. همان مأخذ.

زن که این حرف را شنید، از آن پس برای استغفار از این گناه کبیره، تمام روزها را روزه گرفت و تمام شب‌ها را عبادت می‌کرد و توبه کرد و لباسهای مویی پوشید و سرش را هم تراشیده بود؛ این خبر به پیامبر ﷺ رسید، پیامبر ﷺ فرمودند:

«ان ذلک لایقبل فیها»[۱]

از او قبول نمی‌شود.

علت اینکه گناهش آمرزیده نمی‌شود این است که این، حقّ النـاس است و باید شوهرش را راضی کند! مرحوم صدوق رحمه‌الله هم از این روایت، استفادهٔ سحر کرده است یعنی سلب اراده از شخص دیگری حرام است و اسبابی که این کار را انجام دهد سِحر است.

سحر اگر مضّر نباشد: (چه حکمی دارد؟)

در این صورت دو وجه برای آن متصّور است:

وجه اول: اینکه قصدش فقط اینست که بوسیلهٔ سحر، دفع ضرر سحر از دیگری بنماید.

وجه دوم: اینکه بوسیلهٔ سحر ـ غیر از دفع ضرر سحر ـ یک ضرر دنیوی یا اخروی دیگری را که بوسیله عواملی غیر از سحر، برای شخصی بوجود آمده دفع نماید.

ظاهر اینست که، این اقسام سحر جایز است، لکن شک داریم که به این اقسام مذکور، سحر اطلاق می‌شود یا خیر؟

یکی از آن مواردی که منشاء شک است، اینست که، در صفحات

---

۱. همان مأخذ.

گذشته بیان شد که بعضی از علما مثل علامّه در قواعد، در تحقّق موضوع سحر و در تحقق عنوان سحر، «اضرار» را قید کرده بودند. پس به همین جهت، شک داریم که این سحر است یا خیر؟ چون در این دو قِسم ضرری وجود ندارد، بلکه این درجه ضرر را برطرف می‌کند.

آیا می‌توان به وسیلهٔ سحر دفع ضرر نمود؟

اصالة الجواز جاری می‌شود، این امر بخاطر اصل و اولویت آن دلیلی است که بعداً خواهد آمد و در روایت احتجاج طبرسی‌ﷺ هم گذشت (دَفْعُ ضَرَرٍ بِمٰا عُلِمَ کَونَهُ سِحراً)[1] یعنی انسان، ضرری را دفع کند، با چیزی که یقین دارد آن چیز سحر است، بنابراین اگر ضرر را با سحر دفع کند که نزدیکترین قول‌های سحر به صواب و حقیقت هم این قسم سحر است، چون که به حقیقت نزدیک می‌باشد و دفع می‌کند ضرری را با سحر حقیقی، پس اینگونه سحر بطریق اَولیٰ جایز خواهد بود.

و اگر سند روایت احتجاج طبرسی را قبول کنیم ـ که مسلماً قبول نخواهیم کرد ـ یا به شهادت علمایی مانند: فاضل مقداد و محّدث مجلسی، عمل کنیم که شهادت داده‌اند، همه اقسام مذکور، سحر می‌باشند و داخل در عنوان سحر هستند، پس مسلّم است که ادّلهٔ حرمت سحر، شامل همه آن‌ها می‌شود؛ ولی ظاهر قضیه اینست که شهادت مرحوم مقداد و محدث مجلسی‌ﷺ مستند به اجتهاد خودشان می‌باشد و شهادتی که مستند به حدس و رأی باشد، معتبر نیست و شهادت شان با شهادت فخر المحققین معارض می‌باشد.

---

۱. احتجاج طبرسی / ج ۲ / ص ۸۱

علاوه بر اینها، شیخ انصاری در مکاسب، به نقل از شهید ثانی در مسالک، مطلبی را عنوان کرده که شهید ثانی فرموده: «سحر، مختّص عملی یا کلامی است که (یتکلّم به) باشد، یا نوشتنی با رُقْیَه[۱] یا دُخْنَه باشد یا امثال اینها».[۲]

آیا اضرار و تاثیر، در سحر معتبر است؟

وقتی سحر بر این موارد ذکر شده صادق است که احداث ضرر در بدن مسحور بنماید، گویی احداث ضرر در بدن مسحور، شرط تحقّق موضوع و عنوان سحر می‌باشد و اگر مضر نباشد، موضوعاً سحر نیست، نه اینکه حکماً از دایرهٔ سحر خارج باشد؛ لذا ناچار شدیم در تسخیر ارواحِ این موارد، گفتیم که: «در سحر اضرار معتبر است» یعنی کسی که جّن یا ملکی را تسخیر می‌کند، خود همان جّن یا ملک مجبور شدهٔ به اطاعت و همان عنوان ضرر، در تحقق‌اش کافی است و طبق شهادت مرحوم شهید ثانی در مسالک، در تحقق عنوان سحر (اضرار) معتبر است؛[۳] بلکه بالاتر از این، قول علامه در قواعد[۴] است و نیز امام خمینی‌ؒ هم در تحریر الوسیله[۵] این مطلب را آورده است که سحر مختص به موردی است که مؤثر در بدن مسحور باشد؛ این عبارتها می‌رساند که لفظ سحر یک عمومیتی ندارد که شامل همهٔ آنچه ذکر گردید بشود، مثلاًکسی که با علم الحِیَل کاری بکند که یک چوب یا آهن،

---

۱. رُقیه همان اعمال مربوط به کواکب و ارتباط با آنها توسط ساحر است.
۲. مکاسب شیخ انصاری / ص ۳۲ / مبحث سحر و مسالک الافهام /ج ۱ / ص ۱۶۶.
۳. مسالک الافهام /ج ۱ / ص ۱۶۶.
۴. قواعد الاحکام /ج ۱ / ص ۱۲۱.
۵. تحریر الوسیله /ج ۱ / ص ۴۹۸ / مساله ۱۶.

رقص کند! اینجا طبق گفتهٔ علّامه و شهید ثانی (رحمهما) و دیگران که شهادت داده‌اند، این قضیه از اقسام سحر نیست.

پس بنابراین ما دلیلی بر حرمت اینها نداریم، مگر اینکه عنوان شعبده و لهو؛ صادق باشد و حال آنکه اینها یک عناوین دیگری هستند.

آیا عنوان سحر حرام، شامل تمام موارد شناخته شدهٔ سحر می‌شود؟

برای پاسخ این سؤال، نیاز به طرح مقدمه‌ای کوتاه می‌باشد به این صورت که: یکی از مسائلی که در بحث قضاوت مطرح است، اینست که اگر در شهادت دو دسته باشند که یک عّده از شاهدها شهادت بدهند به اثبات و دو نفر عادل شهادت بدهند به نفی، شهادت کسانی که می‌خواهند چیزی را اثبات کنند بر شهادت کسانی که آن را رَد می‌کنند مقدم است.

مانند اینکه دو نفر شهادت بدهند که زید خمر نوشیده است و دو نفر دیگر شهادت بدهند که زید خمر ننوشیده است، در چنین جایی شهادت نفی مؤخرّ و شهادت اثبات مقدم بر آن می‌باشد.[۱]

ولی در مسأله سحر که مرحوم علامه مجلسی و فاضل مقداد[۲] شهادت بر اثبات همهٔ اقسام و شمول سحر بودن می‌دهند، و در مقابل شهید ثانی در مسالک[۳] و علامه[۴] در قواعد یا فخر المحققین[۵] در ایضاح شهادت می‌دهند که علم الخواص و علم الحیل، سحر نیست؛

---

۱. شرح لمعه / مآخذ ذکر شده.
۲. بحارالانوار / مآخذ ذکر شده.
۳. مسالک الافهام / مآخذ ذکر شده.
۴. قواعد الاحکام / مآخذ ذکر شده.
۵. ایضاح / مآخذ ذکر شده.

پس چرا در اینجا شهادت اثبات مقدم بر شهادت نفی نیست؟ باید در اینجا هم، شهادت اثبات بر شهادت نفی مقدم باشد.

شیخ انصاری‌ؒ در مکاسب می‌فرماید: آن قانون کلّی که شهادت اثبات مقدم بر شهادت نفی می‌باشد، در اینجا جاری نیست. چون در این مسأله، شهادت اثبات بر شهادت نفی، ترجیح ندارد، پس مقدم بر شهادت نفی نیست.

دلیل شیخ انصاری‌ؒ بر اینکه شهادت اثبات مقدم بر شهادت نفی نیست، اینست که شهادت، یعنی (شهادت اثبات) مستند به علم است ولی شهادت نفی، مستند به عدم علم، لذا با این پیش فرض، شهادت اثبات مقدم بر شهادت نفی است؛ ولی در این مسأله قضیه اینطور نیست، زیرا آن کسانی که شهادت می‌دهند که (این اقسام داخل در سحر است)، مثل فاضل مقداد و علامهٔ مجلسی و آنها که شهادت می‌دهند که این اقسام داخل در سحر نیست، مانند: فخر المحققین و شهید ثانی و علامه، شهادت هر دو گروه مستند به علم‌شان می‌باشد.[۱]

توضیح اینکه: آنها که می‌گویند: «از اقسام سحر است» شهادت‌شان را مستند به استعمال می‌کنند و می‌گویند: «لفظ و کلمهٔ سحر در علم الحیل هم استعمال شده است». شهادتِ نافین هم مستند به علم است چون می‌گویند: «ما علم داریم به اینکه لفظ سحر، اگر در بقیهٔ اقسام هم استعمال شده باشد، یک استعمال مجازی است».

پس شهادت هر دو گروه «مثبتین و نافین» مستند به علم است، لذا وجهی نیست که شهادت مثبِت، مقدم بر شهادت نفی باشد.

---

۱. مکاسب (شیخ انصاری) / ص ۳۳ / مبحث سحر.

بنابراین، شهادت نافین معارض با شهادت مثبِتین است، چون معارض هستند، پس نمی‌توانیم بگوییم: «عنوان سحر، همهٔ این اقسام را شامل است» و اگر عنوان سحر شامل باشد، مطلقاً حرام است.

شیخ انصاری‌ﷺ در مکاسب می‌فرماید:[1] «احوط اینست که از همه آن اقسام که علامه در بحار، بیان فرموده است، اجتناب شود»، بلکه این احتیاط نمودن، خالی از قوّت هم نیست؛ چون ظن قوی از روایت احتجاج طبرسی‌ﷺ برای ما حاصل است.

نتیجهٔ اقوال فقها

اینست که: حکم اقسام دیگر سحر ـ غیر از چهار قسمی که فخر المحققین[2] ذکر کرده است و هر چهار قِسم آن حرام بود ـ از اینقرار است: ۱ ـ اگر مضر باشد، مسلماً حرام است؛ ۲ ـ ولی اگر سحر برای دفع ضرر است، جایز می‌باشد؛ ۳ ـ اگر چنانچه سحر برای دفع ضرر نیست، یعنی سحر نه ضرر دارد و نه نفع یعنی صرفاً به عنوان سرگرمی انجام شود، در این صورت ممکن است بگوییم: «هم طرف حرمتش دلیل دارد و هم جوازش دلیل دارد» پس نمی‌توانیم بگوییم این نوع سِحر حرام است مگر اینکه این گونه اعمال را لهو* و یا شعبده بدانیم و آنگاه به جهت لهو یا شعبده حرام باشد.

---

۱. همان. ۲. ایضاح مآخذ قبلی.

* مقصود از لهو، یعنی عملی که ناشی از هوای نَفس باشد و چون در محل بحث مقصود ساحر دفع ضرر نیست و مقصود عقلایی هم برای عملش وجود ندارد می‌توان آن را مشمول عنوان لهو دانست.

دفع ضرر سحر با سحر جایز است یا خیر؟

شیخ انصاری در مکاسب، با اصل استدلال می‌کند که دفع ضرر سحر، با سحر جایز است.[۱] لکن قبل از اینکه ما اخبار سحر را بیان کنیم لازم است بیان کنیم، حق اینست که اصل، منصرف است و بجز موردی که قصد ساحر، یک غرض راجع شرعی باشد کاربردی ندارد، مانند: کسی که به واسطه سحر، گرفتار شده است و باز همین سحر گرفتاری او را رفع می‌کند.

علاوه بر اصل، که (اصالة العلیه و اصالة الجواز) جاری می‌شود، ما اخباری هم داریم که دلالت دارند بر اینکه می‌شود ضرر سحر را با سحر حقیقی و مسلّم دفع کرد، یکی از این اخبار که دلالت بر جواز دفع سحر با سحر می‌کند، روایتی است که در احتجاج طبرسی آمده است، یعنی همین داستان (هاروت و ماروت) که در سورهٔ بقره قرآن نیز آمده است و در آنجا اشاره شده که به مردم سحر یاد می‌دادند و با این سحر دفع ضرر سحر می‌نمودند، اما مردم را از سحر مضر نهی می‌کردند.

توصیهٔ امام صادق علیه‌السلام به ساحر

روایت دیگر برای دفع سحر با سحر توصیهٔ امام صادق علیه‌السلام به ساحر است که می‌گویند: گِرِه کار مردم را بازکن ولی کار مردم را نبند.

روایت در این موضوع، از کافی و از علی بن ابراهیم قمی، صاحب تفسیر، نقل شده که می‌گوید: «عیسی بن ثقفی به حضور امام جعفر صادق علیه‌السلام رسید و عرض کرد (جانم فدایت، من شغلم سحر است و اُجرت کلانی از این بابت می‌گیرم و معیشتم را از طریق سحر تأمین

---

۱. مکاسب مبحث سحر.

می‌کنم و از اُجرت همین کار حج بجا آوردم و هم اکنون خداوند بر من منّت نهاد تا به ملاقات شما رسیدم، لکن الآن از عمل و کار سحری که داشته‌ام، توبه نمودم، آیا خارج کننده و نجات دهنده‌ای از اعمال قبلی برایم هست یا نه؟ (آیا توبه من پذیرفته می‌شود یا خیر؟)

امام صادقعليه‌السلام فرمودند: «بعد از این بازکن ولی کار مردم را نبند»[1] یعنی سحر مضر انجام نده، اما سحر نافع و غیر مضر اشکالی ندارد!

مرحوم شیخ در مکاسب هم همین مطلب را تأیید می‌کند که از این مقابلهٔ «تحل و لاتعقد» یعنی باز کن و گره نزن و نبند، این حَل و عقد دربارهٔ سحر است، به این معنا که سحری را که ساحر ببندد، حرام است و سحری را که باز کند، جایز است.[2]

اگر بگوییم که مقصود از «حَل» یعنی باز کردن به غیر سحر، با دعا و صلوات؛ مرحوم شیخ انصاری می‌فرماید: این هم کاملاً بعید است.[3]

دلیل شیخ بر این مّدعا اینست که در روایت امامعليه‌السلام تقابل انداختن بین حَل و عقد، هر دو از یک جنس است، این مقابله می‌رساند که حَل و عقد، اگر چه به وسیلهٔ سحر هم باشد جایز است.

نظر امام رضاعليه‌السلام دربارهٔ دفع ضرر سحر با سحر

روایت دیگری که دلیل جواز دفع سحر با سحر است، روایت محمدبن جهم از قول حضرت علی بن موسی الرضاعليه‌السلام است که ایشان فرموده‌اند: «هاروت و ماروت دو تا ملک بودند و به مردم سحر یاد

---

۱. کافی ج ۵ ص ۱۱۵ و تهذیب ج ۶ ص ۳۶۴ و بحار ج ۷۴ ص ۲۱۲.
۲. مکاسب، همان مأخذ. ۳. همان.

می‌دادند» و علت غایی از تعلیم سحر این بود که «لیحتزروا به عن السحر السحرة» تا به وسیله سحر، از سحر سحره و ضرر آن احتراز کنند.[۱]

محل شاهد همین جمله است که (جایز است با سحر حلال، سحر مضر را از بین ببریم) اما شهید اول در دروس و فاضل میسی و شهید ثانی نیز قایل شده‌اند به اینکه دفع ضرر سحر با سحر جایز نیست، اگر اینطور باشد، پس آن آیاتی را که جایز می‌شمرند، دفع ضرر سحر را به وسیلهٔ سحر، چگونه نادیده بگیریم؟

در اینکه سحر و ساحری و آموختن آن حرام است هیچ شکی نیست، ولی یاد گرفتن آن برای خنثی‌سازی سحرِ ساحران اشکالی ندارد، بلکه گاهی واجب است، گویند: در سالها قبل، یکی از علمای برجسته در محلی برای ادرار کردن نشست، ولی طول کشید و دید که ادرارش بند نمی‌آید، به اطراف نگریست، شخصی را دید که سر از سوراخ یا پنجرهٔ خانه‌ای بیرون آورده است، دریافت که سحر او باعث شده است. این عالم که برای خنثی سازی سحر ساحران، سحر را آموخته بود، آن را به کار گرفت، سر آن شخص ساحر در بیرون ماند، او هر کاری کرد که داخل اطاق شود نتوانست، دریافت که آن عالِم این کار را کرده است، سرانجام صدا زد که مرا رها کن، عالِم گفت: تو مرا رها کن تا من نیز تو را رها کنم، به این ترتیب هر دو همدیگر را رها کردند و از شومی سحر نجات یافتند.[۲]

---

۱. بحار / ج ۵۹ / صص ۳۰۱ و ۲۵.

۲. اقتباس از پاورقی / قصه‌های قرآن به قلم روان / محمد محمدی اشتهاردی / صص ۶۱۹ - ۳۱۸.

دفع ضرر با سحر در چه مواقع جایز است؟(نظر آیت الله خویی‌ؒ در این مورد)

شاید علت این باشد که دفع ضرر سحر با سحر فقط در مورد ضرورت جایز است و در غیر این صورت جایز نیست، به طوری که به محض این که بخواهیم دفع ضرری بنماییم از سحر استفاده کنیم.

نظر آیة الله خویی‌ؒ که مؤیّد این علت است، اینست که: «سحر حرام است مطلقاً (مضر باشد یا مضر نباشد) مگر در موقع ضرورت که «عنوان دفع ضرر سحر با سحر باشد ـ که در این صورت جایز است ـ والا جایز نیست، و در اینکه مطلقاً آن را حرام دانسته‌اند، اعم از مضر و نافع، بـا ستثنای ضرورت، استدلال به اطلاقات دال بر حرمت سحر کرده‌اند که بدون قید (مضر) می‌باشد.[۱]

و به همین جهت است که در جای دیگری شهید اول، شهید ثانی، فاضل میسی و دیگران دفع ضرر سحر را با سحر جایز می‌شمرند و قایل شده‌اند به جواز تعلّم سحر، تا اینکه در موقع ضرورت، انسان بتواند دفع ضرر سحر از خودش و از دیگران بنماید یا برای ابطال و دفع سحرِ کسی که ادعای نبوت می‌کند، از آن استفاده نماید.

نظر آیت الله سیستانی در مورد دفع سحر

عملِ سحر و تعلیم، تعلّم و کسب با آن حرام است مطلقا. امّا اگر سحر را برای دفع سِحر بکار گیرند، علی الحوط جایز است، بلکه زمانی کـه مصلحتی باشد مانند حفظ نفسِ محترم که سحر شده باشد واجب است؛ مراد از سِحر چیزی است که موجب وقوع غلبهٔ وهم، بر دیدن یا شنیدن یا غیر این دو گردد.[۲]

---

۱. مصباح الفقاهة (آیت اللّه خویی) ج ۱ ص ۲۹۴.
۲. منهاج الصالحین / آیت الله سیستانی /ج ۲ / ص ۱۴ / مسألة ۲۳.

چکیده اقوال فقها در این مبحث

نتیجه‌ای که از این بحث بدست می‌آید اینست: از اقوال علما معلوم می‌گردد ظهور اخبار در اینست که دفع سحر با سحر در هر زمانی جایز است، لکن در صورت ضرورت نه همه جا.

تعریف تسخیرات و نظر فقها درباره آن

تسخیرات مطلقاً، اعم از جن و ملک یا ارواح، همه تحت عنوان سحر می‌باشند؛ طبق همه تعاریفی که برای سحر آمده است، سحر مطلقاً حرام است، حتی دفع سحر به سحر، لکن دفع سحر به سحر، حرام بودنش محل کلام است، ولو اینکه به عقیده شیخ انصاری﷫ جایز است ولی به عقیده دیگران، همان دفع سحر به سحر، هم حرام است.

نظر شهید اول، شهید ثانی و محقق ایروانی در تسخیر حیوانات

مرحوم شهید اول و شهید ثانی﷫ با اینکه در موضوع سحر (اضرار) را گنجانده‌اند و گفته‌اند: «سحر وقتی صادق است که به کسی ضرر بزند» در عقل یا قلب کسی و سحر را یک عمل خارق العاده‌ای که به اسباب خفیّه‌ای می‌باشد، معرفی نموده‌اند، مع ذلک تسخیرات را هم از سحر می‌دانند، پس تسخیرات مطلقاً داخل تحت عنوان سحر است، حتی نسبت به تعریف ایذاء هم ممکن است تسخیرات تحت عنوان اقسام عزایم و نفس و امثال اینها باشد؛ کمااینکه محقق ایروانی نظرشان حرمت آنست،[1] چون امکان التزام به جواز تسخیرات با قهر و غلبه و ضرب

---

۱. حاشیه بر مکاسب «محقق ایروانی» ص ۲۸.

شَتم است و همچنین است عمل سیمیا که یکی از اقسام سحر است؛ مراد از سیمیا اینست که خیالات غیر واقعی را در نَفْس شخص، احداث می‌کند، در حالیکه حقیقتی ندارد (یعنی همان شعبده بازی)، علم سیمیا موضوعاً سحر است و حرام می‌باشد و اگر موضوعاً نباشد، حکماً در حکم سحر است و حرام می‌باشد.

نظر حضرت امام خمینی‌ﷺ در تسخیرات جن و احضار روح

مختار حضرت امام خمینی‌ﷺ در این موضوع این است که: «به خدمت گرفتن فرشتگان، حاضر کردن جّن و در اختیار گرفتن آنها و احضار ارواح و استخدام شان و امثال اینها، به جادوگری ملحق است و قسمی از سحر است. و همچنین (شعبده) و آن عبارت است از این که به سبب حرکت سریع غیر واقع را واقع نشان می‌دهند و همچنین است، کهانت»[۱]

نظر آیت الله سیستانی «مدظله العالی» در تسخیرات

موارد تسخیر جن، ملائکه یا انسان، از سِحر به حساب می‌آید و اظهر حرام بودن تسخیرات است در زمانی که مُضِر باشد برای کسی که ضرر به او حرام است.[۲]

❁ ❁ ❁

---

۱. تحریر الوسیله «حضرت امام خمینی‌ﷺ» / ج ۱ / ص ۴۹۸ / مساله ۱۶.
۲. منهاج الصالحین، همان جا.

«فصل سوم»

دانستنیهایی دربارهٔ جن، ارواح، چشم زخم و شعبده

آیا جنس شیطان از جن است یا از ملایک؟

در تفسیر این آیهٔ قرآنی که خداوند فرموده است:

«و ما خَلَقْتُ الجِنَّ و الإنسَ إلاّ لیعبدون»[1]

مقّدم شدن اسم جن بر انسان را، بعضی گفته‌اند: برای تقّدم آنها در خلقت بر انسان است. در تفسیر منهج الصادقین می‌نویسد: میان خلقت جان و آدم، شصت هزار سال فاصله بود و در حدیث دیگر، علاّمهٔ مجلسی‌ﷺ در سماء العالم بحار، از حضرت امیر المؤمنین علی‌ﷺ روایت کرده که می‌فرمایند: هفت هزار سال قبل از خلقت آدم، در روی زمین دو طایفه مسکن داشتند، طایفهٔ جن و طایفهٔ نسناس. نسناس طایفه‌ای بودند که به انسان شباهت داشتند ولیکن از بنی آدم نبودند و مشخصات ظاهری آنها این گونه بود که: دارای یک دست و یک پا بودند و به جای دهان، منقار داشتند و مثل بهایم (چهارپایان) چَرا می‌کردند.

اما این دو طایفه (جن و نسناس)، غالباً با هم نزاع داشتند و با هم می‌جنگیدند لیکن فساد و طغیان جن بیشتر بود. خداوند عالم جمعی از ملائکه را فرستاد تا با جنّیان جنگ کردند و شیطان را که حاکم و امیر آنها بود، گرفتند پس او را اسیر کردند و به جانب آسمان بردند. شیطان از

---

۱. ذاریات / ۵۶. (من جّن و انس را نیافریدم مگر برای اینکه مرا به یکتایی پرستش کنند.)

کثرت عبادت ترقّی کرد و درجه و مقامش بالا رفت بـه طـوری کـه بـر ملائکه مشتبه شد که گمان می‌کردند شیطان هم از جنس آنهاست و او را تعظیم و احترام می‌کردند تا وقتی که پای امتحان به میان آمد و خداوند آدم را از خاک خلق کرد و به ملائکه فرمود:

«اِسْجُدُو الأدم ...»[۱]

به طرف آدم سجده کنید.

«فَسَجَدوا اِلاّ اِبلیسَ کانَ مِنَ الجِنِّ»[۲]

پس تمام ملائکه سجده کردند، مگر شیطان که از طایفهٔ جن بود.

و در این امتحان، فساد باطن او، یعنی کفر و کبر و نفاق او ظاهر شد و رسوا گردید.

بنابراین می‌دانیم که فرشتگان پاک و معصومند و قرآن هم به پاکی و عصمت آنها اعتراف کرده؛ آنجا که می‌گوید:

«بَلْ عِبٰادٌ مُکْرَمُونَ لاٰ یَسبقونه بالقول و هم بامره یعلمون»[۳]

آنها بندگان گرامی خدا هستند، در هیچ سخنی بر او پیشی نمی‌گیرند و فرمانهای او را گردن می‌نهند.

چون در جوهر و ذات ملائک عقل است نه شهوت، بنابراین کبر و غرور و خودخواهی و بطور کلّی انگیزه‌های گناه در آنها وجـود نـدارد. بخصوص اینکه در بعضی از خطبه‌های نهج‌البلاغه نیز آمده است:

«ماکان اللّٰه سبحانه لیدخل الجَنة بشراً بامر اخرج به منها ملکا»[۴]

هرگز ممکن نیست خداوند انسانی را به بهشت بفرستد، در برابر کاری که به خاطر آن

---

۱. کهف /۵۰.
۲. همان.
۳. انبیاء / ۲۷
۴. نهج البلاغه فیض الاسلام / خطبه ۲۳۴.

فرشته‌ای را از بهشت رانده است.

مولا علی‌ﷺ در این سخن اشاره به غرور ابلیس کرده‌اند و او را مجازاً از ملائک شمرده‌اند. اما آیهٔ پنجاهم سورهٔ کهف که در اول همین مبحث به آن اشاره نمودیم، این مشکل را حل نموده زیرا خداوند می‌فرماید: ابلیس از طایفهٔ جن بود. و جن موجوداتی هستند که از چشم ما پنهان می‌باشند و دارای شعور، خشم و شهوت هستند.

نتیجهٔ مبحث این شد که: شیطان هرگز فرشته نبوده ولی چون در صف ملایک قرار داشت و به جهت پرستش فراوان وی در درگاه خداوند، به مقام فرشتگان مقرّب خدا تکیه زده بود و مشمول خطاب خداوند به فرشتگان در مسأله سجده بر آدم شد و سرپیچی او به صورت یک استثناء در آیات قرآن بیان گردیده است.

در «عیون اخبار الرضاﷺ»[1] از امام هشتمﷺ روایت شده است که شخصی از امام پرسید، مگر ابلیس فرشته نبود؟ امام فرمودند: «نه، مگر سخن خدا را نشنیده‌اید که فرموده است:

«فَسَجَدوا اِلاّ اِبْلیسَ کانَ مِنَ الجِنِّ»

جنیّان چگونه موجوداتی هستند؟

در مجمع البحرین[2] در لغت مَلَک می‌نویسد، معتزله گفته‌اند: جن و شیطان و مَلَک یک نوع هستند ولی مختلف می‌شوند به اختلاف افعال و اعمالشان. یعنی کسانی که همیشه کار خوب انجام می‌دهند و هرگز عمل خلاف از آنها سر نمی‌زند مَلَک هستند که همیشه عبادت می‌کنند.

---

۱. عیون اخبار الرضاﷺ / ج ۱ / ص ۲۰۶ / باب بیست و هفتم.

۲. مجمع البحرین / ج ۴ و ۳.

و کسانی که همیشه کار شر انجام می‌دهند و معصیت می‌کنند و فتنه و فساد بوجود می‌آورند، شیطان هستند و آنهایی که گاهی کار معصیت انجام می‌دهند، آنها را جن گویند و به همین جهت است که خداوند شیطان را یکبار از ملائکه می‌شمارد و می‌فرماید:

«فسجدوا الملائکه کُلّهم اجمعون اِلا اِبلیس اَبی و استکبر»

و بار دیگر شیطان را از جن می‌شمارد و می‌فرماید:

«کانَ مِنَ الجِن ...»

شیطان از جن بود ...

تا عبادت می‌کرد از ملائکه بود. امّا وقتی که از اطاعت خدا تکبّر کرد جّن بودن او ظاهر شد. از این آیهٔ شریفه ظاهر می‌شود که شیطان هم از ملائکه شمرده شده است یا به صورت ملک بوده.

در اینکه آیا جنّیان در عبادت ثواب دارند یا خیر و بهشت می‌روند یا نه، اختلاف است به دلیل آیهٔ:

«لَأَملَئَنَّ جَهَنَّمَ من الجِنَّة و النّاس اجمعین»[1]

یعنی، کلمهٔ قهر خدا به حتم و لزوم پیوست که از کافران جن و انسان، دوزخ را پُر سازد.

در روایتی از پیامبر اسلامﷺ نقل شده است که فرموده‌اند:

«خداوند جن را پنج صنف آفریده است: ۱ ـ صنفی مانند باد در هوا (ناپیدا هستند). ۲ ـ صنفی به صورت مارها هستند. ۳ ـ صنفی به‌صورت‌عقرب‌ها هستند. ۴ ـ صنفی به صورت حشرات زمین هستند. ۵ـ و صنفی از جنیّان مانند انسان هستند که بر آنها حساب و عقاب است».[2]

---

۱. هود /۱۱۹.

۲. سفینة البحار / ج ۱ / ص ۱۸۶. ماده (جن)، البته در این روایت جِن بر یک مفهوم وسیعی

آیا جنّیان پیامبری دارند؟

در بحارالانوار روایتی است که مردی از اهل شام از حضرت علی علیه السلام سؤال کرد: آیا خداوند پیغمبری به سوی جن فرستاده است؟ حضرت فرمودند: «بلی خداوند پیامبری به سوی آنها فرستاد که نامش یوسف بود، او را کشتند و مشغول فسق و فجور و فتنه و فساد بودند تا وقتی که پیغمبر ما خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله مبعوث شد و نُه نفر از رؤسای آنها خدمت پیامبر رسیدند و قرآن را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدند و به سوی قوم و خویشان خود برگشتند و آنها را از عذاب آخرت ترساندند و همه را به حضور پیامبر آوردند و اسلام اختیارکردند، بعد از آن، این آیات نازل شد:

«بسم اللّٰه الرَّحمٰن الرَّحیم قُل اوُحِیَ اِلَیَّ اَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِن الجِنِّ فَقالوُا اِنّا سَمِعنا قُرآناً عَجَباً، یَهدی اِلیَ الُرشدِ فَامَنّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنا اَحَداً»[۱]

ای رسول! بگو مرا وحی رسیده که گروهی از جنّیان آیات قرآن را (هنگام قرائت من) استماع کردند و پس از شنیدن گفته‌اند: ما از قرآن آیات عجیبی می‌شنویم، این قرآن خلق را به راه خیر و صلاح هدایت می‌کند، بدین سبب ما بدان ایمان آورده و دیگر هرگز به خدای خود مشرک نخواهیم شد.

در کتاب جنّات الخلود آمده است که: دو نفر از جنّیان به خدمت پیامبر آمدند و ایمان آوردند، پیامبر یکی از آنها را عبدالرحمن و دیگری را عبدالقادر نام نهاد.

اطلاق گردیده است که انواع موجودات ناپیدا را شامل می‌شود، اعم از موجودات با شعور یا بی‌شعور. بنابراین روایت فهم بسیاری از روایات دربارهٔ شیطان و جن سهل‌تر شده است.

۱. جّن / ۲ و ۱؛ ن.ک، تفسیر نمونه / ج ۲۵ / صص ۱۰۰ و ۱۰۱.

بنابراین آیات فوق که بیان شد نیز دلالت دارد بر اینکه پیغمبر ما حضرت محمّدﷺ بر جن و انس مبعوث شده و هیچ پیغمبری بر تمام جن و انس مبعوث نشده مگر آن حضرت و حتی حضرت سلیمان که بر جّنیان مسلّط بود مأمور به دعوت آنها نبود.

توانایی‌های عجیب جنّیان و اختراعات آنها

خداوند در قرآن می‌فرماید:

«یعلمون له ما یشاء من محاریب و تماثیل و جفان کالجواب و قُدُورٍ زاسیاتٍ»[1]

جنّیان برای سلیمان هر چه می‌خواست از کاخ و عمارات و معابد عالی و ظروف بزرگ مانند حوضها و نقوش و دیگهای عظیم که بر زمین کار گذاشته بود، می‌ساختند.

صنعت‌های بسیاری وجود داردکه از اختراعات جنّیان و شیاطین است، مانند: حمام، نوره، آسیای آبی و قالی بافی. «آخرین مقرنینَ فی الاصفاد.» خداوند می‌فرماید: و جنّیان راکه (در پی گمراهی و اذّیت مردم بودند) به دست او (سلیمان) در غُل و زنجیر کشیدیم.

داستانی از فرستادهٔ جنیان در محضر رسول خداﷺ

علاّمه مجلسیؒ در جلد دهم و چهاردهم بحارالانوار به نقل، از امالی شیخ صدوقؒ روایت کرده است و در مدینة المعاجز[2] هم این حدیث موجود است که امام صادقؑ فرموده‌اند: «رسول خداﷺ

---

۱. سباء / ۱۳.

۲. مدینة المعاجز / ج ۳ / صص ۲۷۶ ـ ۲۷۲ (ناشر مؤسسه معارف اسلامی ـ قم).

مریض شده بودند. فاطمهٔ زهرا عليها السلام حسنین را با خود به عیادت پیامبر بردند. پیامبر در خواب بودند، حسنین علیهما السلام هم پهلوی پیغمبر خوابیدند، فاطمه عليها السلام، پیش از بیدار شدن پدرشان به خانه خود برگشتند. حسنین پس از مدتی کوتاه بیدار شدند و مادر خود را ندیدند، پس به جستجوی مادر از منزل پیامبر بیرون آمدند. شب بود و هوا ابر بود. رعدوبرق از آسمان جستن می‌کرد و باران می‌آمد. در هوای تاریک، نوری پیش روی آنها ظاهر شد و رفتند تا به حدیقهٔ بنی نَجار رسیدند، راه را گم کردند و ندانستند که از کدام طرف بروند، دست به گردن یکدیگر کردند و در گوشه‌ای آرمیدند در حالیکه باران به شدت می‌آمد. پیغمبر صلى الله عليه وآله وسلم که از خواب بیدار شدند برخاستند و سراغ حسنین را گرفتند و به جستجوی آنها از منزل بیرون آمدند. از منزل فاطمه عليها السلام سراغ آنها را گرفتند، حسنین آنجا نبودند. پیامبر بیرون آمدند در حالی که نوری از صورت ایشان می‌تابید و آن حضرت با آن نور آمدند تا به حدیقهٔ بنی نجّار رسیدند وارد آنجا شدند، حسنین را دیدند که دست به گردن یکدیگر کرده و خوابیده‌اند در حالی که باران بشدّت می‌آمد ولی قطره‌ای باران بر بدن آنها نمیرسید، چون یک مار بسیار بزرگی که دو بال داشت، پهلوی آنها خوابیده بود و با یک بال خود حسن عليه السلام را و با بال دیگر خود حسین عليه السلام را پوشانیده بود. پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم تنحنح کردند، آن مار به کناری رفت. حضرت فرمود:

«اَيَّتُهَا الْحَيَّة مَنْ اَنْتِ؟»

قالت: «اَنَا رسولُ الجِنِّ اِليكَ»

آن مار گفت: من فرستادهٔ جنّیان به سوی شما می‌باشم.

پیامبرﷺ فرمود: کدام طایفه؟ عرضکرد از جنّیان نصیبین، آیه‌ای از قرآن را فراموش کرده‌اند، مرا فرستاده‌اند به سوی شما که یاد گیرم، به اینجا که رسیدم هاتفی صدا زد مرا که اینها نوه‌های پیغمبرند، آنها را محافظت کن، پس اینها را محافظت کردم تا سالم به شما تسلیم نمایم. پس آن مار آیه را از پیامبر تعلیم گرفت و رفت.(۱)

جن‌ها مثل ما انسانها مکلفند، نماز و قرآن می‌خوانند، روزه می‌گیرند، حج می‌روند، جهاد می‌کنند، زیارت می‌روند و برای مصیبت سیدالشهداءؑ گریه می‌کنند. سید جزایری در انوار نعمانیه می‌نویسد، بعضی از علما گفته‌اند: «اجِنّه هم از عناصر اربعه (آب، باد، خاک و آتش) مرکبند امّا عناصر ناری آنها غلبه دارد و به همین جهت است که خداوند آنها را به آتش نسبت داده و فرموده است:

«والجَآنَّ خَلَقْناهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نار السَّمُوم»(۲)

گروه جنّیان را پیشتر از آتش گدازنده خلق کردیم.

همانطور که انسان هم از عناصر اربعة است و چون عنصر خاکی‌اش غلبه دارد بااین حال خداوند فرموده است:

«فانّا خلقناکم من ترابٍ»(۳)

همانا ما شما را نخست از خاک آفریدیم.

حاصل آنکه جنّیان هم در بسیاری از چیزها به انسان شباهت دارند مانند امور نکاح، توالد و تناسل و حتّی فرقه‌های شیعه، سنّی، یهودی، نصرانی و مجوسی دارند.»

---

۱. نقل از ثمرات الحیاة /ج ۲ / ص ۲۵.
۲. حجر /۲۷.
۳. حج /۵.

معرفی جن در قرآن*

بنابراین جِن موجودی است ناپیدا که در قرآن هم مشخصات زیادی برای او ذکر شده است که به اختصار به آن اشاره می‌کنیم:

۱ ـ جِن موجودی است که از شعلهٔ آتش آفریده شده، بر خلاف انسان که از خاک آفریده شده است. در سورهٔ الرحمٰن آیهٔ پانزدهم خداوند می‌فرماید:

«وَخَلَقَ الجَآن مِن مارجٍ مِنَ نار»

۲ ـ جِن دارای علم و ادراک و تشخیصِ حق از باطل و قدرت منطق و استدلال است. این مطلب در آیات مختلف سورهٔ جِن به صراحت آمده است.

۳ ـ جِن دارای تکلیف ومسئولیت است. این مطلب را نیز در آیات سورهٔ جِن و سورهٔ الرحمٰن می‌توان مشاهده کرد.

۴ ـ گروهی از جنیّان مؤمن صالح و گروهی کافرند. در سورهٔ جِن آیهٔ یازدهم این مطلب آمده است:

«وَاِنامِنّا الصّالِحون وَمِنّا دون ذٰلِك»

۵ ـ آنها دارای حشر و نشر و معاد هستند. در سورهٔ جِن آیهٔ پانزدهم خداوند می‌فرماید:

«وَأمّا القاسِطونَ فَكانُوا لجَهَنَّمَ حَطَبا»

۶ ـ جنیّان قدرت نفوذ در آسمانها و خبرگیری و استراق سمع داشتند که بعداً ممنوع شدند. این مطلب در سورهٔ جن آیهٔ نهم آمده است.

۷ ـ جنیّان با بعضی از انسانها ارتباط برقرار می‌کردند و با آگاهی

---

* ر.ک، تفسیر نمونه / ج ۲۵ / صص ۱۵۴ و ۱۵۵.

محدودی که داشتند با اطلاع از بعضی اسرار نهانی به اغوای انسانها می‌پرداختند. در سورهٔ جن آیهٔ ششم به این مطلب اشاره گردیده است.

۸ ـ در میان جنیّان افرادی با قدرت فراوان یافت می‌شوند. همانطوری که در بین انسانها نیز چنین افرادی هستند. در سورهٔ نمل آیهٔ سی و نهم خداوند فرموده است: «یکی از گردنکشان جِن به سلیمان گفت: من تخت ملکهٔ سبا را پیش از آنکه از جای برخیزی از سرزمین او به اینجا می‌آورم!».

۹ ـ جنیّان قدرت بر انجام بعضی کارهای مورد نیاز انسان را دارند. این مطلب در سورهٔ سباء آیهٔ دوازدهم و سیزدهم آمده است.

۱۰ ـ خلقت جِن در روی زمین قبل از خلقت انسانها بوده است. خداوند در سورهٔ حجر آیهٔ بیست و هفتم می‌فرماید:

«وَالجآن خَلَقناهُ مِن قبل»

روح چیست؟

خداوند در قرآن مجید می‌فرماید:

«وَ یَسئَلوُنَکَ عَنِ الرُّوحِ قُل الرُّوحُ مِنْ اَمرِرَبّی و ما اوتیتمُ مِنَ الْعِلْم اِلاّ قَلیلاً»[۱]

(ای رسول ما) تو را از حقیقت روح پرسش می‌کنند، جواب ده که روح از سنخ امر پروردگار من است (و بدون واسطهٔ جسمانیات بلکه به امری الهی به بدنها تعلق می‌گیرد) و آنچه از علم به شما روزی شده بسیار اندک است.

---

۱. بنی اسرائیل /۸۵.

در قرآن روح را در موارد مختلفی استعمال نموده است که در ذیل به آن‌ها اشاره می‌شود:

۱ـ روح موجود مقدسی که پیامبران را در انجام رسالت‌شان تقویت می‌کرده است.

«و آتینا عیسی بن مریم البینأت وَ اَیَّدناهُ بِرُوح القُدُس»[۱]

مادلایل روشن دراختیار عیسی‌بن‌مریم قرار دادیم و او را با روح القدس تقویت نمودیم.

۲ـ روح، نیروی معنوی الهی است که مؤمنان را تقویت می‌کند.

«اولئک کتب فی قلوبهم الایمان و ایّدهم بروحٍ منه»[۲]

آنها کسانی هستند کـه خـدا ایـمان را در قـلبشان نـوشته و بـه روح‌الهـی تأییدشان کرده‌است.

۳ـ روح، فرشته مخصوص وحی است کـه بـا عـنوان «امـین» تـوصیف گردیده است.

«نَزَلَ بِهِ الروح الامین، عَلی قلبک لتکونَ من المنذرین»[۳]

این قرآن را، روح الأمین بر قلب تو نازل کرد تا از انذار کنندگان باشی.

۴ـ روح، موجودی برتر از فرشتگان است.

«تَنَزَّلُ الملائکةُ و الروح فیها بِاِذْنِ رَبِّهِم مِنْ کُلِّ اَمر»[۴]

در شب قدر فرشتگان و روح به فرمان پروردگارشان برای تقدیر امور نازل می‌شوند.

«یوم یقوم الروح و الملائکة صَفّاً»[۵]

در روز رستاخیز روح و فرشتگان در یک صف قیام می‌کنند.

---

۱. بقره /۲۵۳.
۲. مجادله /۲۲.
۳. شعرا /۱۹۳.
۴. قدر /۴.
۵. نباء /۳۸.

۵ـ روح، گاهی هم به معنی قرآن یا وحی آسمانی آمده است.

«و کذلک أَوحینا الیک روحاً مَن اَمرِنا»[۱]

این گونه وحی به سوی تو فرستادیم، روحی که از فرمان ما است.

۶ـ روحِ انسان

«ثُّم سوّاهُ و نُفِخَ فیه من روحِهِ»[۲]

سپس آدم را نظام بخشید و از روح خود در آن دمید

و همچنین در آیهٔ دیگری خداوند درباره روح انسان فرموده است:

«فذا سَوّیَتهُ و نَفَخْتُ فیه من روحی فَقَعوُا لَه ساجدین.»[۳]

هنگامی که آفرینش آدم را نظام بخشیدم و از روحم در او دمیدم، برای او سجده کنید. (خطاب به ملائک)

موارد فوق تعابیر مختلف خداوند متعال بود از روح که در قرآن ذکر شده بود، اما حال سخن در اینست که آیا وقتی سخن از احضار روح و یا عالم ارواح و تسخیر ارواح به میان می‌آید مقصود از روح کدامیک از موارد مذکور می‌باشد؟ همچنین در اولین آیه‌ای که در آغاز مبحث روح از سورهٔ اسرا(بنی اسرائیل) بیان شد، مقصود مشرکان قریش یا یهود، از طرح چنین سؤالی که روح چیست؟ و فهمیدن کدام تعبیر از موارد فوق دربارهٔ روح می‌باشد؟

در جواب به دو سئوال فوق، یک پاسخ مشترک کافی است و آن عبارتست از اینکه:

از مجموع قرائن موجود در آیه و خارج آن، چنین استفاده می‌شود که

۱. شورا /۵۲. ۲. سجده /۹.

۳. حجر /۲۹.

پرسش کنندگان، از حقیقتِ روح آدمی سؤال کردند و از آنجا که روح ساختمانی مغایر با ساختمان ماده دارد و اصول حاکم بر آن غیر از اصول حاکم بر ماده و خواص فیزیکی و شیمیایی آنست، پیامبرﷺ، مأمور می‌شود تا در یک جملهٔ کوتاه و پر معنی بگوید: «روح، از عالم امر است، یعنی خلقتی اسرار آمیز دارد.» سپس برای اینکه از این پاسخ تعجب نکنند، اضافه می‌کند، بهرهٔ شما از علم و دانش بسیار کم و ناچیز است، بنابر این چه جای شگفتی که رازهای روح را نشناسید، هر چند از همه چیز به شما نزدیکتر است.(۱)

بنابراین، امر عبارت است از کلمهٔ ایجاد آسمانی، یعنی فعل مختص به ذات او که اسباب و علل، واسطه و تخلل برای وجود آن نیستند و این امر به مقیاس زمان و مکان و هیچ خصیصهٔ مادی دیگری اندازه‌گیری نمی‌شود؛ پس امر او در هر چیز، عبارت است از ملکوت آن چیز؛ چون برای هر موجودی ملکوتی و امری هست، همانطور که خداوند فرموده:

«اَوَلَمْ یَنْظُرُوا فِي ملکوتِ السَّماواتِ وَالْأَرْضِ»(۲)

آیا فکر و نظر در ملکوت و قوای آسمانها و زمین نمی‌کنند.

بنابراین امر خدا عبارت از کلمهٔ ایجاد او است و کلمهٔ ایجاد او همان فعل مخصوص به او می‌باشد، بدونِ اینکه اسباب وجودی و مادّی نشأی مادّی و ظرف زمان باشد و روح به حَسَب وجودش از همین باب است، یعنی از سِنخِ امر و ملکوت است.(۳)

امّا خداوند سبحان امر روح را به اوصاف مختلفی توصیف فرموده

---

۱. ر.ک، تفسیر نمونه /ج ۱۲ / ۲۵۲. ۲. اعراف / ۱۸۵.
۳. ر.ک، ترجمهٔ المیزان / ۱۳ / ۲۷۴ (با اندکی تلخیص).

است که در آغاز همین مبحث گذشت و گاهی این روح حقیقتی است که در عموم آدمیان نفخ و دمیده می‌شود که خداوند در این‌باره فرموده است:

«ثُمَّ سَوّٰیهُ وَ نَفَخَ فیهِ مِنْ رُوحِهِ»[1]

پس هنگامی که تمام کرد (خلقت) او را و دمید به او از روح خود.

و نیز در آیهٔ دیگری فرموده است:

«فَإِذا سَوَّیْتُهُ وَنَفَخْتُ فیهِ مِنْ رُوحي»[2]

پس هنگامی که تمام کردم (خلقت) او را و دمیدم در او از روح خودم.

و در پایان باید به سخن خداوند برگردیم که فرموده است: این علمِ به روح را که خداوند به بشر داده است، اندکی از بسیار است[3]؛ زیرا روح موقعیتی در عالمِ وجود دارد و آثار و خواصی در این عالم بروز می‌دهد که بسیار بدیع و عجیب است و ما از آثار آن بی‌خبریم.

کشف و کرامت چیست؟

دو لفظ کشف و کرامت، مترادف نیستند بلکه کشف مقوله‌ای غیر از مقولهٔ کرامت است. مکاشفه عبارت است از این که: انسانی در حال هوشیاری و بیداری، یا در حال بین خواب و بیداری که از آن به «خلسه» تعبیر می‌شود، چیزهایی را ببیند یا درک کند که دیگران درک نمی‌کنند.

گاهی گفته می‌شود: فلان شخص در عالم مکاشفه، فلان مطلب را دیده است که منظور همین حالت کشف است. حالتی برای انسان پیش

---

۱. سجده / ۹.　　۲. حجر / ۲۹ و ص / ۷۲.

۳. «وَما اُوتیتم مِنَ العِلْمِ اِلاّ قلیلاً» اسریٰ / ۸۵.

می‌آید که گاهی شبیه خواب است ولی خواب نیست؛ ممکن است حتّی چشم انسان هم باز باشد و چیزهایی را ببیند، شبیه این که شخص خواب می‌بیند؛ مثلاً شخصی را در حالی یا اذکاری می‌بیند، صدایی را می‌شنود، که این حال را حالِ مکاشفه می‌گویند.

امّا منظور از کرامت این است که از شخص کارهای خارق العاده‌ای سر بزند، یعنی دارای قدرت روحی باشد که بتواند تصرفاتی در علم طبیعت یا در اشخاص، انجام دهد؛ مثلاً مریضی را شفا بخشد یا طیّ‌الارض کند، یا بدون اسباب ظاهری چیزی را از مکانی به مکان دیگر منتقل کند و به هر حال کارهای خارق العاده انجام دهد که اگر مستند به اذن الهی و نشانهٔ ارتباط با خدا باشد، کرامت نامیده می‌شود.

مرتبهٔ والای کرامت که به وسیلهٔ اولیا و انبیا و ائمّهٔ اطهار علیهم السلام برای اثبات نبوّت و امامتشان انجام می‌گیرد معجزه نام دارد. امّا ممکن است بندگان صالح خدا هم کارهای خارق العاده انجام دهند ـ بدون اینکه برای اثبات ادعایی باشد ـ این موهبتی است خدایی که «کرامت» نام دارد.

یکی از مسائلی که مدّعیان عرفان و مقامات عالی انسانی عَلَم می‌کنند و آن را دست آویزی برای تبلیغ مسلک و مکتبشان قرار می‌دهند، همین ادّعاست که فلان شخص صاحب کشف و کرامت است، لذا بر حق است و مسلکش، مسلک صحیحی است.

ولی آیا واقعاً کشف و کرامت در مورد او واقعّیت دارد؟ و اگر واقعیت دارد، دلیل بر این است که او از اولیای خداوند است و خدای متعال نظر خاصّی نسبت به او دارد؟ و اگر کسی واقعاً کرامت الهی داشت، این دلیل

می‌شود که همهٔ مطالبی که او ادّعا می‌کند درست است؟ اگر این مسأله روشن نشود، سوء استفاده‌هایی که از ادّعای کشف وکرامت می‌کنند از بین نمی‌رود.

این مطلب که بعضی از افراد در حالاتی، چیزهایی را ببینند یا بشنوند که دیگران از دیدن یا شنیدن آن‌ها عاجزند، امری واقعی است. چنین حالاتی برای بسیاری از انسانها پیش می‌آید و درک فوق العاده‌ای برایشان حاصل می‌شود. امّا این ادراکات دارای انواعی هستند، دسته‌ای از آنها شناخته شده‌اند و در روان‌شناسی به نام «تله پاتی» نامیده می‌شوند.

در کتاب «فوق طبیعت» آمده است که: خانمی روسی که ظاهراً مارکسیست و کمونیست است، چشمانش ویژگی خاصی دارد که درون بدن اشخاص را می‌بیند، به طوری که به شخص نگاه می‌کند و اندام‌های داخلی بدنش را می‌بیند و گاهی به جای این که مریض را به آزمایشگاه و رادیولوژی ببرند که تشخیص دهند چه آفتی در بدنش هست، این شخص به بدن مریض نگاه می‌کند و می‌گوید که در کجای بدنش اختلالی وجود دارد و به این وسیله مرض او کشف می‌شود.

گاهی دیدِ این خانم به حدّی دقیق است که از دستگاههای عکس‌برداری هم دقیق‌تر می‌بیند، این زن هیچ ادّعایی ندارد و هیچ ارتباطی هم با عالم غیب ندارد، فقط خاصیّتی در اندام‌های چشم او، یا در سیستم عصبی‌اش هست و چیزهایی را درک می‌کند که دیگران درک نمی‌کنند.

بعضی دیگر از دانستنیهای غیر متعارف، با ابزارها ومقدماتی حاصل

می‌شوند، یعنی اشخاصی زحمت‌ها و ریاضت‌هایی می‌کشند و تمرین‌هایی انجام می‌دهند تا چنین قدرتی را بدست می‌آورند. این هم امری مشترک بین حق و باطل است. البته همه این همّت‌ها را ندارند و گاهی شاید خیلی عاقلانه نباشد که چنین همّتی را به کار گیرند؛ مانند مرتاضان که درمناطقی از هند، تبّت و کوههای هیمالایا، زندگی می‌کنند که اعتقادی هم به خدا، دین و روز قیامت ندارند ـ البته به بقای روح معتقدند ـ این مرتاضان ریاضت‌ها و گاه اعمال سختی را انجام می‌دهند که در نتیجهٔ آن، قدرتی روحی پیدا می‌کنند.

اشخاصی هم هستند که جن تسخیر می‌کنند، مقدمات و کارهایی را انجام می‌دهند که یک یا چند جّن در اختیار آنها قرار می‌گیرد و اطلاعاتی در اختیارشان قرار می‌دهند. کسب اطلاعات، برای جّن بسیار آسانتر از انسان است، زیرا جّن سریع از مکانی به مکان دیگر منتقل می‌شود و اطلاعات را کسب می‌کند.

گاه کارهایی که برای احضار ارواح و تسخیر جّن و یا سایر ریاضت‌ها انجام می‌دهند خلاف شرع است، حّتی لازمهٔ ارتباط شخص احضار کننده با بعضی از اجنّه (اگر از کفّار باشند) توهین کردن به دین حق است.

البته خوب است که بدانیم که اینها یک نوع اطلاعاتی غیر عادی است و دلیل منزلت شخص نزد خدا نیست. امّا از مقولهٔ مکاشفه هم نیستند، همچنانکه تله پاتی، احضار روح، ارتباط با جنّ و ریاضت‌های مرتاضان، هیچ‌کدام مکاشفه نیست.(۱)

---

۱. مجلهٔ معرفت / فروردین سال۱۳۷۳ / برداشتهایی از سخنرانی آیت ا... مصباح یزدی.

چشم زخم (چشم زدن) چیست؟

این سؤال برای بسیاری مطرح است که آیا چشم بَد یا چشم زدن، حقیقت دارد یا فقط نوعی تلقین بیش نیست؟

در همین حال بسیاری از مردم نیز معتقدند که بعضی افراد چشمهای شوری دارند و می‌توانند با نگاه از روی اعجاب، شخصی یا حیوانی را بیمار یا دیوانه کنند و یا شیئی را از بین ببرند و بشکنند.

این مسأله هم از حیث عقل امر محالی قلمداد نمی‌شود و هم خیلی از ما شاید در طول زندگی با چنین افرادی روبرو شده باشیم که چشمهایشان نیروی مغناطیسی خاصّی دارد و کارایی زیادی نیز در آن هست!

این نیروی مرموز، نه تنها در چشم بعضی موجود است، بلکه در موارد متعددی که حتّی کاربرد پزشکی نیز دارد، مانند: «اشعه لیزر» که شعاعی نامرئی است و امروزه برای همه قابل درک است؛ می‌تواند کارهایی انجام دهد که هیچ سلاح مخربی قادر به آن نیست!.

مهمتر از همه اینکه خداوند در قرآن مجید به طور صریح و به کنایه[1] به آن اشاره نموده است:

«وإن یَکادُ الذینَ کَفَروا لَیزْلقُونَکَ بأبصارِهِمْ لَمّاسَمِعُوا الذکّرَ و یَقُولُونَ إنَّهُ لَمَجْنُونٌ وَ ما هُوَ إلاّ ذِکرٌ لِلعالَمینَ»[2]

نزدیک است هنگامی که کافران آیات قرآن را بشنوند، تو را با چشمان خود هلاک کنند

---

۱. یوسف/۶۷. (در این آیه با جملهٔ حضرت یعقوب به پسرانش که گفت: هنگام ورود به مصر از درهای متفرّق وارد شوید، مفسرین کنایهٔ چشم زخم را استفاده کرده‌اند، چون پسران یعقوب یازده برادر بودند که قیافه‌های کشیده و رشید داشتند و خوش سیما نیز بودند.)

۲. ن والقلم / ۵۲ و ۵۱.

و مـی‌گویند: او دیوانـه است! در حـالی کـه ایـن (قـرآن) جـز مـایهٔ بـیداری بـرای جهانیان نیست.

در بارهٔ آیهٔ فوق، در تفاسیر مختلف نظرات گوناگونی ارائـه گـردیده است که به مواردی به طور خلاصه اشاره می‌شود:

اول ـ اینکه در این آیه، قرآن می‌خواهد تضاد عجیبی را که در میان گفته‌های دشمنان اسلام وجود داشت، بااین بیان ظاهر سازد و آن اینکه: آنها وقتی آیات قرآن را می‌شنوند، آنقدر مجذوب می‌شوند و در برابر آن اعجاب می‌کنند کـه مـی‌خواهـند تـو را چشـم بـزنند (زیـرا چشـم زدن معمولاً در برابر اموری است کـه بسـیار اعـجاب انگـیز بـاشد)، امّـا در عین حال می‌گویند: تو دیوانه‌ای و این برخورد، راستی که شگفت آور است! زیرا که دیوانه و پریشان گویی کـجا و ایـن آیـات اعـجاب انگـیز جذّاب و پرنفوذ کجا؟!.[۱]

مراد از «ازلاق به ابصار» در آیه فـوق بـه طـوری کـه هـمهٔ مـفسرین گفته‌اند ـ چشم زدن است، که خود نـوعی از تأثیرات نـفسانی است و دلیلی عقلی بر نفی آن نداریم، بلکه حوادثی دیده شده که با چشم زدن منطبق است و روایاتی هم بر طبق آن وارد شده و با این حال، علت ندارد که ما آن را انکار نموده و بگوییم چشم زخم یک عقیدهٔ خرافی است.[۲]

یکی دیگر از مفسّرین گفته است: «معنای آیه این است که وقتی ذکر، یعنی قرآن را از تو می‌شنوند، با نظری سرشار از کینه و خشم به تو نظر می‌کنند، به طوری که می‌خواهند با همان نگاه تیزشان تو را بکشند.»[۳]

---

۱. ر.ک، تفسیر نمونه /۲۴ /۴۲۵.
۲. ترجمه تفسیر المیزان / ۱۹ / ۶۴۸.
۳. مجمع البیان / ۱۰ / ۳۴۱.

در کتاب (تفسیر الدر المنثور) آمده است که بخاری از ابن عباس روایت کرده که گفت: رسول خدا ﷺ در تفسیر آیهٔ فوق فرمود: مسأله چشم زخم حق است.

در همان کتاب است که ابو نعیم در کتاب «الحلیه» از جابر روایت کرده که گفت: «رسول خدا ﷺ فرمود: چشم زخم، مرد سالم را در قبر و شتر سالم را در دیگ قرارمی دهد.»[۱]

در حدیثی دیگر آمده‌است که اسماء بنت عمیس، خدمت پیامبر ﷺ عرض کرد: گاه به فرزندان جعفر چشم می‌زنند، آیا رُقیه‌ای برای آنها بگیرم؟ (منظور از رُقیه دعاهایی است که می نویسند و افراد برای جلوگیری از چشم زخم با خود نگه می‌دارند و آن را تعویذ نیز می‌گویند.)

پیامبر ﷺ فرمود:

«نَعَم، فلو کان شئی یسبق القدر لسبقه العین».[۲]

آری، مانعی ندارد، اگر چیزی می‌توانست بر قضا و قدر پیشی گیرد، چشم زدن بود!

در حدیث دیگری نیز آمده‌است که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: پیامبر ﷺ برای امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام «رُقیه» گرفت و این دعا را خواند:

«اُعیذُ کُما بکلماتِ التّامة وَ اَسْماءِ اللّهِ الحُسنی کُلِّها عامه، مِن شَرِّ السامَّةِ و الهامَّه وَ مِنْ شَرِّ حاسِدٍ اِذا حَسَد.»

شما را به تمام کلمات و اسماء حُسنای خداوند می‌سپارم از شرّ مرگ و حیوانات موذی و هر چشم بد و حسود، آنگاه که حسد ورزد.

---

۱. الدر المنثور /۶ /۲۵۸ /به نقل از ترجمهٔ المیزان /۱۹ /۶۵۱.

۲. مجمع البیان /۱۰ /۳۴۱

سپس پیامبرﷺ نگاهی به ما کرد و فرمود: «حضرت ابراهیم برای اسماعیل و اسحاق، اینچنین تعویذ نمود».[۱]

از قول حضرت علیؑ در نهج البلاغه آمده است که فرموده‌اند:

«العینُ حَقٌّ و الرُّقی حق»

چشم زخم حق است و توسلّ به دعا برای دفع آن نیز حق است.[۲]

پس هیچ مانعی ندارد که این دعاها به فرمان خداوند جلو تأثیر نیروی مرموز مغناطیسی چشمها را بگیرد، همانگونه که دعاها در بسیاری از عوامل مخرب دیگر اثر می‌گذارد و آنها را به فرمان خدا خنثیٰ می‌کند. البته اینکه قبول کنیم تأثیر چشم زخم را، دلیل بر این نیست که کارهای خرافی و اعمال عوامفریبی که بعضی انجام می‌دهند مورد تأیید و پیروی باشد.

تاریخچه شعبده

تاریخچهٔ این رشته به ما می‌گوید که شعبده ریشه‌اش در شرق است و از اینجا به غرب رفته است. در قدیم کیمیاگران با مخلوط کردن موادی ایجاد جرقه و رنگهای متنوّع می‌کردند و با انفجارهای کوچک همراه با غبار به جاذبه‌های دیداری دست می‌یافتند.

اصل شعبده که به زبان عربی «شعبذه» است شامل رشته‌های مختلفی هم چون شیمی، فیزیک، ریاضی و روان شناسی است که مرور سرعتِ عمل، برای ایجاد خطای دید هم وارد آن شد و در حال حاضر

---

۱. نور الثقلین /۵/ ۴۰۰ نقل از تفسیر نمونه /۲۴ /۲۴۸.

۲. نهج البلاغه فیض الاسلام / کلمات قصار / جملهٔ۳۹۲.

این مقوله در سطح جهان پیشرفت داشته که در بسیاری ازامور دیگر نیز وارد شده است و از جمله روان درمانی و بیماریهایی از قبیل لکنت زبان و درمان فلج اعضا در سطحی، با این هنر درمان می‌شوند.

رهبر شعبده بازان جهان «دیوید کاپر فیلد» در این زمینه، هفتاد بیمارستان در سطح دنیا دایر کرده است که دارای بازدهی بسیار بالایی نیز هست.

از آنجایی که یک شعبده باز لزوماً باید دارای ویژگی‌هایی از قبیل سرعت عمل، حضور ذهن، سخنوری و کنترل روانی خود بر جمعیت تماشاگر باشد، به مهارتهای فردی خاصّی نیازمند است که همین عامل باعث شده تا شخصیتهای برجسته‌ای به این هنر علاقمند شوند، از جمله یکی از کشیشهای بزرگ در واتیکان، ریگان رئیس جمهوری سابق آمریکا، رئیس جمهوری فرانسه و جمعی از هنر پیشگان معروف هالیوود. جالب است که بدانید کامپیوتر را یک شعبده باز اختراع کرد و علاوه براین‌اساس و نقشهٔ موشک را از روی تکنیکِ عصای یک شعبده باز ساخته‌اند.

این رشته دارای نشریات متنّوع و مختلفی در دنیاست، برای مثال: پنجاه ماهنامه، دویست هفته‌نامه و بولتن‌های روزانه در آلمان و فرانسه چاپ می‌شوند و تعداد زیادی کتاب در این مورد نوشته شده است.[۱]

سرقت کودکان، نتیجهٔ جادوگری و فال گیری

جادوگران، ایتالیا را به پایگاه خود تبدیل کرده‌اند؛ این عنوان مربوط

---

۱. مصاحبه با بهروز کریمی شعبده باز / روزنامهٔ ابرار / یکشنبه ۱۳۷۲/۱/۲۹ / ص ۸.

به ناهنجاریهای اجتماعی جادوگری در مطبوعات غربی می‌باشد.

به اعتقاد یک کشیش ایتالیایی بسیاری از کودکانی که در ایتالیا ناپدید می‌شوند، قربانی گروهها و فرقه‌های شیطان پرست می‌شوند. به اعتقاد کشیش «آرموس» که به عنوان متخصص دعا نویسی و مبارزه با سحر و جادو معرفی شده است، بسیاری از کودکانی که در ایتالیا ناپدید شده‌اند و سپس جسد آنها پیدا شده است، قربانی گروههای شیطانی بوده‌اند. روزنامهٔ ایتالیایی «کوریره دلاسرا» به نقل از این کشیش نوشت: کودکان طعمه‌های خوبی برای جادوگری گروههای شیطانی هستند.

جامعهٔ ایتالیا که به عنوان هفتمین کشور صنعتی پیشرفته مطرح است، هر روزه بیش از پیش به سحرو جادو، فالگیری، کف بینی و انواع این موارد روی می‌آورد که بیش از همه کلیسا را نگران ساخته است.

واتیکان به رغم این که تاکنون صحت این اعتقادات را رسماً تأیید نکرده است، کشیشان زیادی را برای مقابله با سحر و جادو تعلیم داده است. فال بینی به شیوه‌های مختلف، امروزه در جامعهٔ ایتالیا در حدّی پیرو دارد که بسیاری از شبکه‌های خصوصی تلویزیون ایتالیا به شیوع این اعتقاد می‌پردازند.[۱]

نقش سحر و جادو در مسایل اخلاقی و خانوادگی

خانمی که در دام زنهای مکار و افسونگر گرفتار شده و زندگی را برخود و فرزندان و خویشان خود تلخ و تاریک و ویران کرده است. ساحری به او آموزش داده است که برای اینکه شوهرش هنگام ورود به منزل بر وی ایراد نگیرد و پرخاش نکند این کلمات را «هفتاد» مرتبه

---

۱. ضمیمهٔ روزنامهٔ اطلاعات ـ شنبه ۱۳۷۱/۹/۱۴ / ص ۳.

بخواند و به پاشنهٔ در بدمد، کلمات اینست: «...زدر در آیی در شـوی، سرت سبد زبانت نمد، بحق قل هو الله اَحَد» و متأسفانه او آنقدر به این پندارها دل بسته و پول پرداخته که سرانجام به سرنوشت شوم و رقّت باری مبتلا شده است، نه تنها زندگی‌شان شیرین و روشن نشده، بلکه روز به روز تاریکتر و دلشان هر لحظه مضطرب‌تر و افسرده‌تر گشته و بالاخره به جدایی و در بدری و فقرو تهی دستی دچار شده است. یکی از آثار رجوع به سحر و جادو، گرفتاری‌های پی در پی، تاریکی دل و مشکلات روز افزون زندگی است و «ساحر را هـرگز بـه شـادمانی و فـلاح راهـی نیست!».[۱]

گزیده‌ای از نامهٔ یک خانوادهٔ گرفتار سحر و جادوگری

خانه ما همیشه داد و بیداد و فریاد و دعواست، اقوام ما می‌گویند: برای شما سحرو جادو کرده‌اند!.

یک روز خوش نداریم، معنای شادی و عید را نمی‌فهمیم خـانهٔ‌مان تنگ و تاریک و غمگین است...

مادرم به سحر و جادو عقیده دارد و مرتب برای گشایش کارها، برای خوشبختی خواهرم، برای خوش اخلاقی پدرم سحرو جادو مـی‌کند و زنهایی را برای این کار به خانه می‌آورد، در بین همهٔ اعضای خانواده تنها من به سحر و جادو عقیده ندارم و می‌گویم: فقط خدا...[۲]

«به خداوند توکل کنید خدا بافته‌های سست ساحران را باطل می‌کند.»[۳]

---

۱. طه، ترجمهٔ آیهٔ ۶۹.

۲. اطلاعات یکشنبه ۱۳۶۷/۱۰/۱۸ / ص ۳ / ستون مکاتبه و مشاوره.

۳. یونس /۸۱.

دیدگاه تورات دربارهٔ سحر

سحر و جادوگری از نظر کتب «عهد قدیم» یعنی تورات و کتب ملحق به آن، نیزناروا و بسیار ناپسند است. زیرا در تورات می‌خوانیم: «به صاحبان اجنّه توجه نکنید، جادوگران را متفحص نشوید، تا (مبادا) از آنها ناپاک شوید، خداوند و خدای شما منم.»(۱)

در جای دیگر تورات آمده است: «و کسی که به صاحبان اجنّه و جادوگران توجّه می‌نماید، تا آنکه از راه زنا پیروی ایشان نماید، روی عتاب خود را به سوی او گردانیده، او را از میان قومش منقطع خواهم ساخت.»(۲)

قاموس کتاب مقدس در این باره می‌نویسد:«پر واضح است که سحر در شریعت موسوی راه نداشت بلکه شریعت، اشخاصی را که از سحر مشورت طلبی می‌نمودند به شدیدترین قصاصها ممانعت می‌نمود.»(۳)

فرق بین عرفان و جادو

غرب انسان را دایر مدار هستی می‌شناسد و برای دین و نظام دینی تعریف مشخص و جایگاه ویژه‌ای ندارد، بنابراین بشر را مفسّر هستی می‌داند و همه چیز را به او نسبت می‌دهد و حال آنکه به این تفکر دو ایراد اساسی وارد است:

۱ـ اولا این نوع تفکر، به نفی دین، وحی و انکار خدا می‌انجامد.

---

۱. لاویان /۱۹ /۳۱.
۲. همان / ۲۰ / ۷.
۳. قاموس کتاب مقدس / ص ۴۷۱ / تألیف مسترهاکس آمریکایی؛ اقتباس از روزنامه رسالت دوشنبه ۱۳۷۵/۲/۲۴ / ص ۴.

۲ـ از آنجا که در این فکر بشر دایر مدار هستی انگاشته می‌شود، به دلیل ناکافی بودن فکر بشری، معضلات جدیدی رخ می‌نماید که هر لحظه سفسطه‌ای تازه را طلب می‌کند. در ریشه یابی تفکرات نفی کنندهٔ دین در آغاز خلقت نیز آنجا که ملائک بر سر آفرینش آدم با خدای خویش مباحثه می‌کردند، شیطان به عنوان سمبل تفّکر دایر مدارانه، خود پرستی و خودگرایی را باب کرد.

امّا اگر خود محوری در ملائک شرط بود و ریشه داشت، آنها نیز می‌بایستی پس از آگاهی از برتری آدم سر به سجدهٔ وی نگذارند، امّا از آنجا که این خودگرایی ریشه در عدم اطلاع ملائک داشت، پس از این اطلاع و آگاهی نیز امر خدا را اطاعت کردند، امّا شیطان به دلیل اینکه‌خود محوری‌اش امری ریشه‌ای بوده است، حتّی پس از اطلاع از برتری آدم، بازهم انکار می‌ورزد و اساس خودگرایی از آغاز خلقت شکل می‌گیرد.[۱]

بنابراین هر جا نشانی از خود محوری هست، نشانی از شیطان و اغوای او نیز درکار است و از اینجاست که وقتی غرب و روشنفکران غربزده نمی‌توانند مسأله خودگرایی و خداگرایی را تبیین کنند، مخالفان خویش را به‌گام گذاشتن جای پای شیطان متهّم می‌کنند و غافل از آنکه «عرفان و شیطان» دو مقولهٔ کاملاً متضّادند که بدون یافت و وارد شدن به دنیای وسیع این دو جهان، نمی‌توان فرق بین آنها را فهمید.

حقیقت اینست که وقتی کسی همه چیز را در قالب «علم» به تجربه نشست، برای مطالعه در عالم عرفان نیز از آنجا که پای شهودی و سلوکی

---

۱. سوره ص / ۸۲.

ندارد و به کتابهای امثال «کارلوس کاستاندا» و «دون خوان» متوسل می‌شود که آنها در این فکر قائل به شهود و سلوک نیستند، بنابراین جادو و عرفان را یکی می‌انگارد.

اما واقعیت اینست که جادو و عرفان دو عالم و دنیای مختلف هستند که در عرفان ملائک و خدا الهام می‌کنند و در جادو شیطان.[۱]

آرای علمای مذاهب در زمینه ساحر[۲]

علاّمه عبدالقادرعوده می‌گوید:[۳] «حرمت تعلّم سحر مورد اتفاق است و اعتقاد به آن کفر است ولیکن در حکم ساحر اختلاف نموده‌اند. مالک بن انس اصبحی پیشوای مذهب مالکی ابو حنیفه و احمدبن حنبل شیبانی پیشوای مذهب حنبلی براین عقیده‌اند که ساحر به واسطهٔ تعلّم سحر و فعل آن کافرمی‌شود. اعم از اینکه به حرمت آن اعتقاد داشته باشد یا آنکه معتقد به حرمت آن نباشد و بدین جهت کشته می‌شود، بدون اینکه در معرض استتابه قرار گیرد و برای این حکم به روایتی که جندب از رسول خدا نقل کرده است تمسّک شده است : «**حدُّ الساحر ضَربُهُ بِالسَّیفِ**» یعنی مجازات ساحر این است که با شمشیر کشته شود. بدین جهت برخی از حنفیان بر این عقیده‌اند که زن ساحره باید کشته شود، با اینکه آنان به کشتن زن مرتد فتوا نداده‌اند و این بدان جهت است که ساحر به عنوان حد کشته می‌شود نه بعنوان ارتداد و استتابه (طلب

---

۱. قرآن کریم / شوریٰ / ۳. الهام شیطان / انعام / ۱۲۱. رسالت / چهارشنبه ۱۳۷۱/۸/۶ / ص ۷ تلخیص مقاله ح امینی (طامه).

۲. اقتباس از کیهان اندیشه شمارهٔ ۵۴ / خرداد و تیر ۷۳ / صص ۵۰ و ۴۹ (محمد ابراهیم جنّاتی).

۳. التشریع الجنائی / ج۲ ص۷۱۱.

توبه) در اتداد است نه در حد. پس در جایی استتابه است که منعی در میان باشد نه در آنجایی که منعی نباشد و در این مورد نصی وجود ندارد.(۱)

اگر چه روایتی از پیشوای مذهب حنبلی، احمدبن حنبل شیبانی نقل شده او بر این عقیده است که ساحر به تعلّم سحر و فعل آن کافر نمی‌شود ولی عاصی است و باید ادب شود و طلب توبه از او صادر گردد.(۲)

امّا شافعیان و ظاهریان این را قبول ندارند و حدیث جندب را ضعیف و غیر قابل اعتماد دانسته‌اند.(۳)

زیدیه نیز حکم ساحر را حکم مرتد می‌دانند، اگر چه حکم او را قتل می دانند امّا قائلند که قتل بعد از عدم استتابه می‌باشد، مانند مرتد که اگر توبه کرد از قتل او صرفنظر می‌شود و اگر توبه نکرد کشته می‌شود.(۴)

آیهٔ چشم زخم و داستان پیامبر

«وَ اِنْ یَکٰادُ الَّذینَ کَفَرُوا لَیُزْلِقُونَکَ بِاَبْصٰارِهِم...»(۵)

مفسران، از جمله میبدی، ابوالفتوح رازی و قرطبی می‌نویسند که: این آیه به چشم زخم اشاره دارد که در میان قبایل عرب شایع بوده است. مخصوصاً قبیلهٔ بنی اسد که چشم زنان (عیّان) قهّاری در میان آنها بوده است که شتر و گاو سالم را از فاصلهٔ نسبتاً دور چشم می‌زدند و سپس به

---

۱. حاشیه ابن عابدین / ج۳ / ص۴۰۸ و شرح فتح القدیر ج۴ ص۴۰۸ و المغنی ج۱۰ / ص۱۱۳.
۲. مواهب الجلیل ج۳ /ص۲۷۹.
۳. التشریع الجنائی ج۲ / ص۷۱۱.
۴. شرح الازهارج۴ /ص۳۷۹.
۵. ن والقلم / ۵۱ و ۵۲.

کارگرشان می‌گفتند: زنبیلت را بردار و برو برای ما گوشت قربانی بیاور! زیرا صاحب شتر یا گاو، حیوان از پای در آمده را حلال می‌کرد و سر می‌برید و گوشتش را در میان مردم پخش می‌کرد.

کافران قریش، یکی از این چشم زنان حرفه‌ای را برای چشم زدن و از پا در آوردن پیامبرﷺ اجیر کردند و فرستادند که ـ به نظارهٔ شوم هیپنوتیزم‌وار خود که چارپای هر کاروانی را به زمین می‌انداخت ـ قصد پیامبر کند. وی نیز چنین کرد، ولی این آیه نازل شد و خداوند حضرت را حفظ فرمود. حسن بصری نیز این آیه را دافع چشم زخم می‌داند.

در دایرةالمعارف دین،(ویراستهٔ م. الیاده، ج۵، ۲۳۸) آمده است که: «اعتقاد به تأثیر چشم زخم و چشم بد، جهانی است»[1]

❁ ❁ ❁

۱. مجلهٔ بیّنات / فروردین ۷۴ مبحث بازتاب فرهنگ زمانه در قرآن ص۹۶.

«فصل چهارم»[1]

دعاهایی برای باطل نمودن سحر و دفع چشم زخم

تعویذ قرآنی برای دفع سحر[2]

در قرآن مجید بارها به سحر اشاره شده است و یک بار گفته شده‌است (جادوگران) به‌کسی زیان رسان نبودند مگر به اذن الهی (بقره آیه ۱۰۲) حاکی از این است که سحر واقعیت و منشأیت اثر دارد و گذشته از آن در یک مورد هم خداوند تعویذ (پناه دادن معنوی و دفع خطرهای محتمل) را نیز ارایه داده است. در قرآن کریم صریحاً به واقعیت سحر تصریح شده است:

«قل اعوذ برب الفلق، من شر ماخلق...و من شر النفاثات فی العقد»

بگو به پروردگار خلق پناه می‌برم از شرّ هر آنچه آفریده است و از شرّ زنان افسونگر دمنده در گره‌ها.

واقعیت چشم زخم و سحر در روایات هم آمده است که قبلاً در آغاز همین فصل به آن اشاره کردیم.

دفع شر ساحر و ظالم

در حاشیه منهاجِ علامه از امیر مؤمنان حضرت علی علیه‌السلام روایت است که فرمودند:

---

۱. کلیه ادعیه این فصل از «مفاتیح الحاجات» نقل شده است.

۲. همان.

اگر از ظالم یا ساحری بترسی بعد از نماز شب و قبل از نماز صبح روی به جانب خانهٔ آن ظالم و ساحر کن و هفت نوبت بگو:

بِسْمِ اللهِ و بِاللهِ ـ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخيكَ وَ نَجْعَلُ لَكُما سُلْطاناً فَلا يَصِلُونَ اِلَيْكُما بِاٰياتِنا اَنْتُما وَمَنْ اتَّبَعَكُما الْغالِبُونَ».(۱)

اثر نگذاشتن سحر

در مصباح کفعمی آمده است، اگر کسی از سِحر می‌ترسد بگوید:

«قالَ لَهُمْ مُوسىٰ اَلْقوا ما اَنْتُمْ مُلقُونَ فَلَمّا اَلْقَوا قالَ مُوسىٰ ما جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ اِنَّ اللهَ سَيُبْطِلُهُ اِنَّ اللهَ لايُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفسِدينَ و يَحِقُّ اللهُ الْحَقَّ بِكَلَماتِهِ وَلَو كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ـ وَقَدِمْنا اِلىٰ ما عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْناهُ هَباءً مَنْثُوراً ـ بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْباطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإذا هُوَ زاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمّا تَصِفُونَ ـ وَاَلْقِ ما في يَمينِكَ تَلْقَفْ ما صَنَعُوا اِنَّما صَنَعُوا كَيْدُ ساحِرٍ وَلايُفلِحُ السّاحِرُ حَيْثُ اَتىٰ فَاُلْقِيَ السَّحَرَةُ سُجَّداً قالُوا آمَنّا بِرَبِّ هارونَ وَمُوسىٰ»(۲)

در طبّ الائمه از محمّد بن مسلم روایت شده که گفت: این عوذه‌ای است که حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمّد الصّادق علیه‌السلام برای من املا کردند و فرمودند که سِحر را باطل می‌نماید، آن را می‌نویسی و همراه سحر شده می‌نمایی:

«قال موسىٰ ما جئتم به السِّحرُ، اِنّ اللهَ سيبطله اِنَّ اللهَ لايصلح عمل المفسدين ـ و يحقّ الله الحقّ بكلماته ولَو كره المجرمون (يونس ۸۱ ـ

---

۱. قصص / ۳۵.

۲. ترکیبی از آیات ۸۰ ـ ۸۲ یونس / ۲۳ فرقان / ۱۸ انبیا / ۶۹ - ۷۰ سورهٔ طه می‌باشد.

۸۲) ـ ءَاَنتم اَشَدُّ خَلْقاً اَمِ السَّماءُ بَنیٰها، تا آخر سورهٔنازعات (نازعات ۲۷ـ ۴۶) را نیز می‌نویسی و بعد از آن می‌نویسی، فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ ما کانُوا یَعْمَلُون ـ فَغُلِبُوا هُنالِكَ وانْقَلَبُوا صاغِرِین ـ وَاُلْقِیَ السَّحَرَةُ ساجِدِین ـ قالوا آمَنا بِربِّ الْعالَمین ـ رَبِّ مُوسی و هارون».(۱)

شیخ اصفهانی از حضرت صادق روایت نموده که هر کس هنگام بامداد و شب، سه مرتبه سورهٔ «ناس» و «فلق» را بخواند سحر بر او کارگر نمی‌شود انشاء الله تعالی.

درمصباح کفعمی ازحضرت رسول‌الله روایت شده‌است‌که‌فرمود: کسی که عافیت از سوی خداوند می‌خواهد در سَحر بگوید:

«اَللّٰهُمَّ رَبَّ مُوسیٰ وَخاصَّهُ بِکَلامِهِ وهازِمَ مَنْ کادَهُ بِسِحرِهِ بِعَصاهُ وَمُعیدَها بَعْدَ العودِ ثُعْباناً وَمُلْقِفها اِفْكَ اَهْلِ الأفْكِ وَمُفْسِدِ عَمِلَ السّاحِرینَ وَمُبطِلَ کَیْدِ اَهْلِ الْفَسادِ مَنْ کادَنی بِسِحْرٍ اَوْ بِضُرٍّ عامِداً اَوْ غَیْرَ عامِدٍ اَعْلَمُهُ اَوْ لااَعْلَمُهُ اَخافُهُ اَوْ لااَخافُهُ فَاقْطَعْ مِنَ اَسْبابِ السَّمٰواتِ عَمَلَهُ حَتّٰی تَرْجِعُهُ عَنّی غَیْرَ نافِذٍ وَلاضآرٍّ لی وَلاشامِتٍ بی اِنّی اَدرَءُ بِعَظَمَتِكَ فی نُحُورِ الأَعْداءِ فَکُنْ لی مِنْهُمْ مُدافِعاً اَحْسَنُ مُدافِعَةٍ وَاَتَمَّها یا کَریمُ»

پس هر کس این دعارا گفت، او را سحر ساحری ضرر نمی‌رساند یا برای همیشه او را فراموش می‌نماید.

ابطال سحر

همچنین در تسهیل الدواء مسطور است که این کلمات را سه روز

---

۱. اعراف ۱۱۸ ـ ۱۲۲.

هنگام صبح بر کاغذی نوشته و بر آب جاری بیندازد سحر باطل می‌شود به اذن الله تعالی:

«بسم الله الرَّحمٰنِ الرَّحیم ذَکَرْنا مِنْ حَیْثُ نَسینا وَعافَیْنا مِنْ حَیْثُ بَلینا وَوَصَلْنا مِنْ حَیْثُ قَطَعْنا وَصَلَّی اللهُ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ اَجْمَعینَ»

دفع سحر از منزل

شیخ اصفهانی‌ؒ در کتاب الخواص نقل نموده که اگر سورهٔ مبارکهٔ «تکویر» را در خانه‌ای که سحر شده باشد بخوانند و موضع سحر معلوم نباشد خداوند آنرا ظاهر می‌فرماید و شرّ آن را دفع می‌نماید. انشاءالله تعالی

بسته شده

در طب الائمّه از عوالم روایت نموده که برای باز شدن شخص بسته شده این آیات شریفه را بنویسند (و همراه او نمایند):

«ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبکُم مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ فَهِیَ کَالْحِجارَة اَوْ اَشدُّ قِسْوَةً وَ اِنَّ مِنَ الْحِجارَةِ لَما یَتَفَجَّرُ مِنْهُ الأنهارُ (وَ اِنَّ مِنْها لَما یشَّقَّقُ فَیَخْرُجُ مِنْهُ الْماءُ) و اِنَّ مِنْها لَما یَهْبِطُ مِنْ خَشْیَةِ اللهِ (بقرة ۷۴)، الَّذینَ إذا اَصابَتْهُمْ مُصیبَةٌ قالُوا اِنّا لله و اِنّا إلَیْهِ راجِعُونَ (بقره ۱۵۶)، وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمؤمِنینِ وَ لایَزیدُ الظّالِمینَ إلاّ خِساراً (اسرا ۸۲)».

و نیز آورده که اگر کسی را بسته باشند، سورهٔ مبارکهٔ «مریم» را بنویسد و بشوید و بخورد گشاده می‌گردد. انشاءالله تعالی

ادعیهٔ چشم زخم

در روایت است که چشم زخم حق است و ایمن نباش از چشم زخم بر نفس خود و نه از چشم خود بر دیگری، بنابراین، این تعویذ را بخوان به جهت چشم زخم که جبرئیل علیه السلام برای تعویذ حسنین علیهما السلام به حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله تعلیم نمود در وقتی که ایشان را نظر زده بودند و آن حضرت به اصحاب خود فرمود که محافظت نمائید از چشم زخم، زنان و اولاد خود را با این تعویذ:

«اَللّٰهُمَّ یا ذَاالسُّلطانِ العَظیمِ وَالمَنِّ الْقَدیمِ وَالوَجهِ الکَریمِ یا ذَاالْکَلِماتِ التّامّاتِ وَالدَّعَواتِ المُسْتَجاباتِ عافِ الحَسنِ وَالحُسَیْنِ مِنْ اَنْفُسِ الجِنِّ وَاَعْیُنِ الْاِنسِ»

در نسخه‌ای بود که به جای اسم حضرت امام حسن وامام حسین علیهما السلام نام آن نظر کرده را بگوید و از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله روایت است که هر گاه چیزی را دیدی که در نظر تو خوشایند بود بگو: **«اَللّٰهُ اَللّٰهُ ماشاءَ الله لاقُوَّةَ اِلاّ بِالله»** که به آن چیز ضرری نمی‌رسد و همچنین این دعا را حضرت جبرئیل علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله به جهت دفع چشم زخم تعلیم نمود:

«بِسْمِ اللهِ (اَوقیكَ) اُرقیك مِنْ کُلِّ عَیْنٍ حاسِدٍ اَللّٰهُ یَشْفیكَ»

و در حاشیهٔ زادالمعاد است که به جهت چشم زخم این آیهٔ شریف را نوشته با خود نگه دارد:

«قُلْ یُحییهَا الَّذي اَنْشاها اَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلیمٌ»[1]

صاحب خواص السّور آورده که اگر آیه **«و ان یکاد»**[2] و از ابتدای

---

۱. یس / ۷۹.

۲. ن والقلم / ۵۱ و ۵۲.

سوره مُلك تا «و هو حسير»[1] را بنویسد و با خود نگهدارد از چشم زخم ایمن می‌گردد. ان شاء الله تعالی

کسی که دچار چشم زخم گردیده

صاحب خواص السّور نقل نموده: چون کسی را چشم زخم رسیده باشد، باید سورهٔ «هُمَزَه» را بر او خواند، عافیت یابد و شیخ محمد تقی اصفهانی از حضرت امام صادق روایت نموده که سورهٔ «والعادیات» را سه بار به جهت چشم زخم بخوانید و در بعضی کتب آورده‌اند که هر کس این سوره را بسیار بخواند قرض او ادا شود و اگر این سوره را بنویسد و با خود دارد از همهٔ آفات محفوظ ماند و اسباب حصول روزی بر او آسان شود. در بعضی مجامع معتبره است که یکی از سلاطین با عده‌ای از همراهان خود برای شکار به کوهستان رفته بود و اتفاقاً با شخصی برخورد نمودند و آن سلطان از او سؤال نمود که در کوه چه شغلی داری آن شخص گفت: شکارچی هستم و سلطان گفت: اما تو هیچگونه لوازم شکار را همراه نداری پس چگونه حیوانات را شکار می‌کنی؟

آن مرد گفت: من چشم تنگی دارم و به هر شکاری که نگاه می‌کنم بر فربهی و زیبایی او تعجب می‌کنم، پس آن شکار در اثر چشم تنگ من افتاده و سریعاً آن را ذبح می‌کنم! سلطان وقتی این را شنید به همراهان خود گفت زود حرکت کنید تا از این مرد دور شویم.

---

۱. ملک / ۱ ـ ۴.

دفع ضرر جن و شیاطین

فیض کاشانی‌﷫ در اللئالی روایت نموده که در ادعیهٔ قدسیه وارد است: که یا محمد! هر کس از آنچه در زمین است، خواه شیطان و یا جن بترسد، در وقتی که ترس در دل او به هم رسد، این دعا را بخواند که از شیطان و جن هیچ ضرری به او نمی‌رسد و دعا این است:

«بِسم الله الرَّحمن الرَّحیم یا اللهُ الاِلٰهُ الاَکْبَرُ الْقاهِرُ بِقُدْرَتِهِ جَمیعِ عِبادِهِ وَ الْمُطاعُ لِعَظَمَتِهِ عِنْدَ کُلِّ خَلیقَتِهِ وَالْمُمْضی مَشیَّتَهُ لِسابِقِ قَدَرِهِ اَنْتَ تَکلَاٰهُ ما خَلَقْتَ بِاللَّیْلِ وَ النَّهارِ و لٰا یَمْنَعُ مَنْ اَرَدْتَ بِهِ سُوءً بِشَیءٍ دُونَکَ مِنْ ذٰلِکِ السُّوءِ وَ لٰا یَحُولُ اَحَدُ دُونَکَ بَیْنَ اَحَدٍ وَماتُریدُ بِهِ مِنَ الْخَیْرِ کُلُّ ما یُریٰ وَما لایُریٰ فی قَبْضَتِكَ وَجَعَلْتَ قَبائِلَ الْجِنِّ وَالشَّیاطینِ یَرَونَنا وَلانَریٰهُمْ وَاَنَا لِکَیْدِهِمْ خائِفُ فَآمِنّی مِنْ شَرِّهِمْ وَبَأْسِهِمْ بِحَقِّ سُلْطانِكَ الْعَزیزُ یا عَزیزُ».

و در طب الائمه از حضرت امیرالمؤمنین﵇ روایت است که این آیات جهت دفع جنّ (خواندن یا نوشتن و همراه داشتن آن) نافع است:

«اِنَّ رَبَّکُم اللهُ الَّذي خَلَقَ السَّمٰواتِ والأَرْضَ في سِتَّةِ أيّامٍ ثُمَّ اسْتَویٰ عَلَی الْعَرْشِ یُغْشِی اللَّیْلَ النَّهارَ یَطْلُبُه حَثیثاً وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ والنُّجُومَ مُسَخَّراتٍ بِاَمْرِهِ اَلا لَهُ الْخَلْقُ وَالأَمْرُ تَبارَكَ اللهُ رَبُّ الْعالَمینَ ـ اُدْعوا رَبَّکُمْ تَضَرُّعاً و خُفْیَةً اِنَّهُ لایُحِبُّ الْمُعْتَدینَ ـ ولاتُفْسِدُوا فِی الاَرْضِ بَعْدَ اِصْلاحِها وَادْعُوه خَوْفاً وَطَمَعاً اِنَّ رَحْمَةَ اللهِ قَریبُ مِنَ الْمُحْسِنینَ»[1]

---

۱. اعراف / ۵۴ ـ ۵۶.

حرز حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام

سید بن طاووس در مهج الدعوات بعد از ذکر قضیه‌ای از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام این حرز شریف را نقل نموده است و آن چنین است که: زمانی هارون‌الرشید ـ علیه اللّعنه ـ اهتمام نمود به قتل مولایمان حضرت موسی بن جعفر علیه السلام، پس فضل بن ربیع را ـ که از نزدیکان او بود ـ طلبید و گفت: حاجتی دارم و تقاضا می‌کنم که آن را انجام دهی، برای تو صد هزار درهم در مقابل این کار می‌پردازم، فضل گفت: این دستور است یا خواهش؟ هارون ـ علیه اللعنه ـ گفت: خواهش است، سپس گفت: دستور دادم صد هزار درهم به خانهٔ تو ببرند و از تو تقاضا دارم که به خانهٔ موسی بن جعفر علیه السلام بروی و سر ایشان را برای من بیاوری. فضل گفت: به خانهٔ امام موسی بن جعفر علیه السلام رفتم، آن حضرت مشغول نماز بود، نشستم تا نمازش تمام شد، به سوی من روی نمود، تبسمی کرد و فرمود: می‌دانم برای چه اینجا حاضر شده‌ای! مهلت بده تا دو رکعت نماز بخوانم. پس او را مهلت دادم و وضوی کاملی گرفت و دو رکعت نماز خواند و رکوع و سجود آن را نیکو به جای آورد؛ بعد از نماز، این حرز را ـ که ذکر خواهد شد ـ خواند پس در جای خود فرو رفت و ناپدید شد و من نفهمیدم که به زمین فرو رفت یا به آسمان بالا رفت! پس نزد هارون(علیه اللَّعنةِ وَ ٱلعَذاب) برگشتم و قضیه را بازگو نمودم، پس او گریست و گفت: خدا امام را از شر من در پناه خود برد. از آن حضرت روایت است که هر کس این حرز را هر روز به نیت خالص بخواند خداوند او را از همهٔ بدیها و آفات حفظ می‌فرماید و اگر ناراحتی داشته باشد از آن خلاص می‌شود و شرّ آن ناراحتی رفع می‌گردد و کسی که قرائت او نیکو نیست (یعنی

نمی‌تواند آن را خوب بخواند) پس این حرز را با خود نگه دارد تا به برکت آن از شرور و آفات در امان باشد و به درستی که خداوند کفایت کنندهٔ آن بوده و قادر بر آن می‌باشد و آن حرز شریف این است، سه مرتبه می‌گویی:

«بِسْمِ اللهِ الرَّحمٰنِ الرَّحيم اَللهُ اَكْبَرُ اَللهُ اَكْبَرُ اَللهُ اَكْبَرُ اَعْلىٰ وَاَجَلُّ مِمّا اَخافُ وَاَحْذَرُ وَاَسْتَجيرُ بِاللهِ» بعد می‌گویی: «عَزَّجارُ اللهِ وَجَلَّ ثَنآءُ اللهِ وَلاٰاِلٰهَ اِلاّ اللهُ وَحْدَهُ لاٰشَريكَ لَهُ وَصَلَّى عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَالِهِ اللّٰهُمَّ احْرُسْني بِعَيْنِكَ الَّتي لاٰتَنامُ وَاكْنُفْني بِرُكْنِكَ الَّذى لاٰيُرامُ وَاغْفِرْلي بِقُدْرَتِكَ فَاَنْتَ رَجائي رَبِّ كَمْ مِنْ نِعْمَةٍ اَنْعَمْتَ بِها عَلَيَّ قَلَّ لَكَ عِنْدَها شُكْري وَكَمْ مِنْ بَلِيَّةٍ ابْتَلَيْتَني بِها قَلَّ لَكَ عِنْدَها صَبري فَيامَنْ قَلَّ عِنْدَ نِعَمِهِ شُكري فَلَمْ يَحْرِمْني وَيا مَنْ قَلَّ عِنْدَ بَلِيَّتِهِ صَبري فَلَمْ يَخْذُلْني وَيا مَنْ رَآني عَلَى الخَطايا فَلَمْ يَفْضَحْني يا ذَاالْمَعْرُوفِ الَّذي لاٰيَنْقَضي اَبَداً يا ذَاالنِّعَمِ الَّتي لاٰتُحْصىٰ عَدَداً صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ اَللّٰهُمَّ بِكَ اَدْفَعُ وَاَدْرَأُ في نَحْرِهِ وَاَسْتَعيذُ بِكَ مِنْ شَرِّهِ اَللّٰهُمَّ اَعِنّي عَلىٰ ديني بِدُنْيايَ وَعَلىٰ اٰخِرَتي بِتَقْوايَ وَاحْفَظْني فيما غِبْتُ عَنْهُ وَلاٰتَكِلْني اِلىٰ نَفْسي في ما حَضَرْتُهُ يا مَنْ لاٰتَضُرُّهُ الذُّنُوبُ وَلاٰتَنْفَعُهُ الْمَغفِرَةُ اغْفِرْلي مالاٰيَضُرُّكَ وَاَعْطِني مالاٰيَنْفَعُكَ اِنَّكَ اَنْتَ وَهّابٌ اَسْئَلُكَ فَرَجاً قَريباً وَمَخْرَجاً رَحيباً وَرِزْقاً واسِعاً وَصَبْراً جَميلاً وَعافِيَةً مِنْ جَميعِ الْبَلاٰيا اِنَّكَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ اَللّٰهُمَّ اِنّي اَسْئَلُكَ الْعَفْوَ وَالْعافِيَةَ وَالاَمْنَ وَالصِّحَّةَ وَالصَّبْرَ وَدَوامَ الْعافِيَةِ وَالشُّكْرَ عَلَى الْعافِيَةِ وَاَسْئَلُكَ اَنْ تُصَلِّيَ عَلىٰ محمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تُلْبِسَني عافِيَتَكَ في ديني وَنَفْسي وَاَهْلي وَمالي وَاِخْواني مِنَ الْمُؤمِنينَ وَالْمُؤْمِناتِ وَجَميعِ ما اَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ وَاَسْتَودِعُكَ ذٰلِكَ كُلَّهُ يا رَبِّ وَاَسْئَلُكَ اَنْ تَجْعَلَني في كَنَفِكَ وَفي

جَوٰارِكَ وَفي حِفْظِكَ وَحِرْزِكَ وَعِياذِكَ عَزَّ جارُكَ وَجَلَّ ثَنائُكَ وَلاٰاِلٰهَ غَيْرُكَ اَللّٰهُمَّ فَرِّغْ قَلْبي لِمَحَبَّتِكَ وَ ذِكْرِكَ وَاَنْعَشْهُ لِخَوْفِكَ اَيّامَ حَياتي كُلَّها وَاجْعَل زادي مِنَ الدُّنيا تَقْواكَ وَهَبْ لي قُوَّةً اَحْتَمِلُ بِها جَميعَ طٰاعَتِكَ وَاَعْمَلُ بِها جَميعَ مَرضاتِكَ وَاجْعَلْ فِراري اِلَيْكَ وَ رَغْبَتي في ما عِنْدَكَ وَاَلْبِسْ قَلْبِيَ الْوَحْشَةَ مِنْ شِرارِ خَلْقِكَ وَالأُنْسَ بِاَوْلِياءِكَ وَاَهْلِ طٰاعَتِكَ وَلاٰتَجْعَلْ لِفاجِرٍ وَلاٰلِكافِرٍ عَلَيَّ مِنَّةً وَلاٰلَهُ عِندي يَداً وَلاٰلي اِلَيهِ حاجَةً اِلَيَّ قَدْتَرىٰ مَكاني وَتَسْمَعُ كَلامي وَتَعْلَمُ سِرّي وَعَلاٰنِيَتي لاٰيَخْفىٰ عَلَيكَ شَيئٌ مِنْ اَمْري يا مَنْ لاٰيَصِفُهُ نَعْتُ النّاعِتينَ وَيا مَنْ لاٰيُجٰاوِزُهُ رَجاءُ الرّاجينَ يا مَنْ لاٰيَضيعُ لَدَيهِ اجْرُ الْمُحْسِنينَ يا مَنْ قَرُبَتْ نُصْرَتُهُ مِنَ الْمَظْلُومينَ يا مَنْ بَعُدَ عَوْنُهُ عَنِ الظّٰالِمينَ قَدْ عَلِمْتَ ما نالَني مِنْ قَرُبَتْ نُصْرَتُهُ مِنَ الْمَظْلُومينَ يا مَنْ بَعُدَ عَوْنُهُ عَنِ الظّٰالِمينَ قَدْ عَلِمْتَ ما نالَني مِنْ فُلاٰنٍ مِمّا حَظَرْتَ وَانْتَهَكَ مِنّي ما حَجَرْتَ بَطَراً في نِعْمَتِكَ عِنْدَهُ وَاغْتِراراً بِسَتْرِكَ عَلَيْهِ اَللّٰهُمَّ فَخُذْهُ عَنْ ظُلْمي بِعِزَّتِكَ وَافْلُلْ حَدَّهُ عَنّي بِقُدْرَتِكَ وَاجْعَلْ لَهُ شُغْلاً فيما يَليهِ وَعجْزاً عَمّا يَنْويهِ اللّٰهُمَّ لاٰتُسَوِّغْهُ ظُلْمي وَاَحْسِنْ عَلَيْهِ عَوْني وَاَعْصِمْني مِنْ مِثْلِ فِعالِهِ وَلاٰتَجْعَلْني بِمِثْلِ حالِهِ يا اَرْحَمَ الرّاحِمينَ اَللّٰهُمَّ اِنّي اَسْتَجَرْتُ بِكَ وَتَوَكَّلْتُ عَلَيْكَ وَفَوَّضْتُ اَمْري اِلَيْكَ وَالْجَأْتُ ظَهْري اِلَيْكَ وَضَعُفَ رُكْني اِلىٰ قُوَّتِكَ مُسْتَجيراً بِكَ مِنْ ذِي التَّعَزُّزِ عَلَيَّ وَالقُوَّةِ عَلىٰ ضَيْمي فَاِنّي في جَوٰارِكَ فَلاٰضَيْمَ عَلىٰ جارِكَ رَبِّ فَاقْهَرْ عَنّي قاهِري وَاَوْهِنْ عَنّي مُسْتَوْهِني بِعِزَّتِكَ وَاَقْبِضْ عَنّي ضٰائِمي بِقِسْطِكَ وَخُذْلي مِمَّنْ ظَلَمَني بِعَدْلِكَ رَبِّ فَاَعِذْني بِعِياذِكَ فَبِعِياذِكَ امْتَنَعَ عائِذُكَ وَاَدْخِلْني في جَوٰارِكَ عَزَّجارُكَ وَ جَلَّ ثَنآؤُكَ وَلاٰاِلٰهَ غَيْرُكَ وَاَسْبِلْ عَلَيَّ سِتْرَكَ فَمَنْ تَسْتُرُهُ فَهُوَ الآمِنُ الْمُحَصَّنُ الَّذي لاٰيُراعُ رَبِّ وَاضْمُمْني في ذٰلِكَ اِلىٰ كَنَفِكَ فَمَنْ تَكْنُفْهُ فَهُوَ الآمِنُ

الْمَحْفُوظُ لاٰحَوْلَ وَلاٰقُوَّةَ وَلاٰحيلَةَ اِلاّٰ بِاللهِ الَّذي لَمْ يَتَّخِذْ صٰاحِبَةً وَلاٰوَلَداً وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَريكٌ في الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَكَبِّرْهُ تَكْبيراً مَنْ يكن ذٰاحيلَةٍ في نَفْسِهِ اَوْ حَوْلٍ بَتَقَلُّبِهِ اَوْ قُوَّةٍ في اَمْرِهِ بِشَيءٍ سِوَى اللهِ فَاِنَّ حَولي وَقُوَّتي وَكُلَّ حيلَتي بِاللهِ الوٰاحِدِ الأَحَدِ الصَّمَدِ الَّذي لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً اَحَدٌ وَكُلُّ ذي مُلْكٍ فَمَمْلُوكٌ للهِ وَكُلُّ قَوِيٍّ ضَعيفٌ عِنْدَ قُوَّةِ اللهِ وَكُلُّ ذي عِزٍّ فَغٰالِبُهُ اللهُ وَكُلُّ شَيءٍ في قَبْضَةِ اللهِ ذَلَّ كُلُّ عَزيزٍ لِبَطْشِ اللهِ صَغُرَ كُلُّ عَظيمٍ عِنْدَ عَظَمَةِ اللهِ خَضَعَ كُلُّ جَبّٰارٍ عِنْدَ سُلْطٰانِ اللهِ ذَلَّ كُلُّ عَزيزٍ لِبَطْشِ اللهِ صَغُرَ كُلُّ عَظيمٍ عِنْدَ عَظَمَةِ اللهِ خَضَعَ كُلُّ جَبّٰارٍ عِنْدَ سُلْطٰانِ اللهَ وَاسْتَظْهَرْتُ وَاسْتَطَلْتُ عَلىٰ كُلِّ عَدُوٍّ لي بِتَوَلّي اللهِ دَرَأْتُ في نَحْرِ كُلِّ عادٍ عَلَيَّ بِاللهِ ضَرَبْتُ بِاِذْنِ اللهِ بَيْني وَبَيْنَ كُلِّ مُتْرَفٍ ذي سَوْرَةٍ وَجَبّٰارٍ ذي نَخْوَةٍ وَمُتَسَلِّطٍ ذي قُدْرَةٍ وَوٰالٍ ذي اِمْرَةٍ وَمُسْتَعِدٍّ ذي اُبَّهَةٍ وَعَنيدٍ ذي ضَغينَةٍ وَعَدُوٍّ ذي غيلَةٍ وَحٰاسِدٍ ذي قُوَّةٍ وَمٰاكِرٍ ذي مَكيدَةٍ وَكُلِّ مُعينٍ اَوْ مُعٰانٍ عَلَيَّ بِمَقٰالَةٍ مغْوِيَةٍ اَو سِعٰايَةٍ مُسْلِبَةٍ اَوْ حيلَةٍ موُذِيَةٍ اَو غٰائِلَةٍ مُرْدِيَةٍ اَوْ كُلِّ طٰاغٍ ذي كِبْرِيآءٍ اَوْ مُعْجِبٍ ذي خُيَلاٰءَ عَلىٰ كُلِّ سَبَبٍ وَبِكُلِّ مَذْهَبٍ فَاَخَذْتُ لِنَفْسي وَمٰالي حِجٰاباً دوُنَهُمْ بِمٰا اَنْزَلْتَ مِنْ كِتٰابِكَ وَاحْكَمْتَ مِنْ وَحْيِكَ الَّذي لاٰيُؤْتىٰ مِنْ سوُرَةٍ بِمِثْلِهِ وَ هُوَ الْحَكَمَ الْعَدْلُ وَالْكِتٰابُ الَّذي لاٰيَأْتيهِ الْبٰاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلاٰمِنْ خَلْفِهِ تَنْزيلٌ مِنْ حَكيمٍ حَميدٍ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحمَّدٍ وَآلِهِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْ حَمْدي لَكَ وَثَنٰائي عَلَيْكَ فِي الْعٰافِيَةِ وَالْبَلاٰءِ وَالشِّدَةِ وَالرَّخٰآءِ دائِماً لاٰيَنْقَضي وَلاٰيَبيدُ تَوَكَّلْتُ عَلَى الحَيِّ الَّذي لاٰيَمُوتُ اَللّٰهُمَّ بِكَ اَعُوذُ وَبِكَ اَصوُلُ وَاِيّٰاكَ اَعْبُدُ وَاِيّٰاكَ اَستَعينُ وَعَلَيْكَ اَتَوَكَّلُ وَاَدْرَءُ بِكَ في نَحْرِ اَعْدآئي وَاَسْتَعينُ بِكَ عَلَيْهِمْ وَاَسْتَكْفيكَهُمْ فَاكْفِنيهِمْ بِمٰا شِئْتَ وَكَيْفَ شِئْتَ وَمِمّٰا شِئْتَ بِحَوْلِكَ وَقُوَّتِكَ اِنَّكَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ

فَسَيَكفيكَهُمُ اللهُ وَهُوَ السَّميعُ العَليمُ قالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِاَخيكَ وَنَجْعَلُ لَكُما سُلْطاناً فَلايَصِلُونَ اِلَيْكُما بِاياتِنا اَنْتُما وَمَنِ اتَّبَعَكُماَ الغالِبُونَ لاتَـخافا اِنَّـني مَعَكُما اَسْمَعُ وَاَرىٰ قالَ اخْسَؤُا فيها وَلاتُكَلِّمُونَ اَخَذْتُ بِسَمْعِ مَنْ يُـطالِبُني بِالسُّوءِ بِسَمْعِ اللهِ وَبَصَرِهِ وَقُوَّتِهِ بِقُوَّةِ اللهِ وَحَبْلِهِ الْمَتينِ وَسُلْطانِهِ الْمُبينِ فَلَيْسَ لَهُمْ عَلَيْنا سُلْطانٌ وَلاسَبيلٌ اِنْشاءَ اللهُ وَجَعَلْنا مِنْ بَيْنَ اَيْديهِمْ سَدّاً وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَاَغْشَيْناهُمْ فَهُمْ لايُبْصِرُونَ اَللّٰهُمَّ يَدُكَ فَوْقَ كُلِّ ذي ذي يَدٍ وَقُوَّتُكَ اَعَزُّ مِنْ كُلِّ قُوَّةٍ وَ سُلْطانُكَ اَجَلُّ مِنْ كُلِّ سُلْطانٍ فَصَلِّ عَلىٰ مُحمَّدٍ وَآلِ مُحمَّدٍ وَكُنْ عِنْدَ ظَنّي في ما لَمْ اَجِدْ فيهِ مَفْزَعاً غَيْرَكَ وَلامَلْجَئاً سِواكَ فَاِنَّني اَعْلَمُ اَنَّ عَـدْلَكَ اَوْسَعُ مِنْ جَوارِ الْجَبّارينَ وَاَنَّ اِنْصافَكَ مِنْ وَراءِ ظُلْمِ الظّـالِمينَ صَـلِّ عَـلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحمَّدٍ اَجْمَعينَ وَاجِرْني مِنْهُمْ يا اَرْحَمَ الرّاحِمينَ اُعيذُ نَفْسي وَديني وَاَهلي وَمالي وَوَلَدي وَمَنْ يَلْحَقُهُ عِنايَتي وَجَميعَ نِعَمِ اللهِ عِـنْدي بِـبِسْمِ اللهِ الَّذي خَضَعَتْ لَهُ الرِقابُ وَبِسمِ اللهِ الَّذي خافَتَهُ الصُّدُورُ وَ وَجِلَتْ مِنْهُ النُّفُوسُ وَبِالاِسمِ الَّذي نَفَّسَ عَنْ داوُدَ كُرْبَتَهُ وَبِالاِسْمُ الَّذي قالَ لِنّارِ كُوني بَرْداً وَسلاماً عَلىٰ اِبْراهيمَ وَاَرادُوا بِهِ كَيْداً فَجَعَلْناهُمُ الاَخْسَرينَ وَ بِعَزيمةِ اللهِ الَّتي لاتُحْصىٰ وَبِقُدْرَةِ اللهِ الْمُسْتَطيلَةِ عَلىٰ جَميعِ خَلْقِهِ مِنَ شَرِّ فُلانٍ وَمِنْ شَرِّ ما خَلَقَهُ الرَّحمٰنُ وَمِنْ شَرِّ كَيْدِهِمْ وَحَوْلِهِمْ وَقُوَّتِهِمْ وَحيلَتِهِمْ اِنَّكَ عَلىٰ كُلِّ شَئٍ قَديرٌ اَللّٰهُمَّ بِكَ اَسْتَعينُ وَبِكَ اَسْتَغيثُ وَعَلَيكَ اَتَوَكَّلُ وَاَنْتَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظيمِ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَخَلِّصني مِنْ كُلِّ مُصيبَةٍ نَزَلَتْ في هٰذا الايَوْمِ وَفي هٰـذِهِ اللَّيْلَهِ وَفي جَميعِ الأَيّامِ واللَّيالي مِنَ السَّماءِ اِلَى الاَرْضِ اِنَّكَ الْيَوْمِ وَفي هٰذِهِ اللَّيالي والْاَيّامِ مِنَ السَّماءِ اِلَى الاَرْضِ اِنَّكَ عَلىٰ كُلِّ شَئ قَـديرٌ وَاجْـعَلْ لي سَهْماً في كُلِّ حَسَنَةٍ نَزَلَتْ في هٰذَا عَلىٰ كُلِّ شىءٍ قَديرٌ اَللّٰهُمَّ بِكَ اَسْتَفْتِحُ وَبِكَ

اَسْتَفْتِحُ وَبِكَ اَسْتَنْجِحُ وَبِمُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ اِلَیْكَ اَتَوَّجَهُ وَبِكِتابِكَ اَتَوَّسَلُ اَنْ تَلْطُفَ لي بِلُطْفِكَ الْخَفيِّ اِنَّكَ عَلیٰ کُلِّ شَيٍ قَدیرٌ جَبْرِئیلُ عَنْ یَمینی وَمیکائیل عَنْ شِمالی و اسرافیلُ اَمامی وَلاحولَ و لاقوَةَ الاّ بِالله العليّ العظیم خَلْفی وَ بَیْنَ یَدَیَّ لا اله الاّ اَنت سبحانكَ اِنّی کُنْتُ مِنَ الظّالِمینَ وَصَلَّی اللهُ علیٰ مُحَمَّد و آله الطاهرین وَسَلم کثیراً».

ایمنی از ارواح

در مستدرک الوسائل میرزای نوری از حضرت امام باقر روایت شده است که روزی شخص مؤمنی به خدمت آن حضرت آمد و شکایت نمود که کنیزی دارم و ارواح متعرض او می‌شوند، حضرت فرمودند:

تعویذ نما او را به سورهٔ «فاتحه» و «ناس» و «فلق» هر یک را ده بار بنویس که همراه او باشد، سپس این سوره‌ها را در ظرفی با مشک و زعفران بنویس و به او بنوشان، پس او سه روز به دستور حضرت عمل نمود خداوند او را ایمن فرمود.

ایمن بودن از شر جن و انس

به جهت ایمنی از شر جن و انس این دعا راکه در مهج الدعوات، سید بن طاووس از حضرت رسول الله روایت نموده بخواند و یا بنویسد و با خود نگهداری نماید:

«لاٰاِلٰهَ اِلاّٰ اللهَ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظیمِ ماشاءَ اللهُ کانَ وَما لَمْ یَشاءُ لَمْ یَکُنْ اَشْهَدُ اَنَّ اللهَ عَلیٰ کُلِّ شَيٍ قَدیرٌ وَاَنَّ اللهَ قَدْ اَحاطَ بِکُلِّ شَيٍ عِلْماً اَللّٰهُمَّ اِنّي اَعُوذُبِكَ مِنْ شَرِّ نَفْسي وَمِنْ شَرِّ کُلِّ دابَّةٍ اَنْتَ آخِذٌ

بِناصِيَتِها اِنَّ رَبّي عَلىٰ صِراطٍ مُسْتَقيمٍ»

و به جهت جن زده، این آیه را نوشته با خود نگه دارد: «وَاِنْ كُلٌّ لَمّا جَميعٌ لَدَيْنا مُحْضَرونَ»[1] در طبّ الائمه از حضرت امام حسین علیه السلام روایت شده که فرمودند: کلماتی است هنگامی که آنها را بگویم ترسی ندارم از اینکه جن و انس بر من اجتماع نمایند (یعنی از آسیب و ضرر ایشان با این کلمات در امان واقع می‌شود) آن کلمات چنین است:

«بسم الله و بالله و اِلى الله و في سَبيلِ اللهِ و علىٰ مِلَّةِ رَسولِ الله اَللّٰهُمَّ اكْفِني بِقُوَّتِكِ وَحَوْلِكَ و قُدْرَتِكَ شَرَّ كُلِّ مُغْتالٍ وَكَيْدِ الفُجّارِ فَإنّي اُحِبُّ الاَبْرارَ وَ اُوالي الاَخيارَ وَصَلَّى اللهِ على محمّد و آله».

ایمنی از تمام آفات و امراض و بلاها

صاحب خواص السُّور نقل می‌نماید که: هر کس آیهٔ اول سورهٔ انعام را در صبح و شب هفت مرتبه بخواند و هر بار دست بر بدن خود گذارد از جمیع آفات و علل و امراض ایمن شود و روایت است از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر کس سه آیهٔ از اول سورهٔ انعام را موقع صبح بخواند، حق تعالی هفتاد هزار ملک موکل کند که او را نگهدارند و برای او مثل اعمال هفتاد هزار ملک بنویسد.

دفع وسوسهٔ شیطان

در حاشیهٔ زاد المعاد علامهٔ مجلسی رحمه الله است که جهت دفع وسوسهٔ شیطان این آیهٔ شریفه را روزی سه مرتبه بخواند:

---

۱. یس / آیهٔ ۳۲.

«وَلَوْ نَشاءُ لَمَسَخْناهُمْ عَلىٰ مَکانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطاعُوا مُضِیّاً وَلایَرْجِعُونَ»(۱)

سورهٔ بقره

بریده از حضرت رسول اللهﷺ روایت نموده که فرمودند: «سورهٔ بقره» را یاد بگیر، به درستی که اخذ (خواندن) سورهٔ بقره برکت است و ترک (نخواندن) آن حسرت می‌باشد وساحران راهی بر سورهٔ بقره ندارند.

سورهٔ بقره و آل عمران

از حضرت امام جعفر بن محمد الصادقؑ روایت است که فرمودند: کسی که سورهٔ «بقره» و «آل عمران» را بخواند روز قیامت می‌آید در حالی که آن دو سوره روی او را مثل ابر سایه کرده‌اند.

فضیلت آیة الکرسی

«اَللّهُ لاٰاِلٰهَ إلاّ هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّوم لاٰتَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلاٰنَومٌ لَهُ ما فِي السَّماوات و ما في الأرض مَنْ ذَاالَّذي یَشْفَعُ عِنْدَهُ إلاّ بِإذْنِهِ یَعْلَمُ ما بین أیدیهم و ما خَلفَهُم وَلاٰ یُحیطون بشيءٍ مِنْ عِلمِهِ إلاّ بما شاءَ وَسِعَ کرسیُّهُ السّموات والأرض ولایَؤُدُهُ حفظُهُما و هو العليُّ العظیم ـ لاإکراه في الدّین قد تَبَیَّنَ الرُّشدُ مِنَ الغَيِّ فَمَن یَکْفُر بالطّاغوت و یؤمِن بِالله فقد اسْتَمْسَكَ بِالعُروَةِ الوُثقی لاٰانفِصامَ لَها وَالله سَمیعٌ عَلیمٌ ـ الله وليّ الّذین آمنوا

---

۱. یس / آیهٔ ۶۷.

یُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلماتِ إلی النّور والّذینَ کفروا أولیاؤُهُم الطّاغوت یُخرجونهم مِن النّور إلی الظُّلُماتِ أُولئِکَ أصحابُ النّارِ هُم فیها خالِدون»[۱]

مستدرک الوسائل از کتاب الغایات جعفر بن احمد قمی ﷺ روایت نموده که حضرت رسول الله ﷺ به مردی فرمودند: چه آیه‌ای عظیم‌تر است؟ گفت: خدا و رسول او آگاه‌ترند، پس پیامبر ﷺ دوباره فرمود و آن مرد دوباره گفت: خدا و رسول او داناترند، پس پیامبر ﷺ دوباره سؤال را تکرار فرمودند و آن مرد دوباره گفت: خدا و رسول او داناترند، پس حضرت رسول الله ﷺ فرمودند: عظیم‌ترین آیه، آیة الکرسی می‌باشد.

علت اینکه حضرت ﷺ چند مرتبه سؤال را تکرار فرمودند برای این است که بر اهمیت موضوع یعنی عظمت آیة الکرسی تأکید فرمایند.

و در لب‌اللباب قطب راوندی از حضرت رسول الله ﷺ روایت نموده که فرمودند در شب معراج دو لوح را دیدم که در یک لوح فاتحة الکتاب و در لوح دیگر کلّ قرآن قرار داشت که سه نور از آن ساطع بود، پس گفتم ای جبرئیل! این انوار چیست؟ جبرئیل گفت: آن سه نور، یکی سورهٔ قل هو الله احد، یکی سورهٔ یٰس و یکی آیة الکرسی بود.

و از حضرت رسول الله ﷺ روایت نموده که فرمودند آیة الکرسی در خانه‌ای خوانده نمی‌شود مگر آنکه ابلیس سی روز از آن بیرون می‌رود و داخل آن خانه ساحر و ساحره تا چهل روز وارد نمی‌گردد.

و در خبر است هنگامی که آیة الکرسی نازل گردید ابلیس دچار ترس

---

۱. بقره / ۲۵۵ - ۲۵۷.

شد، پس به یثرب آمد و از مردی سؤال نمود که امشب اتفاقی افتاده، گفت: بلی، آیة الکرسی نازل شده است.

جامع الاخبار از حضرت امام باقر ﷺ روایت نموده که فرمودند: کسی که بعد از وضو آیة الکرسی را بخواند خداوند تعالی ثواب چهل سال را به او اعطا فرماید و چهل درجه برای او بالا ببرد و چهل حوریه به او تزویج فرماید.

شیخ طبرسی در مکارم الاخلاق روایت نموده که حضرت رسول الله ﷺ هنگام خواب آیة الکرسی می‌خواند و می‌فرمود که جبرئیل بر من نازل شد و گفت: ای محمد، به درستی که عفریتی از جن در موقع خواب شما را دچارکید می‌نماید، پس بر تو باد به آیة الکرسی.

سورهٔ ناس، فلق و کافرون

قطب راوندی ﷺ در لُب اللباب روایت نموده: کسی که سورهٔ «**قل یا ایها الکافرون**» را بخواند پس برای او شفا است ازکفر و رحمت است به ثبات بر ایمان و کسی که سورهٔ «فلق» را بخواند پس برای او شفا است از سحر و رحمت است به ثبات بر عافیت و کسی که سورهٔ «ناس» را بخواند پس برای او شفا است ازکید شیطان و رحمت است به ثبات بر الهام (آنچه خداوند بر دل افکند).

منابع و مآخذ

نام کتاب	نام مؤلف
۱ـ قرآن کریم	
۲ـ التشریع الجنائی	عبدالقادر عوده
۳ـ احتجاج	شیخ أبی علی فضل بن حسن طبرسی
۴ـ الخواص السُورَ	شیخ محمد تقی اصفهانی نجفی
۵ـ اصول کافی	ثقة الاسلام کلینی رحمه‌الله
۶ـ اللئالی	فیض کاشانی رحمه‌الله
۷ـ أمالی صدوق	شیخ صدوق رحمه‌الله
۸ـ المنجد الابجدی	مؤسسة الفقیه
۹ـ ایضاح الفوائد	فخرالمحققین علامه حِلّی رحمه‌الله
۱۰ـ بحارالانوار	محمد باقر مجلسی رحمه‌الله
۱۱ـ تحریرالوسیله	حضرت آیت‌ا...امام خمینی رحمه‌الله
۱۲ـ تسهیل الدواء	عبدالمطلب بن غیاث الّدین محمّد
۱۳ـ تفسیر المیزان	علاّمه طباطبائی رحمه‌الله
۱۴ـ ترجمه تفسیر المیزان	سید محمد باقر موسوی همدانی رحمه‌الله
۱۵ـ تفسیر مجمع البیان	شیخ أبی فضل بن حسن طبرسی رحمه‌الله
۱۶ـ تفسیر نمونه	جمعی ازفضلای حوزهٔ علمیه قم به سرپرستی آیت ا...ناصر مکارم شیرازی
۱۷ـ تفسیر الدر المنثور	عبدالرحمن سیوطی
۱۸ـ تفسیر منهج الصادقین	فتح‌الله کاشانی
۱۹ـ تفسیر نور الثقلین	حویزی
۲۰ـ تفسیر عیّاشی	محمد بن مسعود بن نضر عیّاشی
۲۱ـ تنقیح الرائع	فاضل مقداد
۲۲ـ تهذیب	شیخ طوسی رحمه‌الله

نام کتاب	نام مؤلف
۲۳ـ ثمرات الحیات	سید محمود امامی اصفهانی
۲۴ـ جامع الاخبار(معارج الیقین)	محمّد بن محمّد سبزواری
۲۵ـ جنّات الخلود	محمّد رضا امامی خاتون آبادی
۲۶ـ حاشیه بر مکاسب شیخ انصاری	محقّق ایروانی رحمه‌الله
۲۷ـ حاشیهٔ ابن عابدین (ردّ المختار علی الدّر المختار)	محمد امین ابن عابدین
۲۸ـ حاشیهٔ زاد المعاد	علامهٔ مجلسی رحمه‌الله
۲۹ـ دایرة المعارف دین	ویراسته م. الیاده
۳۰ـ دروس الشرعیه	شهید اوّل
۳۱ـ رجال	نجاشی
۳۲ـ روزنامهٔ ابرار	یکشنبه ۲۹ فروردین ۱۳۷۲
۳۳ـ روزنامهٔ اطلاعات	یکشنبه ۱۸ بهمن ۱۳۶۷
۳۴ـ روزنامهٔ رسالت	
۳۵ـ سرّ المستتر	سقازادهٔ واعظ
۳۶ـ سیرة النبویّة	عبدالملک بن هشام
۳۷ـ شرح الازهار	شوکانی
۳۸ـ شرح لمعه	شهید ثانی رحمه‌الله
۳۹ـ طِب الائمّة	علاّمه سید عبدالله‌شبّر
۴۰ـ عیون اخبار الرضا علیه‌السلام	شیخ صدوق رحمه‌الله
۴۱ـ علم الحدیث و درایة الحدیث	کاظم مدیر شانه‌چی
۴۲ـ فرهنگ معین	دکتر محمّد معین
۴۳ـ قاموس المحیط	محمد بن یعقوب فیروز آباد
۴۴ـ قواعد الاحکام	علامهٔ حلّی
۴۵ـ قصه‌های قرآن	محمد محمدی اشتهاردی
۴۶ـ کیهان اندیشه	شماره ۵۴
۴۷ـ کشکول فی علوم الغریبه	شیخ حبیب بن موسی الرضا افشاری ارومیه‌ئی
۴۸ـ لئالی الاخبار	شیخ محمد نبی تویسرکانی
۴۹ـ لب‌اللباب	قطب راوندی

نام کتاب	نام مؤلف
۵۰ـ لاویان(۱۹و۲۰)	
۵۱ـ لغت نامه دهخدا	علی اکبر دهخدا
۵۲ـ مجلّهٔ معرفت	مؤسسه امام خمینی
۵۳ـ مدینةالمعاجز	سید هاشم بحرانی
۵۴ـ مجمع البحرین	طریحی
۵۵ـ مقاییس اللغة	احمد بن فارس
۵۶ـ مفردات القرآن	راغب اصفهانی
۵۷ـ مفاتیح الجنان	شیخ عباس قمی رحمه‌الله
۵۸ـ مکاسب محرّمه	شیخ مرتضی انصاری رحمه‌الله
۵۹ـ مصباح الفقاهة	سید ابوالقاسم خویی رحمه‌الله
۶۰ـ منتهی المطلب	علاّمه حلّی رحمه‌الله
۶۱ـ مسالک الافهام	زین‌الدین‌بن‌علی‌العاملی‌الجبعی (شهید ثانی رحمه‌الله)
۶۲ـ معجم رجال الحدیث	آیت ا...سید ابوالقاسم خویی رحمه‌الله
۶۳ـ مَنْ لا یحضره الفقیه	شیخ صدوق رحمه‌الله
۶۴ـ مجلّهٔ بیّنات	فروردین ۷۴
۶۵ـ مصباح المتهجّد	کفعمی
۶۶ـ منهاج العارفین	علاّمه سید محمد حسن سمنانی
۶۷ـ منهاج الصالحین	آیت ا...سید علی سیستانی
۶۸ـ مفاتیح الحاجات	سیّد محمدرضا حسینی غیاثی
۶۹ـ مهج الدعوات	سیّد بن طاووس رحمه‌الله
۷۰ـ مستدرک الوسایل	علاّمه محدّث نوری معروف به (میرزای نوری)
۷۱ـ مکارم الاخلاق	شیخ طبرسی رحمه‌الله
۷۲ـ نخبة التفاسیر	مرکز پژوهشهای قرآنی حوزهٔ علمیهٔ قم
۷۳ـ وسایل الشیعه	شیخ حُرّ عاملی رحمه‌الله

۱۶ - **کرامات مرعشیه** / زندگانی و کرامات حضرت آیة... العظمی مرعشی نجفی / علی رستمی چافی / ۶۰۰ تومان.

۱۷ - **شفابخش معنوی** / [illegible]

۱۸ - **سیاحت در قیامت** / شرح و حوادث روز محشر / روح ا... ولی ابرقویی / ۵۰۰ تومان.

۱۹ - **فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع)** / مجموعه سخنان امام حسین(ع). موضوعی، الفبائی / محمد دشتی(ره) / ۲۵۰۰ تومان.

۲۰ - **مفاتیح الجنان** / تألیف شیخ عباس قمی(ره) / ۳۰۰۰ تومان.

۲۱ - **خورشید عرفان(چهل سؤال اخلاقی عرفانی از حضرت امام(ره)** / محمد رضا رمزی اوحدی / ۵۰۰ تومان.

۲۲ - **جرعه‌ای از اقیانوس** / شرح احوال آیةا... شیخ مهدی مازندرانی / رمضان قلی زاده / ۱۵۰۰ تومان.

۲۳ - **آیینه صدق و صفا** / شرح احوال آیةا... العظمی محمد علی اراکی(ره) / به کوشش آیةا... العظمی رضا استادی.

۲۴ - **نگاه تو** / داستانها و مباحث عملی نگاه در اسلام / محمد حسین شاه حسینی / ۵۰۰ تومان.

۲۵ - **سفینة‌النحو** / شرح و تفسیر مغنی الادیب / محمد علی ضیائی / ۹۵۰ تومان.

۲۶ - **پانصد معمّای قرآنی** / معمّاهای قرآنی / حسن صدری مازندرانی / ۵۰۰ تومان.

۲۷ - **المعجم الفهرس لالفاظ نهج البلاغه** / کلید الفاظ نهج البلاغه همراه با متن کامل نهج البلاغه و ترجمه فارسی / محمد دشتی(ره) / ۳۰۰۰ تومان.

۲۸ - **انسان غنا موسیقی** / از نظر مراجع / احمد شرفخانی خویی / ۶۵۰ تومان.

۲۹ - **فرهنگ سخنان حضرت زهرا** / مجموعه سخنان حضرت زهرا، موضوعی، الفبایی / محمد دشتی (ره) / ۱۰۰۰ تومان.

۳۰ - **سوگنامه چهارده معصوم(ع)** / گلچینی از مراثی و نوحه‌های چهارده معصوم(ع) / محمد خیری / ۱۰۰۰ تومان.

۳۱ - **اصول و روش مدّاحی** / ابوالفضل هادی منش / ۱۰۰۰ تومان.

۳۲ - **احکام و استفتائات پزشکی** / علیرضا گرم آبدشتی / ۵۰۰ تومان.

۳۳ - **علی(ع) شاهکار خلقت** / مریم شعبانلو / ۴۰۰ تومان

۳۴ - **سحر از نظر اسلام** / محمد سالاری / ۵۰۰ تومان.

۳۵ - **عوامل انحراف در حکومت اسلامی** / یوسف بدرالدین / ۶۵۰ تومان.

به همین قلم :



- اگر می خواهید بدانید سحر حقیقت دارد یا خیر؟
- اگر می خواهید فرق بین سحر، معجزه و کرامت را بدانید؛
- اگر می خواهید سحر از نظر قرآن، پیامبر و ائمّه را بدانید؛
- اگر می خواهید نظر فقهای شیعه و حکم سحر را بدانید؛
- اگر می خواهید حکم طلسمات را بدانید؛
- اگر می خواهید سحر مجاز و سحر حرام را بدانید؛
- اگر می خواهید دانستنیهایی درباره جن، ارواح و چشم‌زخم بدانید؛
- اگر می خواهید دعاهای باطل نمودن سحرو دفع چشم‌زخم را بدانید؛

⇐ این کتاب را که حاصل تحقیقات در این موضوعات است مطالعه کنید.

شابک ۹۶۴-۶۸۶۳-۳۷-x
ISBN-964-6863-37-x

مؤسسهٔ انتشارات مشهور
دفتر فروش
قم/خیابان ارم/پاساژ ...
پلاک ۱۸۴ ص‌پ ۳۷۱۸۵-۳۳۹۶
تلفن: ۷۷۳۷۷۶۱ تلفاکس: ۷۷۳۹۸۰۹
E-MAIL : mashhoor_nashr@yahoo.com